



پیمود...

فرمانده

مسیری که یک

بہلول بھیج؛ از جہاد تا مقاومت

نویسنده: دکتر سہیل حیدری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسیری که یک فرمانده پیمود... بهلول بهیج؛ از جهاد تا مقاومت

شهید مقاومت دوم

نویسنده:

دکتر سهیل حیدری



مسیری که یک فرمانده پیمود ...

نویسنده: دکتر سهیل حیدری
نوبت چاپ: نخست، خزان ۱۴۰۱ خورشیدی
ناشر: بنیاد شهید احمد شاه مسعود
شمارگان: ۵۰۰ نسخه

حق چاپ برای نویسنده و ناشر محفوظ است

فهرست

- پیشگفتار ۹
- شهادت؛ مرگی شکوهمند ۹
- ویژگی های شخصیتی ۱۱
- پیوستن به نهضت اسلامی ۱۲
- مقاومت اول ۱۴
- فرمانده بهلول؛ والی پنجشیر ۱۵
- پشتیبانی از نامزدی ریاست جمهوری داکتر عبدالله ۱۷
- مقاومت دوم ۱۸
- نبرد تا آخرین گلوله ۲۱
- مقدمه ۲۵

فصل اول: زندگینامه، جهاد و مقاومت

- تولد و خاستگاه کودکی ۲۹
- تصویری از آب دره ۳۰
- ورود به مکتب ۳۳
- پیوستن به نهضت اسلامی ۳۶

۳۶	پیوستن به ارتش افغانستان
۳۷	آغاز فعالیت‌های جهادی و زندان
۳۹	ورود به جبهه پنجشیر
۴۱	فرماندهی قطعه نمبر یک متحرک
۴۳	جنگ رویارویی با شوروی‌ها در دهانه آبدره
۴۶	فرماندهی قرارگاه فراج
۵۲	فرماندهی عمومی کوهبندها
۵۷	رویداد زخمی و زندانی شدن در کوهستان ولایت کاپیسا
۵۹	ماجرای زندانی شدن
۶۵	هجرت و فرماندهی غند
۶۷	برگشت به کابل پس از پیروزی مجاهدین
۷۰	دوره مقاومت اول
۷۷	سفر به ایران
۷۸	مصروفیت در کشور ایران

فصل دوم: والی پنجشیر، کارکردها و مقاومت دوم

۸۱	برگشت به افغانستان و عهده‌داری ولایت پنجشیر
۸۶	متن سخنرانی شهید بهلول بهیج
۹۱	بخشی از کارکردهای شهید بهلول بهیج
۹۲	در بعد احیا و انکشاف
۹۴	در عرصه معارف
۹۷	در بخش مخابرات

۹۹	در بخش زراعت
۹۹	در بخش جامعه مدنی و رسانه ها
۱۰۲	در بخش صحتی
۱۰۲	در بخش امنیت
۱۰۳	در بخش ارشاد، مساجد و مدارس دینی
۱۰۴	روی آوردن به درس و تحصیل
۱۰۷	ایستادگی در مراسم خاکسپاری امیر حبیب الله کلکانی
۱۱۱	مقاومت دوم و شهادت

فصل سوم: مقالات و دیدگاه‌ها

۱۱۷	مقدمه
۱۱۷	شهید بهلول بهیج،
۱۱۷	فرمانده آگاه، شجاع و عدالتخواه
۱۲۳	غروری که با هندوکش همسری می‌کند
۱۲۵	نگاهی به ویژگی‌های یکی از مرزبانان اسلام
۱۴۱	بهلول بهیج؛ مجاهدی عیار و نترس
۱۴۶	فرمانده بهلولی که من می‌شناختم
۱۴۸	خاطرات دکتر خلیل الرحمن حنانی
۱۵۲	دیدگاه جنرال ایوب سالنگی
۱۵۳	خاطرات فرمانده گل حیدر خان
۱۵۸	یادداشت مولوی محمد صهیب «ناب»
۱۶۰	یادداشت جنرال محمد نسیم سنگین

- ۱۶۲..... یادداشت صوفی محمد سعید
- ۱۶۳..... یادداشت جنرال محمد اسحاق تمکین
- ۱۶۵..... یادداشت مولوی عبدالوارث الصمدانی
- ۱۶۸..... سخن پایان

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، ولا عدوان الا علي
الظالمين، والصلاه والسلام علي رسول الامين و علي اله وصحبه اجمعين
قال الله تعالى: {أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ
لَقَدِيرٌ} [الحج: ٣٩]

ترجمه: به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده
است؛ چرا که مورد ستم قرار گرفته اند؛ و خدا بر یاری آنها تواناست.

شهادت؛ مرگی شکوهمند

شهادت؛ شکوهمندترین مرگی است که درخت خشکیده و تکیده
آزادی، عدالت، عزت و سرافرازی ملت ها را آبیاری می کند. خداوند متعال
شهدا را از میان مجاهدین گلچین می کند و برای قرب خودش بر می گزیند
تا مرگ در «راه خدا» را با اشتیاق بپذیرند. شهادت؛ انتخاب، گزینش،
ویژه ساختن و گرامی داشتن شهید از سوی آفریدگار بوده و به هیچ وجه
مصیبت، آسیب، زیان و پیشامد ناگواری نیست. خداوند متعال این
واقعیت را چه زیبا ترسیم کرده است:

{إِنَّ يَمْسِرُكُمْ فَرْخٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرْخٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ
النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ} [آل عمران: ١٤٠]

ترجمه: «اگر (در میدان احد) به شما جراحی رسید (و ضربه ای وارد شد) به آن جمعیت نیز (در میدان بدر) جراحی همانند آن وارد گردید. و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می گردانیم، تا خدا، افرادی را که ایمان آورده اند، بداند (و شناخته شوند)، و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد و خدا ظالمان را دوست نمی دارد.»

به گفته دانشمندی: «شهدا در ظاهر امر، آنگونه که چشم ها می بینند، کشته شده اند، اما حقیقت مرگ و حقیقت زندگی را این نگاه های سطحی و ظاهری نمی توانند تعیین کنند. مشخصه زندگی، عبارت از فعالیت، رشد، پیشرفت و استمرار است و مشخصه مرگ عبارت از بی حالی، بی علافگی و گسست. کسانی که در راه خدا کشته می شوند، فعالیت آنها در نصرت و کمک حق و حقیقتی اثرگذار است که در راه آن کشته شده اند، و فکری که به خاطر آن جان های شان را از دست داده اند با خون های شان سیراب شده و تداوم می یابد، در ورای شهادت آنها، سایرین (باقی مانده ها) تقویت می شوند و استمرار می دهند. بنابراین شهدا همواره عنصر فعال و بازدارنده موثری در سازگاری و مسیریابی زندگی هستند، صفت حیات همین است، آنها با این اعتبار واقعی در دنیای مردم زنده اند» فی ظلال القرآن (۱/ ۴۸۱)

شهدا زنده اند، در فرهنگ دینی، شهدایی زنده هستند که تنها و تنها در راه خدای متعال کشته شوند، راهی که هیچ هدف، مقصد و فکر دیگری جز خدا در آن شریک نباشد، کشته شدن در راه دیگری غیر از راه خدا، و در زیر شعار دیگری غیر از شعار دین و زیر پرچمی غیر از پرچم اسلام، شهادت نیست. فضایل شهدا و نعمت هایی که برایش وعده داده شده

است، مشروط به راه، هدف، غایه، شعار و درفشی است که مجاهد در راه آن کشته شده است.

از خداوند مسئلت دارم که شهادت فرمانده بهلول را در راه رضای خودش بپذیرد و شهادت او را نصرت و مددی در راه تقویت فکر و ارزش های اسلامی برای یاران و همفکرانش بگرداند.

ویژگی های شخصیتی

شهید بهلول از همان دوران هفت هشت سالگی به ارزش های اسلامی دل بستگی عجیبی داشت، با علاقه در مسجد درس های ابتدایی قرآن کریم و کتاب های فارسی که خواندن شان در مساجد معمول بود، می خواند، به نمازهایش پایبند بود، قبل از سن تکلیف روزه می گرفت، مؤدب بود و سختکوش. فاصله طولانی را با تحمل دشواری ها در راه رفت و برگشت تا مکتب عنابه می پیمود و در راه آموزش و پیشرفت خویش تلاش می کرد.

خودباوری و توکل به خدای بزرگ از ویژگی هایی بود که تا اواخر عمرش نیز از صفات بارز ایشان بود که بنیادهای زندگی شخصی و مبارزاتی اش را شکل داده بود، به خودباوری عجیبی رسیده بود. با یقین کامل باور داشت که هر کار بزرگ و دشوار را می توان با تأیید خدا و توکل به ذات او انجام داد و راه حلی برایش دریافت، به شرط آنکه کارهای بزرگ و دشوار را تکه تکه کرد و به انجام دادن هر تکه آن به شکل جداگانه پرداخت. انجام دادن بزرگ ترین کارهای ممکن، ناممکن نیست، تنها خودباوری، اراده خلل ناپذیر، برنامه ریزی دقیق و پشت کار مستدام برای اجرای آنها لازم است.

صداقت و راستگویی را تکلیف شرعی می دانست، راست رفتار و

راست کردار بود. آنچه در دل می داشت، صادقانه می گفت، در برابر کسی کتمان نمی کرد، نفاق و دورویی را زشت می پنداشت، صادقانه دوستی می کرد و صادقانه دشمنی. در برابر دشمنانش جوانمرد بود، تقاضاها و مرزهای دشمنی با مسلمان و غیر مسلمان را خوب تفکیک کرده بود و مرزهای آن را شناخته و رعایت می کرد.

برقالب همین ایمان، اراده و باور، قدرت ایستادگی ایشان ریخته شد. در برابر خطرناکترین رویدادها تکان نمی خورد، دست و پاچه نمی شد، از جا کنده نمی شد و حواس و آرامشش را از دست نمی داد.

باور داشت که ایستادگی و مقاومت می تواند سرنوشت ملتی را رقم بزند. ایستادگی و مقاومت، ملت ما را از زیر بار ظلم، بی عدالتی، افزون طلبی، برتری جویی و برده سازی نوین نجات مبد دهد، برای عزیززیستن، راهی جز ایستادگی وجود ندارد.

فرمانده بهلول شهید ساده زیستی را دوست داشت، بی ریا، بی ادعا و بی تکلف بود. فقیرانه اما سربلند زندگی کرد، سختی های زندگی را با مناعت پشت سر گذاشت. ایمان و غرورش اجازه نداد زندگی پاکش را به فساد بیالاید، از کسی باج نگرفت، قاچاق نکرد، سلاحش را به دشمن تسلیم نداد. پاک و سربلند زیست، پاک و نیالوده رفتار نمود، پاک و بی آرایش عمل کرد.

پیوستن به نهضت اسلامی

در آن زمان، دولت فارغین صنف هشتم را که در درجه اول، دوم و سوم صنف شان می بودند، به برخی مکاتب پایتخت می فرستاد تا در آنجا در

فضای درسی آرامتر، روش‌های درسی بهتر و بهره‌مندی از لیلیه مکتب (مدرسه) دروس‌شان را به گونه موثرتری ادامه دهند.

بهلول شهید در صنف نهم مکتب رحمان (معروف به رحمان بابا) شامل گردید. درس‌های این مکتب طوری که از نامش پیداست به زبان پشتو بود، ایشان و همراهانش که از ولایات شمال در آن مکتب (مدرسه) رفته بودند، نمی‌توانستند از درس معلم استفاده نمایند. ادارهٔ مکتب مطالبات‌شان را نادیده گرفت، ناگزیر دست به تظاهرات زدند و تعدادی از دانش‌جویان به دفتر وزیر معارف وقت رفته و از وضعیت درسی‌شان شکایت کردند. وزیر معارف دستور داد تا برای آنها صنفی تشکیل شود که زبان تدریس آن فارسی باشد.

در دوران مکتب در لیسه رحمان با نهضت اسلامی آشنا شد، چون علاقه دینی سرشاری داشت بلافاصله در زمره افراد نهضت اسلامی قرار گرفت. هنگامی که در رخصتی‌های زمستانی به خانه و روستا برگشت، نخستین موضوعی را که با خوشحالی و علاقه با نگارنده این سطور در میان گذاشت، پیوستن او در صف نهضت اسلامی بود. این رویداد را طوری بیان می‌کرد که انگار پس از سعی و تلاش فراوان، گمشده گرانبهایش را بازیافته است. بی‌تردید که در آن زمان نهضت اسلامی واقعاً گمشدهٔ نفیس و ارزشمندی برای جوانان مسلمان بود. آوانی بود که مصاف مبارزاتی مسلمانان با کمونست‌ها در طیف‌های مختلف آن، در مکاتب (مدارس) و دانشگاه‌ها گرم بود.

در آن ایام ملت‌ه‌ب، جوانانی با قلب‌های پاک و لبریز از ایمان زلال در صفوف نهضت اسلامی می‌ایستادند که باورمند به ارزش‌ها، پایبند به

انجام احکام اسلامی و معتقد به حل مشکلات کشور در پرتو دساتیر اسلام بودند، شیرین‌ترین آرمان‌های شان را رفع ظلم، تحقق عدالت و زیستن در سایه سار نظام پاسخگویی که مطمح نظر اسلام است، شکل می‌داد. اما چه بسا آرمان‌های عزیزی که در شراره‌های آتش آز و قدرت طلبی برخی رهبران خودکامه جهاد دانه دانه سوخت، خاکستر شد و در ته خاکِ سیاه نافرجامی‌ها مدفون گردید.

شهید بهلول از همان آوان در مسیر مبارک مبارزات اسلامی حق خواهانه و عدالت طلبانه قرار گرفت، مجرای مبارزاتی اش را دریافت و تا آخرین لحظات حیاتش راست قامت جلورفت.

در دوران جهاد خوب درخشید، همواره در صحنه حضور موثر داشت، ایمان، اخلاص، شجاعت، صداقت و عیاری شاکله‌هایی بودند که در وجود بهلول شهید تجسم یافته و او را تا قله‌های بلند افتخار سوق داد.

در دوران هجرت به پاکستان، تلاش کرد به صفت یک «مهاجر» باقی بماند، از آلاینده‌هایی که مهاجران را بیمار می‌کرد، دوری جست و سعی کرد که هجرتش در صحرای محشر، در نامه اعمالش عبادت محاسبه شود.

مقاومت اول

در مقاومت اول، بسان کوهی که مجاهدان به اطمینان بر آن تکیه می‌کردند، در برابر دشمن عنود ایستاد، و سوسه‌هیچ مشوقی او را از مقاومت در برابر دشمن باز نماند، تا هنگامی ایستاد و پیکار کرد که شکست مقتضحانه دشمن از همین سنگرها کلید خورد و آزادی مناطق گسترده‌ای را به دنبال داشت.

فشار اصلی دشمن در مقاومت اول، متمرکز به خط دربند بود، دشمن می خواست که از راه دربند وارد پنجشیر شود، در همین سمت (نِشَر) تادره عبدالله خیل پیشروی نماید. بعد از تصفیه این مناطق، به سرک پنجشیر پایین شوند و به سایر مناطق یورش برند. رهبری مقاومت، از این برنامه دشمن اطلاع دقیق داشت، روی همین، به تقویت جبهه دربند به شدت توجه داشت.

بعد از تلاش ها و خونریزی های بی شماری دشمن زبون مجبور به شکست شده و مجاهدین تا پل هوفیان آنها را دنبال کردند، پروان، کاپیسا و بخش وسیعی از کوهدامن از لوٹ وجود دشمن پاکسازی شد.

بدون تردید، افتخارات به تنهایی به دست نمی آید، مجاهدین فداکار و ایثارگر فراوانی از آبدره، فراج، تاواخ، زمانکور، کورابه، شتل و سایر مناطق پنجشیر درکنار بهلول شهید قرار داشتند، که هم در دوران جهاد و هم در دوران مقاومت به حیث یاران با اعتماد با او همسفر بودند و در کنار همدیگر این افتخارات را در تاریخ کشور رقم زدند.

سال های مهاجرتش در کشور ایران نیز سنگرمقاومتی در برابر دشمن بود، شکوه ای نکرد، گلایه ای سر نداد، به چپ و راست سر خم نکرد، دست مخالفین را نفرشد و کلیه دشواری های موجود در سرزمین غربت را با شکیبایی و سرافرازی استقبال کرد.

فرمانده بهلول؛ والی پنجشیر

در سال هایی که مسئولیت ولایت نو تأسیس پنجشیر بر شانه هایش سنگینی می کرد، پنجشیر؛ سرزمین سوخته ای بود که در قریه قریه اش

ویرانی‌های دوران جهاد در حوزه‌های معارف، فرهنگ، ساختمان و توسعه، جاده و سایر ابعاد آن مشهود بود، والی جدید با آزمون دشواری در برابر مردم قرارگرفت که چگونه با انبوهی از مشکلات مردم رسیدگی نماید. اما به یاری خدای بزرگ، تلاش شباروزی و همکاری علما، مجاهدین و مردم پنجشیر در این آزمون پیروز به درآمد. هر شخص با انصافی می‌داند که در پنجشیر، والی‌ای همانند بهلول بهیج، در عرصه‌های بازسازی، آبادانی، توسعه، امنیت و سایر پیشرفت‌هایی که در این دیار تحقق یافت، تکرارناپذیر است. در خلال پنج سال ولایتش، سیمای پنجشیر در همه حوزه‌ها تغییر کرد. در یک جمله می‌توان بهلول بهیج را سردار جهاد سازندگی پنجشیر تعریف کرد.

بعد از پایان یافتن مسئولیت ولایت، مدت سیزده سال در خانه نشست، بر هیج دری دق‌الباب نکرد، غرورش به عنوان یک مسلمان، چون قله هندوکش شامخ بود. قامت بلندش خم شدن بردهای پست را بر نمی‌تابید. بسیاری از یارانش در لجن‌جاه و مالی که در ازای از دست دادن عزت و افتخار در آن غرقه شده بودند، یا او را فراموش کردند و یا یارای روبه‌رو شدن با او نداشتند. اما گذشت روزگار این حقیقت را آشکار ساخت که این مجاهد وارسته، یک قد و قامت بلندتر از ذواتی بود که به پستی و پلشتی خوی گرفته بودند.

در همین فرصت آستین همت بلند زد و به ادامه تحصیل در یکی از دانشگاه‌ها پرداخت که در حوزه علمی و تحصیلی نیز همانند سنگر جهاد خوب درخشید.

پشتیبانی از نامزدی ریاست جمهوری داکتر عبدالله

در آوانی که حاجی بهلول شهید در کشور ایران مهاجر بود، داکتر عبدالله در سمت وزیر خارجه دولت جمهوری افغانستان، یک سفر رسمی با رئیس جمهور کززی به کشور ایران داشت. در تهران با حاجی بهلول بهیج تماس گرفت و از او خواست دیداری باهم داشته باشند، ملاقات انجام شد، داکتر عبدالله که نتوانسته بود از او در ایران احوال گیری نماید، از ایشان معذرت خواهی کرد. سپس او را به رئیس جمهور کززی معرفی نمود، آقای کززی از حاجی بهلول بهیج خواست تا به افغانستان برگردد و مصدر خدمت شود، ایشان بنا بر معاذیری به رئیس جمهور پاسخ مثبت نداد.

قبل از برگشت هیئت به کابل، داکتر عبدالله مقداری پول برای بهلول شهید فرستاد و گفت که می خواهد گذشته را جبران کند.

قبل از این، رادیوی صدای امریکا در برنامه خبری اش اعلان کرده بود که حاجی بهلول به افغانستان برگشته و به حیث وزیر دفاع مخالفین دولت، در برابر امریکا و دولت وقت می جنگد.

داکتر عبدالله در سفری در دبی بود، بهلول شهید با ایشان تماس گرفت و جوایای توضیح این موضوع شد، داکتر گفت: برخی وطنداران مغرض این گونه خبرهای دروغ را به صدای امریکا داده اند، هرگاه کابل رسیدم، در یک کنفرانس مطبوعاتی این خبر دروغ را تکذیب می کنم.

دو روز بعد به کابل رفت، در یک کنفرانس مطبوعاتی در مقر وزارت خارجه، خبر دروغین رادیو صدای امریکا را به شدت تکذیب کرد، با این اقدام بجای داکتر عبدالله، برنامه های ناشی از پیامدهای ناگوار این خبر

نقش برآب شد. بعدها که داکتر عبدالله در پست ریاست جمهوری کاندید شد، بهلول شهید با تمام توان از نامزدی داکتر عبدالله حمایت کرده و برای پیروزی اش تلاش نمود.

از آقای بهیج پرسیدم که روی چه دلایلی در کنار داکتر عبدالله ایستاده و از نامزدی ایشان حمایت کرده است؟ گفت: داکتر عبدالله بدون هیچگونه تقاضای قبلی بنده، دوتا نیکی برایم انجام داده، یا به عبارتی دوبار جوانی کرده است. یکی، کمکی که در ایران برایم کرده بود و دومی، اقدام جسورانه ای که به خاطر تکذیب خبر رادیو صدای امریکا انجام داد، من خواستم همان نیکی های او را ادا کنم. زمانی که انتخابات تمام شد، بدون توجه به نتیجه انتخابات، به داکتر عبدالله گفتم، نیکی های او را ادا کردم، نیکی و جوانی ما مساوی و برابر شد، خدا حافظ تان باشد.

مقاومت دوم

فرمانده بهلول شهید ماه قبل از فروپاشی نظام جمهوریت، به پنجشیر رفت و در خانه روستایی اش زندگی می کرد. فروپاشی و سقوط نظام و حوادث پیش آمده را دقیق پیش بینی کرده بود، هنگامی که نظام سقوط کرد، چون مردم او را یکی از اسطوانه های محکم و با اعتبار مقاومت می دانستند، لذا رفت و آمدها، مشوره ها و جست و جوی راه حل ها بایشان شروع شد. ایشان با همه اطمینان یک حرف داشت و می گفت: «اگر دشمن در خانه ام حمله کرد تا آخرین گلوله ام می جنگم تا شهید شوم.»

پس از سقوط نظام و قبل از آغاز مقاومت در پنجشیر، روزی در همان روستای مان با هم نشستیم، من پیامدهای احتمالی هجوم دشمن جاهل

و سفاک بر پنجشیر را برایش توضیح دادم و تأکید داشتم که هر تحلیل اشتباه از اوضاع جاری، به یک نتیجه اشتباه منتج می‌شود. بهلول شهید با متانت و سادگی برایم گفت: اگر یک کشور خارجی در فاصله بیست دقیقه از من دور باشد، به آن کشور نمی‌روم. کابل هم نمی‌روم، چون نمی‌خواهم که دشمن در خانه‌ام بیاید، به دست‌هایم دست بند بزند، به زندان بیندازد و نوجوانان قندهاری بر سرشانه‌هایم بازی کنند. با اهدافم، مردم و وطنم تحت هیچ شرایطی معامله نمی‌کنم، فرار را مخالف دین، ایمان، غرور و وجدانم می‌دانم، اگر امروز مردم را در زیر ساطور دشمن خونریزها کنم و فرار نمایم، فردا چگونه دوباره در برابرین مردم بایستم و به مردم از مردانگی، شجاعت و استقامت سخن بگویم؟ لذا موضوع فرار در هیچ حالتی در ذهنم وجود و حضور ندارد. اگر هیچ‌کسی در برابر دشمن نایستد، به تنهایی با تفنگ شخصی‌ام سنگرمی‌گیرم، تا آخرین گلوله‌ام می‌جنگم تا کشته شوم، بعد از شهادت، دیگر مسئولیتی ندارم.

با تبسم ملیحی گفت: حدیثی را از علما شنیده‌ام و در کتاب‌ها خوانده‌ام که پیامبر علیه السلام فرموده است: «هرکس به خاطر دفاع از جان، مال و آبرویش بجنگد، اگر کشته شود، شهید می‌شود.» من به این رهنمود پیامبر اسلام ایمان و باور کامل دارم و به یقین و ایمان کامل به آن عمل می‌کنم. قبل از آغاز حمله دشمن جاهل و سفاک، احمد مسعود که رهبری مقاومت را عهده‌دار شده بود و امرالله صالح با فرمانده بهلول شهید دیداری داشتند، او را به پذیرفتن مسئولیت خط اول جبهه دربند و شتل قانع ساخته بودند.

تهاجم دشمن به پنجشیر با همه توان و ساز و برگ جنگی آغاز یافت،

بهلول شهید مسئولیت خط اول مناطق یادشده را به عهده گرفت. در حالی که از درد زانوبه شدت رنج می برد، زانوهایش همواره با زانوبند بسته می بود، داکتر او را از کوه نوردی منع کرده بود، این مسئولیت خطیرو سنگین را پذیرفت، کمر بست، تفنگ برشانه کرد، به سنگر خط اول رفت و پس از بیست و پنج سال دوباره به سنگر آشنا، مانوس و دیرینه اش به دفاع مشروع از عزت، شرف و آزادی مردمش موضع گرفت؛ سنگری که از رشادت ها، قهرمانی ها، استقامت ها و شب زنده داری های مومنانه سجده گاه بهلول شهید خاطره های تلخ و شیرین فراوانی را در دل خویش ثبت کرده است، نسل های آینده مسئولیت دارند که روزگاری این رشادت های قهرمانانه را در دل آن سنگرهای افتخار و تاریخ ساز جست و جو کنند و از آن الگوبرداری نمایند.

جنگ آغاز یافت و به شدت و قساوت ادامه داشت که شبانگاه یازدهم سنبله ۱۴۰۰ خورشیدی قومندان زردادخان، قومندان قرارگاه آبدره و قومندان مرزاجی قومندان قرارگاه تاواخ در یک رویارویی نابرابر شهید شدند. تعداد زیادی مجاهدین، علما و مردم پنجشیر به شمول امرالله خان در جنازه قومندان مرزاجی حضور داشتند. بعد از جنازه، فرمانده بهلول شهید در سخنان کوتاه و معناداری خطاب به مردم، علما، مجاهدین و حاضرین گفت: دشمن بر خانه ما که مسلمان هستیم، هجوم آورده و برهستی ما تجاوز کرده است، ما به خانه کسی تجاوز نکرده ایم. براساس فتوای علما که مبتنی بر حدیث پیغمبر علیه السلام گفته اند: «هرکس به خاطر دفاع از جان، مال و آبرویش بجنگد، اگر کشته شود، شهید می شود.» با تکیه بر این حدیث پیامبر اسلام، با ایمانی چون کوه و اطمینان کامل بجنگید،

از هیچ چیزی نترسید، دشمن ضعیف تر از آنست که ما تصور می‌کنیم. مرگ با ایمان و عزت آرزوی هر مسلمان است، مرگ ما یک مرگ با عزت و افتخار است، هیچ نگران نباشید. مقاومت و ایستادگی مشروع تنها راه عزت، شرف و آزادگی ماست.

در گرماگرم جنگ از ایشان پرسیدم: تفاوت این جنگ با جنگ مقاومت اول را چگونه یافتید؟ گفت: چند تفاوت عمده وجود دارد: یکی، وسایل جنگی دشمن بهتر و بیشتر و پیشرفته تر از وسایل جنگی ماست. دو، روش‌ها و تکتیک‌های جنگی آنها بیست سال از ما جلوتر یا به روزتر است. سه، دشمن با روحیه بلندی وارد جنگ شده، چون سی و سه ولایت را به آسانی و گاهی بدون جنگ تسخیر کرده‌اند، با همان روحیه به جنگ با ما آمده‌اند.

نبرد تا آخرین گلوله

پس از چند روز مقاومت، خط دفاع در بند شکست، دشمن وارد دهانه پنجشیر شد، شهید فرمانده بهلول از راه کوه‌های دشوارگذر به روستایش کلانترخیل آمد، فردایش دشمن قسم خورده به روستا رسید، مقاومت‌گران آواره و پراکنده شده بودند، خط تلفون قطع شده بود، لذا ارتباطی با یکدیگر نداشتند. روستاها از سکنه خالی بود، مردم به بلندای کوه‌ها متواری شده بودند. فرار به یک فرهنگ تبدیل شده بود، برخی با تحمل ذلت‌های باورنکردنی فرار را بر قرار ترجیح دادند، اما بهلول شهید آنگونه که گفته بود، موضوع فرار در ذهنش هم خطور نکرد. راست گفته‌اند که درخشش جوهر مردان در روزهای سخت و دشوار تالو می‌کند.

فرمانده بهلول شهید اندکی بالاتر از روستا در منطقه‌ای به نام «مرگه‌کار» موضع گرفت، دشمن مأموریت داشت که او را زنده دستگیر کند، اما این شهید طوری که گفته بود در خلال چهار تا پنج ساعت با دوجوان همراه و هم‌زمش یکی به نام ضیاء الرحمن و جوان دومی معروف به کرزی تا آخرین گلوله اش جنگید و سرانجام عصر ۱۵ سنبله سال ۱۴۰۰ خورشیدی، با هر دو جوان در اثر اصابت فیراکت انداز دشمن، جام شهادت نوشیدند و روح شان به سوی آسمان پرواز کرد.

بعد از شهادت سرافرازانه ایشان ما زندگان مفهوم بلند شعر معروف محمد اسحاق جوادیان را فهمیدیم و لمس کردیم که گفته بود:

روی سنگی بنویسید در این شهر حسود
هیچ کس هیچ کس آن گونه که می‌گفت نبود
ساده آن بود که از وسوسه آزادی
در به روی مغلانی که رسیدند گشود
خانه هامان همه ویران شد و سیراب نشد
تیغ سلاخی شان از رگ بیچاره رود

از خداوند غفار مسئلت دارم که شهادت آنها را بپذیرد، مشمول رحمت و مغفرتش گرداند و بهشت برین را مأوای شان سازد.
پروردگارا! به لطف، کرم و عظمتت جایگاه آنها را گرامی بدار، خطاها و اشتباهات شان را دور بساز و در صحرای محشر؛ آنجا که جاه و جلال و مال و منال کاربردی ندارد، آنها را در زیر سایه ات مأمون بدار.
فرمانده بهلول شهید از نوجوانی تا آخرین رمق زندگی، مجاهدی ارزش‌گرا،

فرماندهی اخلاق مدار، لشکرداری اسلام دوست، شهروندی فضیلت خواه، رزمنده ای صادق، جنگجویی متوکل و مسلمانی عاقبت اندیش بود. با افتخار زیست، با افتخار به دفاع و مقاومت پرداخت و راست قامت قبای سرخ شهادت پوشید.

عزیزان بزرگواری که زحمت کشیدند، در غنای این رساله اشتراک کردند، بانظرشان، با قلم شان و با قدم شان یاری مان کردند از ته دل و صمیمی اخلاص سپاسگزاری می نمایم. و جادارد که از سعی و تلاش پیوسته استاد فرهیخته دکتر سهیل حیدری از ژرفای قلبم شکران و شادباش داشته باشم. بنیاد قهرمان ملی شهید احمد شاه مسعود که هزینه چاپ کتاب را به عهده گرفت، شایسته قدردانی می دانم.

اگر چرخه زندگی حرکت داشت، ان شاء الله در سال های دیگر، با تلاشی متمرکز و گردآوری اسناد بیشتر، رساله ای غنی تر به رشته تحریر در بیاوریم تا پایبندی به دین و معنویت، رشادت ها، مجاهدت ها، مقاومت ها و سایر کارنامه های زرین شهید فرمانده بهلول بهیج ماندگار بماند.

والله من وراء القصد

غلام الدین کلانتری

مسیری که یک فرمانده پیمود...

فرمانده بهلول بهیج؛ شهید مقاومت دوم

مقدمه

پس از قهرمان ملی افغانستان شهید احمدشاه مسعود اگر بخواهیم پنج تن از فرماندهان ورزیده‌ی جهاد و مقاومت در پنجشیر را نام ببریم، بدون تردید یکی از آنها شهید جنرال بهلول بهیج خواهد بود. گدا محمد خالد، فرمانده پناه خان، جنرال بسم الله محمدی، مارشال محمد قسیم فهیم و حاجی بهلول شهید از فرماندهان پیشتاز جمعیت اسلامی در دوره‌ی جهاد و مقاومت در پنجشیر بودند.

حاجی بهلول شهید در تقوا و طهارت و نیل به درجه رفیع شهادت در برابر اجیران خارجی تقریباً مشابه به شهید فرمانده محمدپناه است. این دو فرمانده، تاریخ، عزت و آزادی میهن شان را با مادیات دنیا معامله نکردند و در جرأت و شهامت، عیاری و جوانمردی، صداقت و پاکدلی، صلابت و پایداری و دوستی و رفاقت خیلی به همدیگر مشابه بودند.

طالبان، از زمانی که در سال ۱۳۷۳ هجری خورشیدی از گذرگاه مرزی اسپین بولدک وارد کندهار شدند و پس از دو سال و چند ماه کابل را تصرف کردند برای اولین بار در دهانه‌ی پنجشیر به مقاومتی رو به رو شدند که خواب

آن را هم نمی‌دیدند. این مقاومت را سه تن از فرماندهان رهبری می‌کردند: جنرال گدا محمد خالد بر فراز کوه‌های شتل مُشرف بر قریه‌ی گلبهار، جنرال بسم الله محمدی در تنگه‌ی پنجشیر و جنرال بهلول بهیج بر تپه‌های دربند مشرف بر شرکت نساجی گلبهار.

در میان این سه مسیر استراتژیک که منتهی به پنجشیر می‌شوند، منطقه دربند از لحاظ جنگی، مهم‌تر و محافظت از آن دشوارتر بود. به‌خاطری که جاده عمومی پنجشیر با انفجار کوه مسدود شده بود و ساختار کوه‌های شتل نیز به‌گونه‌ای اند که از دو استقامت جبل السراج و میدان شرکت نساجی گلبهار، کمتر زیر آتش دشمن قرار می‌گیرند اما دربند به دلیل اینکه از پشته‌ی سرخ جبل السراج می‌تواند توسط سلاح‌های سنگین در تیررس دشمن قرار گیرد، خطرناک‌تر از دو موقعیت نامبرده است.

در مقاومت نخست، طالبان با انواع سلاح‌های سنگین، مانند: توپ 122MM/D-30، توپ BM-21 مشهور به (بی‌ام‌چهل)، تانک‌های غول پیکر T-90 و هاوان (خمپاره‌انداز) و با سلاح‌های Z-U/23-2 تپه‌های دربند را از پشته سرخ جبل السراج گلوله باران می‌کردند و علاوه بر آن چرخ‌بال‌ها و جت‌های جنگی‌شان نیز بر منطقه نامبرده بمباردمان می‌نمودند.

با وجود دشواری‌های یادشده، بهلول شهید تعهدی که با خدایش داشت و پیمانی که با قهرمان ملی مبنی بر دفاع از وطن بسته بود، همچون دژ پولادین تا اخیر ایستادگی کرد تا آنکه معادله‌ی جنگ پس از حدود دوهفته به نفع جبهه مقاومت تغییر نمود و در نتیجه آن، زمینه برای آزادسازی شمالی مساعد گردید و مسعود شهید فرماندهی عمومی جبهات در دو استقامت پروان و کاپیسا را در تعرض بالای شمالی از دهانه‌ی پنجشیرالی

تصفیه‌ی مکمل ولسوالی قره‌باغ به عهده‌ی جنرال بهلول شهید گذاشت. همانگونه که در میدان‌های جنگ در برابر دشمن می‌درخشید، در دوره‌ی زمامداری ولایت‌شان در بازسازی و توسعه‌ی پنجشیر در بخش‌های مختلف تلاش ورزید و در مدت پنج سال بیشترین کمک‌ها را از جانب دولت و مؤسسات بین‌المللی جذب نمود و دست‌آوردهای فراوان و فراموش‌ناشدنی‌ای در این ولایت از خود به جا گذاشت.

به‌خاطر این‌که نسل‌های پسین از مبارزات و مجاهدت‌های یکی از سنگرداران راه آزادی و عدالت در برابر نیروهای اشغالگر، ظالم و اهریمنی آگاه شوند، نوشتار کنونی به‌عنوان «حاجی بهلول بهیج، شهید مقاومت دوم» به‌همکاری استاد غلام‌الدین کلانتری و برخی دوستان دیگر که مقالات‌شان را در صفحات بعدی خواهید خواند، به‌مناسبت یک‌سالگی شهادت جنرال بهلول بهیج رحمت‌الله علیه‌تهیه گردیده است.

جا دارد از همکاری‌های برخی دوستان و بزرگان همچون: حاجی سیدآغا، برادر بزرگ شهید، دگرمن جان آغا کلانتری، یکی از افرادی که هم از لحاظ خانوادگی و هم از ناحیه‌ی کاری بیش از سی سال روابط خیلی نزدیک با ایشان داشته‌است، حاجی (معروف به ضابط) نجم‌الدین و استاد سراندازخان، دویار و یاور همیشگی‌شان که بیش از چهل سال درکنار ایشان بوده‌اند، عتیق‌الله کریمی رییس اسبق معارف پنجشیر و دوستان دیگری که مصاحبه نموده‌اند، مقاله نوشته‌اند و یا از طریق پیام‌گیر در جمع‌آوری معلومات همکاری کرده‌اند و همچنان کسانی که در طرح جلد، برگ‌آرایی و ویرایش متن همکاری نموده‌اند ابراز سپاس و قدردانی نماییم.

همانطور می‌سزد که از دفتر بنیاد قهرمان ملی افغانستان در شهر مشهد امتنان و تقدیر نماییم بدینکه هزینه طبع و نشر این اثر را تأمین نموده است تا به سلسله‌ی شهدای جهاد و مقاومت نخست، یاد و خاطر شهدای مقاومت دوم نیز که در زنجیره‌ی طلایی آنها نام حاجی بهلول شهید همچون حلقه‌ی بزرگتری نماید، جاودان گردد.

شکی نیست که نوشتار کنونی هم از لحاظ ادبی و هم از ناحیه محتوا کاستی‌های زیادی دارد؛ اما به لحاظ اینکه در یکسالگی شهادت حاجی صاحب بهلول حد اقل کاری صورت گرفته باشد و مانند بسا مجاهدین دیگر شخصیت و کارنامه‌های ماندگارشان که به تعبیر قرآن کریم (مِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ) به فراموشی سپرده نشود، رساله‌ی کنونی تهیه گردیده است.

خداوند متعال روح شهید بهلول بهیج و تمام شهدای راه خدا، آزادی و عدالت که در دوره‌ی جهاد، مقاومت نخست و مقاومت دوم، به خاطر کسب رضای خدا و آزادی میهن از زیر یوغ ظلم، افرون طلبی، افراطیت و تعصب در برابر متجاوزین و مزدوران سازمان‌های استخباراتی بیگانه، جان‌های شیرین‌شان را فدا کرده‌اند در فردوس برین شاد داشته باشد.

فصل اول

زندگینامه، جهاد و مقاومت

تولد و خاستگاه کودکی

فرمانده شهید الحاج جنرال بهلول بهیج، والی اسبق ولایت پنجشیر، عضو شورای رهبری جمعیت اسلامی افغانستان و یکی از فرماندهان ورزیده‌ی دوره جهاد و مقاومت و چهره‌ی نزدیک به قهرمان ملی کشور، در سال ۱۳۳۸ هجری خورشیدی در یک خانواده مسلمان و متوسط اجتماعی در دهکده کلانترخیل آبدره، از توابع شهرستان عنابه ولایت (استان) پنجشیر چشم به جهان گشود و پدرش او را بهلول نام گذاشت.

بهلول، در لغتنامه‌های عربی به معنای مرد خنده‌رو، خیرخواه و پیشوای قوم آمده است، اما در زبان فارسی، نمادی از هوشیاری و نبوغ فکری پنهان در شخصی است که دارای عزت نفس و استغنا باشد.

قریه کلانترخیل در فاصله‌ی حدود هشت کیلومتر دورتر از مرکز ولسوالی عنابه در میان کوه‌های مرتفع و سنگی یکی از قریه‌های آبدره است که زمین‌هایش کوچک و ناهموار و مردمان آن مانند سایر باشندگان پنجشیر مسلمان، سخت‌کوش، رزم‌آور، بلندهمت و سرد طبیعت اما پاک‌نهاد، صادق و صمیمی‌اند.

از جمله‌ی زیبایی‌های طبیعت در این دهکده، صخره‌های سفت و سرکش، سبزی درختان بلوط در چهار فصل سال، پاره‌های سپید ابر در فضای آسمان نیلگون، چشمک زدن ستاره‌های درخشان در دل تاریک شب، موج‌های خروشنده‌ی دریا در موسم بهار، صدای همیشگی شرشر آبشاران و جریان مارپیچ آب‌های سرد و شفاف از لای سنگ‌های خاموش و آرام، طنین دلنشینی را در فضای قریه ایجاد می‌کند.

دِه‌نشینان کلانترخیل، از طریق محصولات زراعتی و دامداری سنتی امرار معاش می‌کنند. هر خانواده‌ای حداقل چند رأس گوسفند، بز یا گاو شیری دارد که از لبنیات آن استفاده می‌کند. عده‌ای شاغل در ادارات دولتی با مستمری ماهانه و برخی هم از راه تجارت و کسب و کار منخارج زندگی را تأمین می‌نمایند. درختان توت، چارمغز، زردالو، گیلاس، سیب، بادام و همچنان جواری و گندم از جمله محصولات کشاورزی این قریه به شمار می‌رود.

نیم قرن پیش از امروز که از جنگ و خشونت خبری نبود و خانواده‌ها نیز با اسباب و وسایل اندکی از زندگی قناعت و خوی گرفته بودند اما آرامش خاطر و اطمینان و امید نسبت به آینده در سیمای مردم موج می‌زد، کودکان نصیب بیشتری از عشق و احساس نسبت به طبیعت داشتند، بهلول شهید در چنین روزگاری در دهکده‌ی کلانترخیل روزهای دوره‌ی کودکی و نوجوانی‌اش را پشت سرمی‌گذاشت.

تصویری از آب‌دره

آب‌دره، در سمت غربی دریای پنجشیر موقعیت دارد و متشکل از چهارده

قریه، دارای دودره‌ی عمومی و چندین دره فرعی سرشار از آب‌های چشمه‌سار و زلال کوهی است که شاخه‌هایی از آن جدا شده و به شکل جویچه‌های باریک به دامنه‌های راست و چپ تپه‌ها امتداد یافته است و آب مورد نیاز باغچه‌ها و زمین‌های زراعتی را تأمین می‌کند و سرانجام به یکی از درود عمومی می‌ریزد و از آنجا مسیر خود را به سوی دریای پنجشیر می‌پیماید.

استاد حیدری وجودی شاعر معروف و متصوف با توجه به زیبایی‌های طبیعی این دره، در قصیده‌ی طولانی‌ای که از قریه‌های پنجشیر نام برده است، نام‌های «پارشهر»، «غلبک»، «گن‌کوه»، «ده بالا و ده پایین» «شوفه» از قریه‌های آبدره را نیز یاد کرده است:

در دره آب کاش ایامی چند باشیم به هم‌ره‌ی دل آرامی چند
تا قریه‌ی پارشهر و غلبک برویم با دل شده خراب و ناکامی چند
کنکوکه بود منزل خوب و زیبا مردان دلاور اند در آن مأوا
بالاتر از آن شوفه‌ی سرسبز بود دهیست به پایان و دگرده بالا

آب‌های فراوان در دره‌های فرعی آبدره باعث شده است تا دو طرف دره‌ها پوشیده از درختان انبوه میوه‌دار و سایه‌دار مانند توت، سیب، زردالو، گیلاس، شفتالو، تاک‌های انگور، چارمغز، مجنون بید، سپیدار و زمین‌های زراعتی کوچک و حاصل‌خیز باشد.

در موسم بهار، عطر درختان سنجد و انواع گل‌بوته‌ها در کنار زمین‌های زراعتی و دامنه‌ی پشته‌ها، چهچه و مستی‌پزندگان وحشی در شاخچه‌های درختان و نوای بلبلان هزارداستان در کنار چشمه‌ساران، روح آدمی را سخت می‌نوازد و در چنین فضایی، ارباب بصیرت، آشنایی دیرینه‌ی شان با جاذبه‌های طبیعت را احساس می‌کنند.

بعدرتر، در فصل تابستان شاخچه‌های درختان میوه‌دار را می‌بینی که از کثرت میوه‌های رنگارنگ سربه‌سوی زمین فرود آورده‌اند، برگ‌های درختان سپیدار به‌اثر نوازش بادهای نرم، به‌خود می‌پیچند، تعدادی از پرنده‌های رنگارنگ کوچ کرده و عده‌ای برلانه‌های شان جوجه داده‌اند و نوعی آرامش بر همه جا چیره گشته است.

در موسم خزان، طبیعت رنگ دیگری به‌خود می‌گیرد. هوا آهسته آهسته به‌سردی می‌گراید؛ سرعت جریان آب‌ها کمتر می‌شود برگ‌ها شروع به‌ریزش می‌کنند و درختان، لباس زرد بر تن می‌کشند، گل‌ها و بوته‌ها در دامنه‌ها خشک می‌شوند، تپه‌ها رنگ خاکی به‌خود می‌گیرند و خانواده‌ها برای استقبالِ سردی زمستان آماده می‌شوند.

در فصل زمستان طبیعت به‌خواب می‌رود، درختان خشک می‌شوند، تندبادهای سرد از بالای دره به‌سوی پایین می‌وزد، پرنده‌ها همه رخت سفر به‌سوی دیاری گرم می‌بندند، آب‌ها یخ می‌بندد، بارش برف از بلندای کوه‌ها به‌سوی دِه پایین می‌شود و بر همه جا جامه‌ی سپید و زیبایش را می‌گستراند.

در شب‌های زمستان و دَوَر صندلی آنچه برای بچه‌ها خیلی دل‌انگیز بود، قصه‌های پهلوانی رستم و سهراب، شکار کبک و آهو در بلندای کوه‌های هندوکش، داستان‌های شگفت‌آور جنگیدن با پلنگ‌هایی که بر حیوانات اهلی مردم حمله می‌کردند و آنها را طعمه‌شان می‌ساختند، و توسط جوانان دلاور و شکارچیان چالاک دِه در میان برف‌های سنگین کشته می‌شدند و حکایت‌هایی از رویدادهای ترسناک جنیات و قهرمانی‌هایی بود که در خلال این داستان‌ها به‌تصویر کشیده می‌شد.

بچه‌ها عادت دارند زمانی که به‌داستان‌هایی از زبان بزرگان گوش

می دهند و یا فلم، کارتون یا سریالی را تماشا می کنند، خودشان را در نقش قهرمان داستان احساس می نمایند و موضوع را تا پایان به دقت دنبال می کنند. زمانی که قهرمان از موانع عبور می کند و دشواری ها را پشت سر می گذارد و پیروز می شود، بچه ها لذت می برند. برای بچه ها هرآنچه از راه چشم و گوش وارد مغز می شود آموزنده است و در شکل دهی مسیر زندگی آینده ی شان تأثیر مستقیم دارد.

رنگ های چهارگانه ی طبیعت در چهار فصل سال و شنیدن داستان های دلاوری های مردم، هریکی در شکل دهی شخصیت بهلول شهید پیش از رفتن به مکتب و آغاز رسمی دوره ی آموزشی تأثیر مستقیم داشته است. کوه های مرتفع و آرام و صخره های خشن، درس صلابت، شهامت و استواری در مسیر زندگی را برای آدمی تلقین می کند. آسمان صاف و پاره های سپید ابر، پاکدلی و یک رنگی را در ذهن تداعی می نماید و از زیبایی های طبیعت، (از هرچمن سُمنی) رنگ هایی بر صفحه ی قلب انسان نقش می بندد.

ورود به مکتب

بهلول شهید در میان سال های ۱۳۴۶ الی ۱۳۵۴ از آغاز ورود به مرحله ی آموزش ابتدایی (دبستان) تا کلاس سوم در مکتب ابتدائیه آبدره ادامه داد و سپس تا پایان کلاس هشتم در مکتب (مدرسه) متوسطه عنابه روزانه حدود بیشتر از پانزده کیلومتر فاصله ی راه میان مکتب و خانه را (از دهکده ی کلانترخیل تا عنابه) در رفت و آمد می پیمود.

در همان آوان طبق رسم زمان به آموزش روخوانی قرآن کریم و فراگیری فنّ

خواندن و نوشتنِ فارسی از طریق کتاب‌های پنج‌گنج عطار نیشاپوری، دیوان حافظ شیرازی و گلستان سعدی در مسجد محل پرداخت و در ادامه‌ی آن کتاب‌های ابتدایی عربی مربوط به عبادات را نیز نزد امام مسجد فراگرفت.

هرچند مساجد روش‌های تدریس مطلوب نداشتند و نداشتند، امام مسجد که از ابتدایی‌ترین سواد دینی هم برخوردار نبود، از اثرگذاری مسجد در شکل‌دهی شخصیت اطفال آگاهی نداشت و از روش‌های تربیتی و اهمیت آن بی‌اطلاعی بود. ادامه درس خواندن در مسجد بر بهینگی درس‌های مکتب تاثیر فراوانی داشت، محافل درسی مساجد در فصل زمستان بیشتر مزدحم می‌شد.

با وجود همه کاستی‌های تعلیمی و تربیتی که در مساجد وجود داشت و تا هنوز هم رفع نشده، اما نخستین سنگ بنای شخصیت طفل در همان فضای معنوی مسجد شکل می‌گیرد.

شهید بهلول در زمستان‌های سرد و یخبندان و تحمل سردی سوزنده برف و باران از فاصله نسبتاً دورتر با اشتیاق به مسجد می‌رفت، با شور و شوق درس می‌خواند، شیفته درس‌ها و کتاب‌های دینی بود. خوب به یاد دارم که در خانه یک کتاب به نام «قصص الانبیاء» داشتند- نمی‌دانم مولفش کیست- ولی از کتاب‌هایی بود که لای او را قش از مسائل غث و سمینی انباشته بود. این شهید با علاقه‌ای که به مطالعه کتاب‌های دینی داشت، تقریباً در دوران صنف پنج و شش، چند بار آن کتاب را خوانده بود. حرف‌های هر آموزگاری که در صنف درسی در مخالفت با محتوای آن کتاب می‌بود، ایشان می‌پنداشت که معلم اشتباه کرده است، لذا با معلم

به بحث و گفتگومی پرداخت.

این حالت، حقیقتی را توضیح می دهد که جرقه های دین دوستی از همان ایام، ذهن و ضمیر شهید بهلول را به سوی خودش کشانده بود. هم کلاس هایش می گویند: از دوره های کودکی تا جوانی همیشه به آموزش علاقه مند بود و همواره بروقت در کلاس حاضر می شد و تلاش می کرد تا در آزمون های مکتب نتایج عالی را به دست بیاورد. در بازی ها و سرگرمی ها با اطفال کمتر سهم می گرفت و از همان زمان تا پایان زندگی با آدم های معدودی دوست می شد و در دوستی اش مُحکم و پایدار باقی می ماند.

حاجی سید آغا رحمانی^۱ برادر بزرگ ایشان می گوید: در سال ۱۳۵۵ به کابل رفتیم و ایشان شامل صنف نهم در لیسه رحمان بابا شد. در آن زمان پس از فراغت از صنف نهم تعدادی از دانش آموزان وارد رشته های مسلکی می شدند و دوره های مسلکی هر رشته نظر به ماهیت آن از یک سال الی سه سال بود.

یکی از این رشته های مسلکی، کورس های مستعجل ارتش بود که دانش آموزان در مدت یکسال آن را فرا می گرفتند و پس از فراغت از آن به رتبه ی نظامی «ضابط» وارد کار در صفوف ارتش می شدند. بهلول شهید به دلیل اینکه از این دوره ی آموزشی فارغ شده بود در میان مجاهدین و

۱. سید آغا رحمانی برادر بزرگ شهید بهلول بهیج متولد سال ۱۳۳۶ هجری خورشیدی است. ایشان یکی از فرماندهان برجسته ی جهادی و افراد نزدیک به شهید احمد شاه مسعود در زمان جهاد بود. حاجی سید آغا رحمانی در دوره ی جهاد، فرماندهی قرارگاه آبدره را به عهده داشت و پس از پیروزی مجاهدین در سال ۱۳۷۱ خورشیدی در افغانستان تا سال ۱۴۰۰ در پست های مختلف ملکی ایفای وظیفه نمود.

دوستان به ضابط بهلول مشهور بود.

پیوستن به نهضت اسلامی

حاجی بهلول بهیج قبل از این که به ارتش بپیوندد، در لیسه رحمان به صفوف نهضت اسلامی پیوسته بود. در این زمان به صورت مستمر با جوانان نهضت اسلامی کار و تلاش و مبارزه می‌کرد. در همین فرصت راه مبارزه‌اش را برگزیده بود. در آن وقت کمونست‌ها با آزادی و قوت در عرصه وسیعتری مبارزه داشتند. چون از حمایت رئیس دولت محمد داود برخوردار بودند، بی‌محابه به مقدسات دینی حمله می‌کردند. این‌گونه جسارت‌های کافرانه، جوانان مسلمان را به قرارگرفتن در صف نهضت اسلامی و مبارزه بی‌امان در برابر خدانا باوران تشویق می‌کرد که حاجی بهلول از جمله همان جوانان پیشتاز در مبارزه بود.

پیوستن به ارتش افغانستان

شهید بهلول پس از صنف نهم، در سال ۱۳۵۶ این دوره‌ی آموزشی نظامی را با موفقیت پشت سر گذاشت و همزمان در زمستان همان سال به‌عنوان فرمانده یکی از جزوتام (یگان)‌های ارتش در کندک^۱ دافع هوا واقع کوتل تیره در شهر گردیز مرکز ولایت پکتیا شروع به کار کرد.

در جریان مصروفیت نظامی ایشان در گردیز، کودتای هفتم ثور از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رهبری نورمحمد ترکی اتفاق افتاد که به

۱. کندک، واژه‌ی پشتو و در اصطلاح ارتش افغانستان به معنای یگان نظامی‌ای است که شامل ۲۷۰ تن نیروی مسلح می‌شود.

پیروزی کمونیست‌ها و فروپاشی نظام جمهوریت داودخان انجامید. دیری نگذشت که اختناق بی سابقه‌ای بر فضای کشور حاکم شد و مخالفان نظام از سوی دستگاه حاکم به هر بهانه‌ای مورد پیگرد قرار گرفتند و تفتیش عقاید، سرکوب‌ها، ترورها و به زندان افکندن‌ها آغاز گردید.

در این زمان جوانان مسلمان، روشن فکر و آموزش یافته به ویژه کسانی که در صفوف ارتش بودند و دغدغه‌ی دفاع از میهن و ارزش‌های اسلامی داشتند، به فکریافتن زمینه مناسب و مبارزه برضد کمونیست‌ها می‌بودند. دو جریان مسلمانان و کمونست‌ها از آغاز دهه چهل خورشیدی که در تاریخ معاصر افغانستان به نام دهه دموکراسی یاد می‌شود، در رقابت‌ها و مبارزات سیاسی در برابرهم قرار داشتند.

آغاز فعالیت‌های جهادی و زندان

بهلول شهید در آن زمان با تعدادی از دوستان نزدیک و مورد اعتماد به جمعیت اسلامی افغانستان پیوست. البته پیشتر از آن، گفته می‌شود که با احمدشاه مسعود روابط و ملاقات‌های محرمانه‌ای داشته است و در نتیجه‌ی تفاهم با ایشان فعالیت‌های خود را به نفع جمعیت اسلامی در گردیز آغاز کرده بود.

معلم سراندازخان^۱ که در دوره‌ی جهاد دستیار ایشان بود می‌گوید: در

۱. سراندازخان، حاجی، معلم. یکی از معلمین دوره‌ی جهاد و از مجاهدین نسل نخست قریه آبدره و افراد نزدیک به فرمانده سیدآغا و حاجی بهلول شهید، متولد قریه پارشهرآب دره است که پس از پیوستن ضابط بهلول به جبهه پنجشیر تا پایان زندگی در دوره‌های جهاد، حکومت مجاهدین و مقاومت اول یکی از افراد نزدیک و مورد اعتماد شهید بهلول بود.

نخستین روزهای آغاز جهاد، زمانی که ضابط بهلول در گردیز وظیفه داشت یکبار به پنجشیر آمد و به‌گونه‌ی محرمانه با آمرصاحب ملاقات کرد. پس از این ملاقات همراه با مولوی صاحب شوفه^۱ به قرارگاه آبدره آمد و از آنجا به کابل برگشت. از قراین معلوم می‌شد که با آمرصاحب تفاهم کرده بود تا فعالیت‌های خود را در کابل یا گردیز به نفع مجاهدین آغاز نماید.

به‌اساس روایت فرمانده سیدآغا رحمانی، در جریان فعالیت‌های مبارزاتی در شهر گردیز در تماس با مجاهدین تصمیم گرفت تا سه تُولی^۲ کندک (گردان) دافع هوا را خلع سلاح نماید، اما به‌دلیل اینکه مجاهدین نتوانستند به‌کمک ایشان برسند، مجبور گردید دوباره اسلحه‌ی سربازان را توزیع نماید.

در نتیجه‌ی این اقدام از سوی حکومت بازداشت شد و هشت ماه در زندان گردیز و پُل چرخ‌ی به‌سربرد. کسی که از سوی کمونیست‌ها به‌چنین جرمی بازداشت می‌گردید یا کشته می‌شد و یا انواع تعذیب و شکنجه را در زندان تحمل می‌کرد. بهلول شهید مانند صدها زندانی سیاسی دیگر که متهم به‌همکاری با مجاهدین بود ناخن‌های دست و پایش یکی یکی کشیده شد، با وسایل الکترونیکی مورد شکنجه قرار گرفت و به انواع

۱. مولوی جمال‌الدین، در میان مجاهدین معروف به مولوی صاحب شوفه، متولد قریه شوفه‌ی آبدره یکی از علما و مجاهدین ورزیده بود که تحت فرماندهی حاجی سیدآغا در برابر شوروی‌ها مبارزه می‌کرد و در همان سال‌های اول دوره جهاد در دهانه آبدره در جنگ رویارویی با شوروی‌ها شهید شد.

۲. تولی به‌ضم تا و فتح لام اصطلاح پشتواست که در زبان فارسی معادل به «گروهان» و در ساختار ارتش افغانستان شامل یگان نظامی ۹۰ نفری است. هر تولی متشکل از سه بلوک (گروه) ۳۰ نفری و هر بلوک (جوخه) شامل ۹ نفر نیروی مسلح می‌باشد.

گونه‌گون تعدیب گردید.

استاد سرانداز خان می‌گوید: زمانی که ضابط بهلول از سوی کمونیست‌ها گرفتار شد، اطلاعات مجاهدین نشان می‌داد که شخصی از قریه‌ی «گن‌کوه» یکی از روستاهای آبدره، به نام بچه مبارک شاه که نام اصلی ایشان محمودشاه و از خلقی‌های (به تعبیر ایشان) پُخته بود، در آن زمان ریاست خاد نظامی^۱ یعنی ریاست نظامی اکسا را به عهده داشت، در گرفتاری ایشان دست دارد. فرمانده سیدآغا برادرِ محمودشاه را در پنجشیر بازداشت نمود و از آن طریق بالای شخص نامبرده فشار وارد کرد تا با نوعی تبادل، هر دو یکجا آزاد گردیدند.

ورود به جبهه پنجشیر

پس از رهایی از زندان در زمان حاکمیت رژیم حفیظ الله امین (۲۵ سنبله ۱۳۵۸-۶ جدی ۱۳۵۸) در کابل به جبهه پنجشیر پیوست و به فعالیت‌های نظامی تحت فرماندهی شهید احمدشاه مسعود آغاز کرد. از نخستین

۱. واژه «خاد» اختصارشده «خدمات امنیت دولتی» است. بعد از کودتای کمونست‌ها و رویکار آمدن حکومت خلقی‌ها در افغانستان، اداره استخبارات آنها به نام «اکسا» سپس به نام «کام» تحت ریاست اسدالله امین برادر حفیظ الله امین شروع به بستن و کشتن مردم کرد. بعد از اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی، نام این اداره جهنمی به «خاد» تبدیل شد و در رأس آن داکترنجیب معرف به جلاد مردم افغانستان قرار گرفت و با پیروی جدی ترو فرمانبرداری از رویکردهای سازمان ک، جی، بی شوروی در گرفتاری، شکنجه، زندانی ساختن و کشتن، قتل عام مردم را آغاز کرد. یکی از مهم‌ترین و مخوف‌ترین ریاست‌های آن، ریاست خاد نظامی بود. اداره سفاک خاد، بعد از فروپاشی حکومت کمونست‌ها، در نظام جدید جمهوریّت به نام «امنیت ملی» فعالیتش را آغاز کرد.

روزهای فعالیت ایشان در کنار قهرمان ملی افغانستان اطلاعات دقیقی در دست نیست اما حدس زده می‌شود که به‌عنوان یک نظامی مسلکی و تحصیل‌یافته چند ماهی به‌عنوان مشاور در کنار ایشان بوده است.

به‌اساس یادداشت‌های فرمانده سیدآغا رحمانی در ماه جوزای سال ۱۳۵۹ به‌هدایت آمرصاحب شهید قرارگاه آبدره را ایجاد کردیم که فرماندهی آن به‌عهده‌ی من سپرده شد و بهلول شهید چند ماهی در این قرارگاه به‌هیئت همکار و مسئول انداخت اسلحه‌ی ثقیله فعالیت کرد. در آن زمان یگانه‌کسی که در جبهه پنجشیر به انداخت توپ ۸۲ ملی متری دسترسی داشت، ایشان بودند.

دکتر خلیل الرحمن حنانی^۱ می‌گوید: «چهل سال با هم دوست بودیم، هردو نوجوان بودیم که به قافله‌ی نور (جبهه‌ی جهاد در پنجشیر) پیوستیم، او نسبت به هم‌قطاران خود در نخستین روزهای مبارزه در برابر شوروی‌ها برجستگی نشان داد و مورد توجه فرمانده (شهید مسعود) قرار گرفت. فرمانده از همان اولین روزهای آشنایی استعداد نظامی و قدرت رهبری او

۱. حنانی، خلیل الرحمن، استاد مطالعات اسلامی، دیپلمات و نویسنده‌ی تاجیک‌تبار افغانستان، متولد سال ۱۹۵۸م/۱۳۳۷هش در شهرستان بازارک پنجشیر است. وی، تحصیلات ثانوی خود را در افغانستان و دوره‌های تحصیلات عالی و دکترایش را در عربستان سعودی و سودان به‌پایان رسانیده است. آقای حنانی، ضمن تدریس در برخی دانشگاه‌های افغانستان، در پست‌های مشاوریت وزارت معارف، شارژ‌دافیر سفارت افغانستان در خرطوم، جنرال قونسل افغانستان در شهر جده و سرپرست سفارت افغانستان در کشور کویت کار کرده است. او یکی از یاران نزدیک و مورد اعتماد شهید احمدشاه مسعود از نخستین روزهای آغاز جهاد تا پایان زندگی بوده است.

را دریافته بود»^۱.

نخستین حمله‌ی روس‌ها به پنجشیر در ماه حمل سال ۱۳۵۹ بالشکری متشکل از بیست هزار نفر نیروهای روسی و پنج هزار نیروی داخلی انجام شد که در آن زمان بهلول شهید تحت فرماندهی حاجی سیدآغا مسئولیت انداخت توپ ۸۲ ملی متری را بالای قطار تانک‌ها و وسایط نظامی تا به دندان مسلح روس‌ها در منطقه تاواخ پنجشیر به عهده داشت.

فرماندهی قطعه نمبر یک متحرک

در اواخر سال ۱۳۵۹ نخستین قطعه متحرک از سوی شهید مسعود در تشکیلات جبهه پنجشیر ایجاد گردید و ضابط بهلول به حیث فرمانده قطعه نامبرده گماشته شد.

دکتر حنانی می‌گوید: «با در نظر داشت شهامت و شایستگی‌ای که داشت در سال ۱۳۵۹ به عنوان فرمانده قطعه‌ی اول متحرک تعیین گردید»^۲. قطعات متحرک، کومانده‌هایی متشکل از یگان‌های نظامی آموزش دیده و مجهز با یونیفارم ویژه و سلاح‌های سبک بودند که در تشکیلات ۳۰ الی ۵۰ نفری به جنگ‌های چریکی در ساحات مختلف می‌پرداختند.

فرمانده سیدآغا می‌گوید: قطعات متحرک، عبارت از نیروهای سیار متشکل از ۳۰ تن جوانان عیار، واجد شرایط خاص و مشابه به نیروهای خاص پولیس یا کومانده‌های آموزش دیده‌ی ارتش امروز بود که به هدایت شهید مسعود عملیات ویژه‌ای را در داخل و بیرون پنجشیر مانند ساحات

۱. صفحه‌ی فیسبوک Khalil Hanani تاریخ ۹ سپتامبر ۲۰۲۱.

۲. مصاحبه نویسنده با دکتر خلیل حنانی.

شمالی، سالنگ و ولایات هم جوار انجام می دادند. پس از فرماندهی قطعه نمبر یک متحرک، برای مدتی از سوی شهید مسعود به حیث قوماندان عمومی قطعه ثقیله در سطح پنجشیر تعیین گردید که در آن نیز توانست نبوغ نظامی و ابتکارات رزمی خویش را در برابر شوروی‌ها به خوبی به نمایش بگذارد و دست‌آوردهای قابل ملاحظه‌ای داشته باشد.

معلم سرانداز خان می‌گوید: یکی از راه‌های اکمالاتی مجاهدین از طریق ولایت کاپیسا به پنجشیر بود که از طریق راه کوهستانی و صعب العبور قریه‌های «بولغین» و «آرم‌غیه» به آب‌دره صورت می‌گرفت و از آنجا به سایر قرارگاه‌های پنجشیر توزیع می‌گردید.

زمانیکه ضابط بهلول در قرارگاه آب‌دره فعالیت داشت، در میان اسلحه و مهمات نظامی‌ای که از طریق کاپیسا به ما رسیده بود، یک ضرب توپ ۸۲ ملی متری با تعدادی از گلوله‌های آن بود که تا آن زمان کسی در میان مجاهدین آن را نمی‌شناخت. ضابط بهلول با آموزش نظامی‌ای که قبلاً دیده بود با استفاده از کتلاک موجود داخل کارتن، آن را بسته نمود و تصمیم گرفت تا از آن در جنگ در برابر شوروی‌ها استفاده کند. در میان همان بسته مهمات، یک قایق نیز بود که از آن باید در عبور و مرور از دریای پنجشیر استفاده می‌کردیم.

دکتر حنانی می‌گوید: «در زمستان سال ۱۳۶۰ آمرصاحب یک گروپ بیست نفری از جوانان تحصیل یافته تشکیل کرده بود که برای آنها آموزش‌های (نظامی) ویژه‌ای داده می‌شد و شهید بهلول نیز شامل آن بود. هنوز دوره‌ی آموزشی ایشان پایان نیافته بود که وی از سوی آمرصاحب

شهید به عنوان قوماندان عمومی اسلحه ثقیله (سنگین) جبهه پنجشیر تعیین گردید^۱.

یکی از مجاهدان ورزیده در گروه بیست نفری، عبدالله جان توحیدی از قریه ماله از توابع بازارک پنجشیر بود که در دوره‌ی آموزشی ثانوی با شهید بهلول در لیسه عالی رحمان بابا در شهر کابل یکجا درس می‌خوانده است و به لحاظ اینکه سن ایشان نسبت به شهید بهلول بزرگتر بود و در صنف درسی بالاتری قرار داشته و همواره ایشان را در کارها راهنمایی و همکاری می‌کرده است؛ به همین ملحوظ او را استاد خطاب می‌کرد.

بهلول شهید که خودش پایبند به نماز، روزه و سایر احکام دینی بود، زمانی که به سمت فرماندهی رسید، همواره زیردستانش را به نماز، روزه و توجه به ارزش‌های اسلامی توصیه می‌کرد. نمازهایش را در وقت آنها و حتی الامکان در جماعت ادا می‌کرد و اخلاق متعالی او زیننده قامت استوار و برخاسته از ایمان راسخش بود.

جنگ رویارویی با شوروی‌ها در دهانه آبدره

در سال‌های دوره‌ی جهاد یکی از خطوط دفاعی مستحکم در برابر نیروهای ارتش شوروی، خط دفاعی آبدره به فرماندهی حاجی سیدآغا بود و نقش ضابط بهلول به عنوان فرمانده قطعه نمبر یک متحرک و پس از آن فرمانده عمومی قطعه ثقیله و سایر مسئولیت‌ها در طول سالهای ۱۳۵۹ الی ۱۳۶۷ در نُه حمله‌ی بزرگ روس‌ها به پنجشیر خیلی برجسته بود.

دگرمن جان آغا کلانتری، که رابطه نزدیک خانوادگی نیز با شهید بهلول

۱. مصاحبه نویسنده با دکتر خلیل حنانی.

داشته و حدود سی و پنج سال در فرود و فراز زندگی مبارزاتی ایشان را همراهی می‌کرده‌است، حکایت می‌کند: در آن وقت مجاهدین قبل از آغاز هر عملیاتی وضوی تازه می‌گرفتند، نماز می‌خواندند، قرآن تلاوت می‌کردند، ذکر خدای متعال را انجام می‌دادند و با اصرار و الحاح از خدای متعال یاری و استعانت می‌خواستند.

در یکی از جنگ‌ها فرمانده بهلول در نزدیکی پُل آبدره در کمین قطار زره‌پوش‌های روسی نشست بود، زمانی که تانک به چند متری ایشان نزدیک شد از جایش بلند شده و با راکت انداز آرپی جی تانک را هدف گرفت اما برخلاف معمول راکت انداز به تانک اصابت نکرد. در این اثنا تانک، میل^۱ ZU (BTR-ZD) خود را به سوی وی خم کرد و مستقیم ایشان را هدف گرفت. زمانی که از میان دود و باران گلوله‌ی ZU بیرون شد سرو صورت و لباس‌هایش سوخته بود.

معلم سراندازخان می‌گوید: این جنگ در نزدیکی خانه‌ی حاجی بصیرخان در دهانه‌ی آبدره صورت گرفت و من در آن حضور داشتم. زمانی که ضابط بهلول از میان دود و آتش توپخانه‌ی سلاح زیکویک (-ZU 2/23 روسی) بیرون شد، لباس‌هایش در نتیجه‌ی اصابت گلوله‌ها و آتش آن، سوخته و پاره پاره شده بود.

وی علاوه می‌کند: موضع (محل اختفا و کمین) ضابط بهلول در بالای قریه پارشهر در فاصله ۸۰۰ متری دورتر از جاده‌ی عمومی پنجشیر بر فراز تپه‌ای موقعیت داشت و از محلی که بالای قطار وسایط نظامیان شوروی انداخت

۱. یک نوع اسلحه ثقیله مشابه به ZU-23 یک میله و دو میله‌ی دراز است که بالای تانک نصب می‌شود و برای مدافعه زمین و هوا از آن بهره گرفته می‌شود.

می‌کرد، در عقب ایشان حوض آبی ساخته بودیم تا هنگام انداخت، خاک از عقب شان بلند نشود که باعث افشای محل گردد.

دکتر حنانی در پیوند به نبرد رویارویی ضابط بهلول می‌گوید: «در سال ۱۳۶۱ زمانی که قوای شوروی پنجمین لشکرکشی خود را به پنجشیر آغاز کرد، او شجاعت کم‌نظیری از خود نشان داد؛ چنانچه با یک میل (ضرب) توپ ۸۲ ملی متری که در عقب تیغه (تپه‌ی کوه مُشرف به جاده‌ی عمومی پنجشیر) و در فاصله‌ی کوتاه با سرک جابه‌جا گردیده بود، هفته‌ها مانع عبور کاروان‌های نیروهای دولتی شد و یک تانک به‌اثر شلیک او در سرپل آبدره هدف قرار گرفت و منهدم شد و در نتیجه‌ی آن دشمن مجبور گردید که تغییر مسیر بدهد و می‌توان گفت که جنگ ۱۳۶۱ شجاعت و توانمندی نظامی او را بیشتر متبلور ساخت»^۱.

در اینجا می‌سزد که از برخی فرماندهان معروف دوره‌ی جهاد و مقاومت نخست از منطقه‌ی آبدره یادآوری کنیم که در کنار جنرال بهلول بهیج در دوره‌ی جهاد در سطح پنجشیر و پس از آن در جنگ‌های رویارویی با دشمن در مناطق مختلف افغانستان نقش برانزده داشتند.

جنرال میرجان، جنرال مهردل خان، فرمانده عبدالحمید، قوماندان نذیر، قوماندان رحیم خان، جنرال هارون، فرمانده کرام الدین، مرحوم قوماندان سید اکبر، قوماندان داد الله، حاجی محمدگل خان که در زمان جهاد با یکی از افسران نظامی قوای شوروی درگیری فیزیکی نموده و سلاح کلاکوف وی را گرفته بود، قوماندان شکرالله، شهید قوماندان زرداد خان، فرمانده شیربچه خان که در دهانه‌ی آبدره در دوره‌ی مقاومت نخست

همیشه در خدمت مجاهدین بود و تعداد دیگری که در خاطر نویسنده نیست همه کسانی بودند که به قیمت جان و تمام هست و بودشان در دو دوره‌ی سرنوشت ساز جهاد و مقاومت مسیر تاریخ معاصر افغانستان را به سوی آزادی و عدالت رقم زدند.

کسانی را که نام گرفتیم، برخی زنده و تعدادی در زمان جهاد و یا مقاومت نخست شهید شدند؛ شماری دیگر مانند جنرال میرجان چندین عضو وجود شان را در راه پاسداری از عزت و نوامیس ملی از دست دادند.

تاریخ و نسل‌های پسین یاد و خاطر این بزرگ مردان روزگار را هیچ‌گاه فراموش نخواهند کرد. این‌ها برای نسل‌های آینده الگویی برای آزادی خواهی و دفاع از ارزش‌های انسانی در برابر ظلم، اشغال، تجاوز و انحصارگرایی خواهند بود.

فرماندهی قرارگاه فراج

فراج، در دهانه‌ی جنوبی پنجشیر، پیوست به مناطق کوهبند کاپیسا است که متشکل از پانزده قریه می‌باشد. قریه‌ی دربند واقع بر فراز کوه‌های مُشرف بر ساحه‌ی شرکت نساجی گلبهار از توابع ولایت کاپیسا یکی از قریه‌های فراج است که موقعیت جغرافیایی آن از لحاظ جنگی برای باشندگان پنجشیر خیلی استراتژیک تلقی می‌گردد.

در سالهای دوره‌ی جهاد و پس از آن مقاومت در برابر تهاجم طالبان بر پنجشیر در دهه‌ی نود میلادی که شدیدترین حملات نظامی طالبان در این منطقه دفع گردید و در نهایت منتج به عدم پیروزی این گروه شد، بر اهمیت دربند بیشتر افزوده شد.

طوریکه دیده می‌شود: ساختار جغرافیایی دره‌ی فراج با تپه‌های خشک و ریگی و کوه‌های سنگی و صخره‌های سفت به‌گونه‌ی طبیعی در شکل‌دهی شخصیت افراد ساکن در این منطقه تأثیر داشته است. مردم فراج در سرکشی و عدم اطاعت، جنگ‌جویی و خشونت، صلابت و سخت‌کوشی، بلندهمتی و متانت، شجاعت و پایداری و در عین‌زمان سرخم‌نکردن در برابر دیگران در پنجشیر معروف‌اند.

مسعود شهید به‌خوبی می‌دانست که اگر انرژی و ظرفیت مردم فراج به‌خوبی مدیریت شود، نتایج سازنده‌ای از آن می‌توان به‌دست آورد. بدین‌لحاظ در خلال کمتر از سه‌سال چند فرمانده در قرارگاه فراج تبدیل شد. عبدالهادی، گدا محمد خالد، گل مرزا، عبدالواحد و صبور خینج از جمله فرماندهانی بودند که از سال ۱۳۵۹ الی اوایل ۱۳۶۲ به‌ترتیب یکی‌پی‌دیگراز سوی احمدشاه مسعود به‌حیث قوماندان فراج تعیین و تبدیل گردیدند.

بربنیاد روایت داکتر سراج‌الدین^۱ سنگین در سال ۱۳۶۲ در مدت آتش بس میان جبهه پنجشیر و روس‌ها مسعود شهید فرمانده بهلول بهیج را به‌جای قوماندان صبور خینج به‌عنوان قوماندان قرارگاه فراج معرفی نمود و برخلاف فرماندهان گذشته که پس از چند ماهی تبدیل می‌شدند، حدود سه‌سال در آنجا باقی ماند.

یکی از رویارویی‌های تاریخی مجاهدین فراج به‌رهبری فرمانده بهلول در برابر روس‌ها جنگ معروفی است که در مدرسه فراج صورت گرفته است.

۱. داکتر سراج‌الدین سنگین، جراح‌پزشک و از نخستین مجاهدین فراج است که در زمان جهاد با کمترین وسایل و امکانات دست داشته در قرارگاه‌های مختلف پنجشیر و کوه‌بند کاپیسا به‌عملیات‌های جراحی و درمان زخمی‌های مجاهدین می‌پرداخت.

داکتر سراج الدین می‌گوید: زمان آتش به پایان رسیده بود و بر فضای پنجشیر یک نوع سکوت حاکم بود. همه به این فکر بودند که جنگ وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده است و انجام آن معلوم نیست که به نفع کدام یکی از دو جناح خواهد بود. از جانب روس‌ها اطلاعاتی به پنجشیر رسیده بود که مصروف آرایش قوا برای آغاز یک جنگ فیصله‌کن در میدان هوایی بگرام اند و هدایات غیررسمی از مرکز فرماندهی عمومی پنجشیر نیز نشان می‌داد که مجاهدین باید آغازگر جنگ در برابر شوروی‌ها نباشند. آمر صاحب مسعود در تلاش توسعه‌ی جبهه به بیرون از پنجشیر و مصروف اکمالات فرماندهانی در ساحات مختلف ولایات تخار، بغلان، سالنگ، پروان، لغمان و کاپیسا بود و فرماندهی عمومی پنجشیر را به سارنوال محمود دقیق واگذاشته بود.

به گفته شهید فرمانده بهلول: با در نظر داشت اطلاعات استخباراتی مبنی بر حمله گسترده‌ی روس‌ها به پنجشیر، اکثریت قرارگاه‌ها در هماهنگی با مرکز فرماندهی عمومی، پنجشیر را تخلیه نموده و به ساحات کوهستانی لغمان و به مناطق مرتفع اندراب‌ها عقب‌نشینی کرده بودند. اطلاعات نشان می‌داد که شوروی‌ها تصمیم دارند با استفاده از گاز خردل مجاهدین پنجشیر را زنده بازداشت نموده و به این جنگ فرسایشی در مناطق پنجشیر و سالنگ جنوبی پایان دهند.

بهلول شهید در نوار صوتی‌ای می‌گوید: پس از پایان آتش بس برای اولین بار میان قوماندان عبدالواحد که در آن زمان قوماندان قطعه ضربتی فراج بود و چهار تن از افسران ارتش شوروی در محلی به نام «سازو» برخورد صورت گرفت که منتج به کشته شدن افسران نامبرده شد.

در آن روزها قریه‌های فراج از سکنه خالی بود و هردو جناح متخاصم

در وضعیت نظامی، احضارات درجه یک آمادگی جنگ با جانب مقابل را داشتند و هر لحظه امکان درگیری متصور بود. در یکی از روزها قوماندان عبدالواحد با چندتن از مجاهدین به خاطر کدام ضرورتی به دهکده «سازو» پایین شدند و با چهارتن از افسران بلندرتبه‌ی قوای شوروی مواجه شدند که به منظور تفریح به محل نامبرده آمده بودند و در نزدیکی جوی آب و زیر سایه‌ی درختان قدم می‌زدند.

همزمان جنگ میان دوطرف از مسافه‌ی بسیار نزدیک آغاز شد که در نتیجه‌ی آن یکی دو تن از مجاهدین جراحت برداشتند اما چهارتن افسران ارتش سرخ از بین رفتند و سلاح‌های شان که از نوع «کرینکوف» بود به دست مجاهدین افتاد. ساعتی نگذشته بود که طیارات سو۲۴ و چرخبال‌های جنگی بر فضای منطقه به پرواز درآمد و بر فراز سلسله کوه‌های مناطق کوهبند کاپیسا از قریه سنجن تا گیاه‌الی نجراب به شکل حلقه‌یی کوماندو پایین نمودند و بمباردمان شدیدی توسط جت‌های جنگی سو۲۴ بالای قریه‌های فراج از دربند الی دوستم خیل و از بیگرا الی سنگین و مختارخیل آغاز گردید. در این جنگ تمام مزارع و باغ‌ها در آتش انواع خمپاره‌های سنگین در سراسر فراج آتش گرفت، سقف و دیوار خانه‌ها فروریخت و دود سیاه و سهمگین تا چند روز از خانه‌ها بلند می‌شد. «لونا» از بگرام انداخت می‌کرد، توپ «DC» از پشته سرخ جبل السراج و هاوان هم از شرکت نساجی گل‌بهار.

ما از ترس طیاره‌های سو۲۴ و چرخبال‌های جنگی نمی‌توانستیم از دور بالای شوروی‌ها عملیات کنیم. چرخبال‌های جنگی هنگام عملیات به حدی خود را به زمین نزدیک می‌کردند که تصور می‌شد شاید مجاهدین

را با چنگک از زمین بلند نمایند. بدین لحاظ مجبور شدیم از بلندای کوه‌ها به نزدیکی پاسگاه‌های شوروی‌ها خود را برسانیم تا از آتش بم‌افکن‌های روسی در امان باشیم. در این‌گیرو دار در حالی که در نزدیکی مدرسه فراج، زیر درختان انبوه تابستانی بودیم و پاسگاه‌های دشمن از بلندای کوه‌ها و همچنان چرخ‌بال‌های کشفی شوروی نمی‌توانستند توسط دوربین ما را ببینند، خبر رسید که یکی از قطعات پیاده ارتش سرخ از سمت پایین دره‌ی فراج به سوی بالا (منطقه‌ای که ما حضور داریم) می‌آیند.

مجاهدین عاجل موقعیت گرفتند و ساعتی نگذشته بود که قطار سربازان شوروی به ما نزدیک شد؛ جنگ تقریباً به شکل تن به تن آغاز شد. از اینکه آنها در چننه‌های شان وزن نسبتاً زیادتری را به جانب کوه حمل می‌کردند پیش از آنکه دست شان به سلاح برسد همه را از پای درآوردیم و هیچ‌یکی نتوانست خود را از این کمین برهاند. در این جنگ ۳۳ میل کلاکوف، کرینکوف، هاوان و مخابره به دست مجاهدین افتاد. حاجی سید آغا می‌گوید: در این جنگ تنها ۲۲ میل کلاکوف به دست مجاهدین افتاد.

داکتر سراج‌الدین که خود در این جنگ حضور داشته است می‌گوید: در یکی از روزهای تابستانی مجاهدین به قریه پایین شده بودند و نقشه‌ای برای کمین و برخورد با روس‌ها از قبل پی‌ریزی نشده بود. فرمانده بهلول پس از صحبت‌های کوتاهی با سرگروپ‌های مجاهدین، دستور داد تا در اطراف مدرسه با افراز کمین ویژه‌ای موقعیت گرفته و مسیر حرکت قطعه (یگان) روس‌ها را مسدود نمایند. به باور ایشان: برای اولین بار در این جنگ سلاح‌های مدرن روسی به دست مجاهدین افتاد و بازتاب آن به پیمانانه گسترده‌ای در رسانه‌های بین‌المللی پیچید.

در این جامی سزد که چند تن از فرماندهان فراج نام برده شود که در زمان جهاد در جنگ‌های رویارویی در برابر سربازان ارتش سرخ نقش فعال داشتند: معلم فقیر احمد و قوماندان عبدالواحد فرماندهان قطعه ضربتی قرارگاه فراج، ضابط هلال الدین هلال، گلزار دهشکه، داودشاه خان، حاجی عبدالله خان، شهید عبدالغفور، رجب خان معروف به «رجب بروت»، جمعه خان، آغا شیرین، اسدالله خان، جماعت خان، فرمانده سیدباز، سارنوال حسین خان، غلام نقشبند، عبدالفتاح، گلب الدین، حاجت خان، عبدالهادی، ملانسیم سنگین، لطیف فراج، صوفی عرفان، فیض‌الله مختارخیل و تعداد دیگری که نام‌شان در جریان نوشتن این مختصر در خاطر نویسنده نیست، از مجاهدین ورزیده‌ی دوره‌ی جهاد در قرارگاه فراج بودند که در موفقیت جنرال بهلول شهید و تبدیل نمودن قرارگاه نامبرده به یکی از پایگاه‌های استراتژی یک مجاهدین نقش‌های مهمی بازی می‌کردند. داکتر سراج الدین می‌گوید: عبدالغفوری یکی از مجاهدان مؤمن و پاک نفس بود که از کوه سنگی مشرف بر قریه‌ی ده سرخ با دهشکه‌اش در برابر چرخبال جنگی ارتش سرخ می‌جنگید، زمانی که شهید شد و رفتیم که جسد‌شان را پایین بیاوریم، ماشه دهشکه را محکم به دست گرفته بود و رها نمی‌کرد. بهلول شهید بالایش چندبار صدا زد و گفت: مه بهلول هستم؛ اینها همه برادران مجاهد تو هستند؛ دست خود را باز کن. آنگاه متوجه شدیم که انگشت‌شان نرم شد و ماشه‌ی دهشکه را رها نمود.

چه خوش رسمی بنا کردند به خاک و خون غلتیدن

خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را

در قرارگاه فراج حدود سه صد تن مجاهدین بودند که بادر نظر داشت مقتضای جنگ‌های چریکی، شامل یک قطعه ضربتی سی نفره و چندین جزو تام ده نفری بودند که زیر نظر قوماندان قرارگاه فعالیت می نمودند. از ویژگی‌های فرمانده بهلول این بود که پیروزی‌هایش را همواره نتیجه نصرت و کمک خدا می دانست، به همین جهت همیشه با وضو می بود، در سخت‌ترین شرایط جنگ، نماز و عبادتش را به جا می آورد. چون می دانست اگر ما از خدا دور شویم، از ادای عبادت مان غافل شویم، آنگاه خداوند ما را به خودمان وامی گذارد و دیگر مورد نصرت و عنایت خدای متعال قرار نمی گیریم.

چنین ایمان و باوری برای یک مجاهد، مانند این است که همه ساز و برگ جنگی را فراهم کرده است، دشمن نیز در نگاهش ضعیف انگاشته می شود و به پیروزی محتومش متیقن است. زیرا ذات بزرگی را تکیه گاهش ساخته است که بر همه چیز تواناست.

فرماندهی عمومی کوهبندها

پس از آنکه بهلول شهید در خلال سه سال فرماندهی قرارگاه فراج دست آوردهای ملموس و چشم‌گیری از نبرد در برابر ارتش سرخ داشت و در عین زمان جبهات کوهبند از پراکندگی در برابر تهدیدات قوای شوروی و همچنان توطئه‌های حزب اسلامی رنج می برد، آمرصاحب شهید لازم دید تا ایشان را به عنوان فرمانده عمومی جمعیت اسلامی در سطح کوهبندهای ولایت کاپیسا بگمارد.

کوهبندها مناطقی مربوط ولایت کاپیسا هستند که شامل قریه‌های:

ئُف دم، سنجن، بولغین، آرم غَیّه، ملک کر، دُرنامه و گیاهه است که افتادگی این مناطق از موازات قریه‌ی دربند فراج تا ولسوالی نجراب به شکل حلقوی در امتداد سلسله کوه‌های واقع در شمال شرق ولایت کاپیسا به طول حدود دو صد کیلومتر پیوست به کوه‌های مرتفع فراج، آبدره و حصارک پنجشیر موقعیت دارند.

باشندگان کوهبندها از نظر جرأت و شهامت، شجاعت و صداقت، حس غرور و اعتماد به نفس، مردانگی و استقامت، استغنا و عزت نفس، عیاری و جوانمردی، صلابت و سخت‌کوشی، سرفروید نیابردن به نزد غیر و صفات نیکوی دیگری مشابه به مردم فراج اند.

آمرصاحب شهید به خوبی می‌دانست که اگر انرژی و ظرفیت مردمان کوهبند به گونه‌ی درست مدیریت شود، می‌تواند این منطقه پس از پنجشیر به یکی از خطوط مستحکم و استراتژیک مقاومت در برابر ارتش سرخ شوروی تبدیل گردد. بدون تردید ساختار جغرافیایی آن نیز در خصوص موضوع فوق نقش ویژه‌ی خود را داشت.

جان آغا کلانتری می‌گوید: کوهبندها در زمان جهاد حدود هفت صد تن مجاهد داشت که تقریباً معادل به سه قرارگاه پنجشیر می‌شد. از آنجایی که نفوذ حزب اسلامی نسبت به جمعیت اسلامی در منطقه کوهبندها بیشتر بود، هر روز دست به تبلیغات و جنگ و توطئه در برابر مجاهدین جمعیت اسلامی می‌پرداخت.

آقای کلانتری که در زمان فرماندهی عمومی کوهبندها در کنار فرمانده بهلول بوده است، می‌گوید: مجاهدین کوهبندها به جای اینکه در مورد جهاد علیه سربازان شوروی فکری کردند هر روز به یک معضله‌ای از جانب

حزب اسلامی بر می خورد که آنها را به خود مصروف می ساخت. دامنه‌ی اختلافات میان حزب و جمعیت در مناطق کوهبندهای کاپیسا نسبت به هر جای دیگر گسترده‌تر بود و درگیری میان مجاهدین این دو جریان هرازگاهی اتفاق می افتاد.

آنچه از خلال روایت جان آغا برداشت می شود، رهبری مجاهدین کوهبندها به چند دلیل خیلی دشوار بوده است: یکی سرکشی و عدم اطاعت پذیری افراد و معضله‌ی نظم بخشیدن به صف مبارزاتی آنان؛ دوم نفوذ گسترده‌ی حزب اسلامی در این مناطق به گونه‌ای که از دو برادر یکی حزبی بود و دیگری جمعیتی و یا پدر وابسته به تنظیم جمعیت بود و پسر از فداییان حزب و همانطور دشمنی‌های داخلی بر سر زمین و جوی و سایر مسایل کشاورزی سبب گردیده بود تا در سطح یک دهکده‌ی کوچک تعدادی پرچم جمعیت را بلند نمایند و گروهی شعار حمایت از حزب اسلامی را سر دهند.

پیش از بهلول شهید، قوماندان عمومی جمعیت اسلامی در مناطق کوهبندها شخصی به نام ابراهیم خان باشنده‌ی اصلی قریه‌ی دشت ریوت از توابع ولسوالی خینچ پنجشیر بود. پس از آنکه جنرال بهلول در آزمون‌های جنگ در برابر شوروی در دهانه‌ی آبدره، قطعه‌ی نمبریک متحرک، جنگ ده ماهه در لغمان^۱، سه سال متوالی در فرماندهی قرارگاه فراج و همچنان

۱. شهید بهلول در نوار صوتی‌ای که با استاد غلام الدین کلانتری صحبت نموده است، می گوید: در زمان آتش بس آمرصاحب گفت: قوماندان طارق خان در لغمان به همکاری جدی نیاز دارد و شما باید به نزد ایشان بروید. من به لغمان رفتم و مدت ده ماه در آنجا ماندم.

تصفیه اندراب‌ها از حزب اسلامی در سال ۱۳۶۲ مؤفق به درآمد، شاید یگانه کسی که می‌توانست کوهبندها را متحد سازد و به‌گونه‌ی درست در خطوط نظامی سوق و اداره کند، در آن زمان بهلول شهید بود.

وقتی به‌حیث فرمانده عمومی کوهبندها وارد این مناطق شد، در مشورت با مولوی عبدالقیوم^۱ تلاش کرد تا روابط میان فرماندهان مناطق کوهبند را تقویت نماید و از این طریق یک انسجام و هماهنگی میان آنجا به‌وجود بیاورد.

در اینجا لازم است از فرماندهان ورزیده‌ی مناطق کوهبند نام برده شود که در پیروزی جهاد به‌ویژه تحت فرماندهی عمومی شهید بهلول صادقانه رزمیدند و برخی در آن زمان شهید شدند و برخی دیگر در قید حیات اند. قوماندان جنبش و قوماندان حسام الدین از قریه پفدم، فرمانده شمعستان، حسین خان، احمد جان و ملک امان الله از قریه سنجن، قوماندان زیب الدین و ملک نور خان از قریه آم‌غیه، مولوی عبدالقیوم مشهور به مولوی صاحب بولغین، فرمانده عبدالرحیم و میرسعید خان از قریه بولغین، قوماندان زیب نور و نورآغا خان از قریه ملک‌کر، داکتر خال محمد، قوماندان شاه محمد و قوماندان نادرشاه از قریه درنامه و قوماندان قمرالدین و فرمانده شاه محمود خان از منطقه گیاه و ده‌ها فرمانده دیگر که نویسنده با آنها آشنایی ندارد از جمله کسانی بودند که در هماهنگی

۱. به‌گفته‌ی جان آغا مولوی عبدالقیوم از مجاهدین فکری نهضت اسلامی و یکی از افراد نزدیک به شهید مسعود بود که پیش از گماشتن بهلول شهید به‌حیث فرمانده کوهبندها به‌پنجشیر رفت و آمد داشت، با آمرصاحب روابط نزدیک و پیوسته داشت و در میان مجاهدین به‌عنوان عالم دین و یک چهره‌ی معنوی و مجاهد احترام می‌شد.

با جنرال بهلول جبهه کوهبندها را به یکی از پایگاه‌های مستحکم در برابر سربازان ارتش شوروی تبدیل نمودند.

حاجی سید آغا می‌گوید: از آنجایی که سلسله کوه‌های جنوب غربی پنجشیر مناطق کوهبندها را با مناطق آبدره و فراج وصل کرده است، نیاز بود تا روابط نزدیک و حمایت متقابل میان این دو جبهه وجود داشته باشد. زمانی که بهلول شهید به عنوان فرمانده عمومی کوهبندها تعیین شد، زمینه هماهنگی و همکاری متقابل میان قرارگاه‌های آبدره و فراج با کوهبندها بیشتر از هر زمان دیگر مساعد شد. بدون تردید مهم‌ترین عامل موفقیت بهلول شهید در جنگ‌های کوهبندها همین نقطه می‌تواند باشد. زمانی که من از سمت فرماندهی قرارگاه آبدره به قرارگاه عنابه، تاواخ و زمانکورا تبدیل شدم، دیگر نتوانستیم از بهلول شهید در کوهبندها حمایت کنیم.

ایشان مانند همیشه، در کوهبندها نیز تنها روی ارزش‌های دینی تکیه داشت، در زمان قدرت، جاذبه‌های مختلفی به سراغ انسان می‌رسد تا او را در جریان انحراف‌های پنهان و پیدا قرار دهد، مشوق‌های مختلفی سربلند می‌کنند تا انسان را از خدا غافل نمایند. اما حاجی بهلول همواره از خدایش می‌خواست تا او را در راه مستقیم ثابت قدم نگهدارد.

در کوهبندها حتی برخی دسته‌های خودی مجاهدین را که دست به برخی سرقت‌های هدفمند و کارهای ناروا می‌زدند بارها خلع سلاح کرد. یکی از اصطلاحاتش که همیشه آن را تکرار می‌کرد این بود که من با مفسد کنار آمده نمی‌توانم.

۱. سه قریه نامبرده در زمان جهاد دارای یک قرارگاه بودند و بعداً به سه قرارگاه توسعه یافتند.

رویداد زخمی و زندانی شدن در کوهستان ولایت کاپیسا

فرمانده بهلول به هیچ وجه طرفدار جنگ های تنظیمی نبود و باور داشت که هر دو طرف مسلمان است و باید تلاش اعظمی صورت گیرد تا اختلافات از راه تفاهم و گفتگو مرفوع و حل گردد. چون جنگ در میان مسلمانان امری ناجایز و ناپسندیده بوده و دین ما آنرا منع قرار داده است. با وجود چنین باوری، در برخی جای ها پایش ناخواسته به اینگونه جنگ ها کشیده شد و جنگ کوهستان یکی از این جنگ ها بود که در آن فرمانده بهلول زخم شدیدی برداشت، زندانی شد، و اما دیگر هیچگاهی در فکر انتقام گیری از قوماندانی که در کمینش نشسته و او را با گلوله بسته بود، نشد.

قومندان کرام الدین^۱ که خودش نیز در این رویداد حضور داشت، در مورد حادثه زندانی شدن فرمانده بهلول در کوهستان کاپیسا می گوید: در مناطق کوهبند کاپیسا تنور تشنج و جنگ در میان افراد وابسته به حزب اسلامی و افراد وابسته به جمعیت اسلامی همواره گرم بود.

در این ساحات فرمانده بهلول مسئولیت شش قرارگاه را به عهده داشت، یک روز تقریباً در ۱۵ ثور ۱۳۶۵ خورشیدی بود، به بازدید قرارگاهی می رفتیم، در منطقه ای به نام دزدره (دزددره) بیشتر از دوصد نفر افراد حزب اسلامی تحت قومندانی آغا جان سنجنی در راه ما کمینی احراز کرده بودند، که با آن روبه رو شدیم، جنگ و درگیری شدیدی آغاز گردیده و سه و نیم ساعت ادامه یافت، ما در محاصره قرار داشتیم، آخرین گلوله مان نیز تمام شد،

۱. قومندان کرام الدین یکی از مجاهدین سابقه دار قریه کلانترخیل آبدره است، در جنگ ها حضور می داشت، تلاش های زیادی در دوران جهاد نموده و چند بار زخم برداشته است. در یکی از جنگ ها چشمش را نیز از دست داد.

چهار نفر ما شهید و هفت نفر زخمی شد و همه در اسارت آنها درآمدیم. دو گلوله به شانه فرمانده بهلول اصابت کرده بود و به شدت خونریزی داشت. افراد مذکور از من خواستند که سلاح خودم را تسلیم دهم، من سلاحم را که مرمی نداشت به سنگ زده و شکستاندم. اجازه ندادند که شهید و زخمی‌های مان را انتقال دهیم، ما را به قرارگاهی در کوهستان انتقال دادند. بعد از اینکه حاجی بهلول را از ما جدا کردند، به شکنجه و لت و کوب ما شروع کردند.

من پس از چهارده روز با وساطت قوماندان ملک نورخان از منطقه آرم غیه و قوماندان احمدجان از قریه سنجن آزاد شدم. فرمانده بهلول مدت چهار ماه با همراهانش در زندان حزب اسلامی باقی ماند. طرح و پلان عملیاتی از سوی قوماندان سیدآغا و قوماندان شاهین کوهستان علیه قرارگاه حزب اسلامی ریخته شد، جنگ شدیدی میان طرفین آغاز گردید و در این جنگ به تعداد شصت نفر از مجاهدین حزب اسلامی به اسارت ما درآمدند.

هر دو طرف روی تبادل اسیران موافقت کردند، در نتیجه فرمانده بهلول بعد از چهارماه از زندان حزب اسلامی آزاد شد و دوباره به تنظیم امور مجاهدین پرداخت.

اینگونه جنگ‌ها گاه و ناگاه در میان تنظیم‌های جهادی بویژه حزب و جمعیت مشتعل می‌شد، متأسفانه قربانی‌های بی شماری هم می‌گرفت. گاهی این جنگ‌ها روی مسائلی شعله‌ور می‌شد که ارزش ریختن یک قطره عرق جبین هم نداشت، چه رسد به این که در آن مسئله خون انسانی ریخته شود.

ماجرای زندانی شدن

در پنجشیر همه می‌دانند که شهید حاجی بهلول در زمان جهاد و پس از آن در دوره‌ی حکومت اسلامی در کابل و هم‌چنان مقاومت، ضمن برخی دیدگاه‌های متفاوت و ایرادهایی که در برابر تصامیم قهرمان ملی داشت، یکی از فرماندهان ورزیده و مورد اعتماد شهید مسعود به حساب می‌رفت و از جایگاه ویژه‌ای در میان فرماندهان جمعیت اسلامی برخوردار بود.

اینکه چرا در زمان جهاد زندانی شد و چندین ماه در زندان چاه آهوبه سر برد، پرسشی است که دلایل آن برای خیلی مردم من جمله نویسنده‌ی این سطور با وجودی که حداقل در دوده‌ی اخیر با ایشان تماس نزدیک داشتم، واضح و مشخص نبود و در زندگی ایشان هم هیچ‌گاهی فرصت دست‌نداد تا روی این موضوع با ایشان صحبت کنیم.

معلم سراندازخان یکی از مجاهدین دوره‌ی نخست در قرارگاه آبدره که یکجا با ایشان به زندان افکنده شده بود، بدین باور است که سه عامل سبب زندانی شدن بهلول شهید در زمان جهاد گردید: قطع اعاشه‌ی مجاهدین قرارگاه آبدره از سوی مرکز عمومی فرماندهی پنجشیر که در عوض، ضابط بهلول مبلغ دوصد و پنجاه هزار افغانی پول جبهه را نزد خود قید کرد. دوم، کشته شدن جوانی به نام مبین پسر کاکاهاشم کوهی به‌گونه‌ی خطا توسط گل اکبر و سوم، مخالفت شدید بهلول شهید با گماشتن سارنوال محمود دقیق به حیث آمر عمومی جبهات پنجشیر.

اعاشه نزدیک به سه‌صدتن مجاهدین قرارگاه آبدره در زمان جهاد و در اوج درگیری‌های شدید با نیروهای ارتش سرخ شوروی از سوی آمریت

عمومی جبهه پنجشیر بنا به دلایل نامعلوم قطع گردید. حدس زده می‌شد که برخی فرماندهان پنجشیر که با حاجی بهلول رقابت داشتند، ذهنیت مسعود شهید را نسبت به فرمانده بهلول منفی ساخته بودند.

دیری نگذشت که مبلغ دوصد و پنجاه هزار افغانی پول جبهه پنجشیر از راه کاپیسا به محل فرماندهی آبدره رسید و فرمانده بهلول دستور داد تا ارسال پول نامبرده به امریت عمومی جبهه تا زمانی که معضله‌ی اعاشه مجاهدین آبدره حل نگردیده است، معطل قرار داده شود و در صورت عدم توجه به مصرف برسد.

موضوع دوم، قتل خطای جوانی به نام مبین بود که در حضور بهلول شهید توسط یک نوجوان به نام گل اکبر صورت گیرد. استاد سراندازخان در رابطه به چگونگی ماجرای این واقعه می‌گوید: مولوی لمبَری جلال آباد که یکی از مجاهدین و دوستان فرمانده بهلول بود، در آن زمان یک میل سلاح ام‌فور آمریکایی را برای ایشان تحفه داده بود. این سلاح، به خاطری که از سلاح‌های روسی تفاوت داشت برای مجاهدین جالب بود، هرکسی دوست داشت آن را به دست بگیرد و شکل و ساختار آن را نگاه کند.

یکی از روزها در دهانه‌ی «منداگچو» (کوه مربوط به دهکده کلانترخیل) با ضابط بهلول نشستیم و مبین مصروف قلبه (شخم زدن) زمین بود. در آنجا ضابط نجم الدین، شهید فرمانده زرداد و خالد نیز حضور داشتند. گل اکبر هنوز سن قانونی را تکمیل نکرده بود و به خاطر احوال‌گیری برادرش غلام علی از کابل آمده بود، سلاح ام‌فور را به دست گرفت و آن را ته و بالا کرد و در مورد نوعیت، کیفیت و ساختار آن از ما پرس و چونمود.

فرمانده بهلول چندباری بالایش صدا کرد که سلاح را سر جایش بگذارد

اما توجه نکرد تا آنکه ناگهان سه گلوله پی هم شلیک شد و به مبین اصابت نمود و ایشان را از بین برد.

هاشم خان به اثر تحریک و مداخله برخی مردم (مخالفان شهید بهلول) عریضه‌ی دادخواهی برای رسیدگی به قتل پسرش ترتیب داد و به نزد سارنوال محمود دقیق آمر عمومی جبهات پنجشیر رفت و فرمانده بهلول را متهم به دست داشتن در قتل فرزندش نمود اما ایشان به دلیل اینکه عمق توطئه را درک می‌کرد، هیچ‌گاهی حاضر نشد تا به‌گونه‌ی رسمی در خصوص موضوع فوق به آمریت پنجشیر پاسخ دهد.

آخرین وسومین مورد، گزینش سارنوال محمود دقیق به حیث آمر عمومی جبهات از سوی آمر صاحب شهید بود. زمانیکه دامنه‌ی جبهه‌ی پنجشیر را به ساحاتی از ولسوالی‌های پیوست به پنجشیر از ولایت‌های لغمان، بدخشان، تخار، بغلان تا سالنگ و غوربند از ولایت پروان و هم‌چنان کوهستان و کوهبند کاپیسا توسعه یافت. آمر صاحب شهید نیاز دید تا مسئولیت جبهه‌ی پنجشیر را به یکی از فرماندهان واگذار گردد.

استاد سراندازخان می‌گوید: آمر صاحب تصمیم گرفت تا آقای محمود دقیق را به حیث فرمانده عمومی جبهات پنجشیر تعیین نموده و از تمام قوماندان‌های پنجشیر دعوت نمود تا موضوع را در منطقه‌ای موسوم به دهانه‌ی ریوت از توابع شهرستان خینچ برای آنها ابلاغ نماید. این در حالی بود که پیش از این، ضابط بهلول با تعدادی از فرماندهان تصمیم گرفته بودند تا به آمر صاحب پیشنهاد کنند که: کسی را به حیث فرمانده عمومی جبهات پنجشیر تعیین کند که از نخستین روزهای آغاز جهاد در پنجشیر حضور داشته است. در آن زمان کسی که از کابل به جبهه می‌پیوست، زیاد

مورد اعتماد مجاهدین نبود و آقای دقیق، در رژیم کابل سارنوال (دادستان) برحال بود و در سال ۱۳۶۲ زمانی که به جبهه پنجشیر پیوست، ریش و سبیل هایش تراشیده و سیمای ظاهری اش همچون کمونیست‌ها می‌نمود. از جمله فرماندهانی که بدین نظر بودند، علاوه از بهلول شهید می‌توان از حاجی قره‌بیگ ایزدیار، فرمانده گل حیدرخان، فرمانده عبدالرووف بخشی معروف به «رئوف دره»، بابه جلندر پنجشیری، صوفی محمد سعید، انجینر محمد واصل بازغ و فرمانده داودشاه خان فراج و برخی دیگر نام برد.

به گفته‌ی معلم سرانداخان، تمام فرماندهان از سراسر پنجشیر در مسجدی در دهانه‌ی ریوت نزدیک چاه آهو جمع شدند و ما نیز با فرمانده بهلول به جمع آنها پیوستیم. پس از آغاز مجلس با تلاوت قرآن کریم، آمرصاحب برخاست و ضمن صحبت‌های کوتاهی که داشت فداکاری‌های مجاهدین را ستود، از توسعه‌ی جبهه به ساحات وسیعی از ولایات هم‌جوار پنجشیر و مصروفیت خویش در رهبری جنگ سخن گفت و آقای محمود دقیق را به حیث فرمانده عمومی جبهات پنجشیر معرفی نمود.

از میان کسانی که مخالف گماشتن آقای دقیق بدین سمت بودند، فرمانده بهلول از جایش بلند شد و با وجود آنکه آمرصاحب چندبار بالایش صدا زد که بر جایش بنشینند اما توجهی به آمرصاحب نکرد و مخالفت خود را بدین تصمیم با شدت اعلام نمود. به دنبال ایشان سارنوال محمود برخاست و گفت: از همین لحظه من فرمانده عمومی جبهات پنجشیر هستم و هرکسی که مخالفت می‌کند (به تعبیر محلی) دستش خلاص. یعنی، مسئول آنچه پیش می‌آید خود وی خواهد بود.

بدین ترتیب، نزاع لفظی‌ای میان بهلول شهید و آقای محمود دقیق

صورت گرفت و شور و سرو صدای آن نظم و فضای مجلس را برهم زد. آمرصاحب خشم گرفت و طبق معمول مجلس را ترک کرد و در خطاب به فرمانده بهلول گفت: اگرده دقیقه از عمرم باقی مانده باشد، تورا به محکمه محول خواهم کرد.

معلم سراندازخان می‌افزاید: همگی رفتند و ما (قوماندان سید آغا، ضابط نجم الدین، شهید زردادخان، خالد و من جمع بهلول شهید) در آنجا تحت نظارت ماندیم. فردای آن روز، حاجی عبدالمتین دشت ریوت (یکی از فرماندهان) که از دوستان فرمانده بهلول بود و در مورد مشکلات احتمالی ناشی از محول نمودن قضیه به محکمه با آمرصاحب صحبت کرده بود، به نزد ما آمد و خطاب به فرمانده بهلول گفت: اگر فکر می‌کنی آمر عمومی جبهه‌ی پنجشیر شوی، از این تصمیم دست بردار؛ در غیر آن (اگر قضیه به محکمه محول شود) گشته خواهی شد.

می‌گویند، حاجی عبدالمتین خطاب به آمرصاحب گفته بود: ضابط بهلول گذشته از اینکه یکی از پایه‌های مهم جبهه در پنجشیر تلقی می‌گردد، در میان مجاهدین جوانی ایشان را هیچ‌کسی ندارد. اگر خدای نخواستہ ضایع شود، حیف جوانی شان خواهد شد.

ضابط نجم الدین که (بعدتر معرفی می‌شود) شاهد صحنه بوده است می‌گوید: وقتی فضای مجلس به هم خورد و آمرصاحب خشم گرفت، ظاهر محتسب (باشنده‌ی قریه مرستان از توابع ولسوالی رخه) خود را به مسعود نزدیک کرد و گفت: آمرصاحب، متوجه باشید که در این زمان، مردم هوشیار را دیوانه می‌گویند و دیوانه را هوشیار؛ زمانی که پهلوان احمدجان گشته شد، گفتند: چرا حاجی بهلول زنده مانده است؟ فراموش نباید کرد:

اینها بودند که کمر شوروی‌ها را شکستند.

پس از آن ضابط بهلول با قوماندان زرداد و خالد در آنجا ماندند، حاجی سیدآغا را به قریه سفیدچهره و همراه با ضابط نجم‌الدین به نظارت‌خانه‌ای در خینچ منتقل کردند. در دهانه‌ی ریوت شخصی از باشندگان قریه دشت ریوت به نام محمد علم معروف به «مدعلم نصورپک» سمت فرماندهی زندان چاه آه‌ورا به عهده داشت. وی خطاب به فرمانده بهلول گفت: شما باید در میان زندانی‌ها وارد مغاره (زندان چاه آهو) شوید اما فرمانده از آن سرباز زد.

زمانیکه سارنوال کرام‌الدین کریم به خاطر تحقیق نزد ایشان آمد، فرمانده بهلول حاضر نشد به پرسش‌های وی پاسخ دهد که در نتیجه‌ی آن باهم برخورد فیزیکی نمودند. قوماندان زردادخان در جریان پرس و جو به شدت مورد لت و کوب قرار گرفت که در نتیجه‌ی آن نزدیک بود از بین برود اما به خاطر درمان به شهر پیشاور منتقل گردید.

سرانجام همراهان ایشان پس از سپری نمودن چهار الی هشت ماه یکی پی دیگر از زندان‌ها گردیدند اما فرمانده بهلول حدود یکسال را در زندان به سربرد تا آنکه شهید استاد ربانی برای نخستین بار در یک سفر به قصد بازدید از جبهه و مجاهدین وارد پنجشیر شد و دستور داد تا شهید بهلول را از زندان‌ها رها کنند.

حاجی سیدآغا رحمانی می‌گوید: پس از رهایی از زندان همراه با ضابط بهلول به خانه آمرصاحب رفتیم و در یک فضای خیلی صمیمانه با ایشان نشستیم و روی یک سلسله موضوعات صحبت کردیم. آمرصاحب روی موضوع همکاری متقابل و ضرورت وحدت و همدلی میان مجاهدین

تأکید کرد. پس از آنکه از مجلس بیرون شدیم شهید بهلول تصمیم گرفت تا پنجشیر را به قصد پیشاور ترک کند.

هجرت و فرماندهی غند

ضابط نجم‌الدین^۱ از نخستین مجاهدین آبدره، معاون، همکار و دوست چهل و پنج ساله‌ی شهید بهلول بهیج است که در خطوط نبرد در برابر ارتش سرخ شوروی، زندان، مهاجرت به پاکستان و پس از آن در زمان حکومت اسلامی به رهبری استاد ربانی شهید در کنار ایشان بوده است.

۱. حاجی (مشهور به ضابط) نجم‌الدین پس از فراغت از کورس شش ماهه عالی افسران، در حالی که به گفته خود شان ۲۳ سال داشته است، به حیث قوماندان تولی هاوان، کندک اول، غند ۳۳ در فرقه ۱۷ هرات آغاز به کار کرده و در سال ۱۳۵۹ زمانی که قرارگاه‌های پنجشیر از سوی آمرصاحب شهید فعال گردیده، به پنجشیر برگشته و در قرارگاه آبدره در کنار حاجی سیدآغا و بهلول شهید به جهاد پرداخته است.

ضابط نجم‌الدین افسر مسلکی هاوان بوده و در چندین عملیات در برابر شوروی‌ها با استفاده از هاوان دست آوردها و مؤفقیتهای چشم‌گیری را به نفع جبهه پنجشیر رقم زده است. در یکی از موارد با هاوان ۵۰۰۰ متری آمریکایی که توسط بهلول شهید از دره غوربند به غنیمت گرفته شده بود، از فراز کوه قلعه‌چ معروف به زیارت بابه‌قلندر بالای گارنیزین شوروی‌ها در پشته عنابه انداخت نمود، به ذخیره‌ی مهمات اصابت نموده و تمام مهمات نظامی گارنیزین آتش گرفت. شاهدان عینی می‌گویند: ذخیره مهمات شوروی‌ها سه شبانه روز سوخت و دود سیاهی بر فضای عنابه و اطراف آن بر فضا بلند شده بود و تلفات زیادی را نیز در پی داشت. در این واقعه آمرصاحب شهید با فرستادن مبلغ پنج هزار افغانی، دو میل کلاشینکوف و یک میل راکت RPG ایشان را تشویق نمود. عملیات دیگر ایشان توسط هاوان در منطقه دشتک از توابع ولسوالی عنابه انجام شد که در آن ۲۴ تن از سربازان شوروی و افسران نظام کمونیستی کشته شدند.

ایشان می‌گویند: بهلول شهید، پس از رهایی از زندان با نارضایتی‌ای که از مسعود شهید داشت، در سال ۱۳۶۷ تصمیم گرفت تا بدون در جریان گذاشتن رهبری جبهه به شهر پیشاور عزیمت کند. در این سفر من ایشان را همراهی می‌کردم. در شهر پیشاور چند ماهی بیکار بودیم، تا آنکه استاد ربانی شهید فرمانده بهلول را به دفتر جمعیت فراخواند و مسئولیت غند(گردان) فوجی^۱ را به وی واگذار کرد. در تشکیل غند نامبرده به تعداد ۵۰۰ تن از مجاهدین بدخشان، پنجشیر و برخی ولایات دیگر افغانستان آموزش‌های نظامی می‌دیدند. استاد ربانی ایشان را خیلی دوست داشت و در همان زمان برای محافظانش دستور داده بود: هر زمانی که فرمانده بهلول به ملاقات ایشان می‌آید مانع و مزاحمتی برای ایشان ایجاد نکنند.

ضابط نجم الدین می‌گوید: در جریان فرماندهی غند فوجی، شخصی به نام کرنیل اسد که خود را رئیس امور مهاجرین افغانستان معرفی می‌کرد، با فرمانده بهلول معرفی شد. ایشان پرسید: شما آمر کدام جبهه بودید؟ فرمانده پاسخ داد: من، آمر نه، بل یک مجاهد عادی هستم. کرنیل در حالی که شیفته‌ی جوانی وی بود و در جریان فرماندهی غند فوجی توانایی‌های نظامی ایشان را نیز به دقت تحت نظر داشت، گفت: تا حال، در میان مجاهدین افغانستان مثل شما یک فرمانده ورزیده ندیده‌ام. اگر چهار فرمانده همچون شما باشد، سرنوشت جهاد افغانستان را می‌تواند رقم بزنند.

۱. این غند را به خاطری غند فوجی می‌گفتند که در یکی از محلات مربوط به ارتش (فوج) پاکستان در منطقه موسوم به «دره» گذشته از شهرستان کوهات موقعیت داشت و بخشی از آن به خاطر همکاری با جبهات جنگ در پنجشیر و بدخشان در منطقه چترال بود.

به گفته ضابط نجم الدین، کرنیل اسد برای بهلول شهید پیشنهاد نمود تا راه اندازی یک عملیات نظامی را در برابر نیروهای شوروی و سربازان رژیم وقت، در ولسوالی زیباک بدخشان به عهده گیرد که مسئولیت اکمالات تسلیحاتی و لوژستیکی آن را خود به دوش خواهد داشت اما فرمانده بهلول آن را مشروط به دستور و هدایت استاد ربانی و مسعود شهید نمود.

پس از مدتی بار دیگر کرنیل به نزد ایشان آمد و پیشنهاد کرد اگر مسئولیت یک جبهه مستقل را در منطقه پروان و کاپیسا به عهده بگیری، علاوه از اسلحه و مهمات نظامی، ماهانه مبلغ سه میلیون کلدار به شما خواهیم فرستاد اما بهلول شهید به گونه قاطع برای ایشان گفت: من در هیچ جایی بدون دستور استاد ربانی و احمد شاه مسعود جنگ نمی کنم.

کرنیل اسد در یکی دیگر از ملاقات ها از ایشان دعوت نمود تا بهلول در خانه اش میهمان او شود اما بهلول شهید از میهمانی و رفتن به خانه ی کرنیل معذرت خواست. به گفته ضابط نجم الدین، زمانی که استادان پاکستانی در درس های نظامی وارد مباحث سیاسی می شدند عاجل مداخله می نمود و آنها را از وارد شدن به مباحث سیاسی منع می کرد.

برگشت به کابل پس از پیروزی مجاهدین

ضابط نجم الدین که در زمان برگشت از پاکستان به کابل فرمانده بهلول را همراهی می کرد، می گوید: در سال ۱۳۷۱ زمانی که مجاهدین پیروز شدند به کابل برگشتیم و با تعدادی از مجاهدین که حدود ۳۰ تن بودند در وزارت سرحدات و قبایل قرارگاهی برای خویش افراز کردیم که اعاشه و مصارف آن به گونه ی مستقیم از جانب استاد شهید تأمین می گردید.

پس از مدت کوتاهی، در یک روز پرتنش که آمرصاحب مسعود برای بررسی وضعیت جنگ در برابر حزب اسلامی و موقعیت‌های مجاهدین بر فراز تپه زنبورک رفته بود و از روی تصادف ما نیز در آنجا حضور داشتیم، مسعود شهید در دامنه‌ی تپه نامبرده با فرمانده بهلول ملاقات کرد.

پس از اینکه همدیگر را به آغوش کشیدند، لحظات کوتاه باهم تنها قدم زدند و صحبت کردند؛ قرار بر این شد که فردا در مقر وزارت دفاع با هم ببینند. فردا در وزارت دفاع ملاقات صورت گرفت که در نتیجه آن (با وجودیکه ما اسلحه و مهمات به اندازه نیاز داشتیم) مقدار بیست میل سلاح کلاشینکوف با لوازم آن برای ما داده شد.

به گفته حاجی نجم الدین در روزهای بعد که آمرصاحب از طریق مخبره با فرمانده بهلول تماس پیوسته داشت، دستور داد تا تپه بی بی مهری را از وجود افراد حزب اسلامی تصفیه کنیم؛ به تعقیب آن به هدف پاکسازی منطقه پل چرخ‌چی در داخل حربی پوهنتون موقعیت گرفتیم و حزب اسلامی بدون کدام درگیری شدید از مناطق نامبرده عقب نشینی کرد.

به دنبال آن آمرصاحب دستور داد که تعدادی از افراد وابسته به حزب وحدت در ساحه کارته پروان نفوذ کرده‌اند و قرار است به یک سلسله ناامنی‌هایی دست بزنند، هرچه زودتر جلو آنها باید گرفته شود. ساحه کارته پروان را در یک اقدام برق‌آسا تصفیه نمودیم و خود را به هتل انترکانتیننتال رسانیدیم.

زمانیکه آمرصاحب از طریق مخبره با ما وصل شد، ابراز نگرانی کرد بدینکه شما در تیررس دشمن قرار گرفته اید. اما شهید بهلول برای آمرصاحب اطمینان داد که ساحه تحت مدیریت است و جای نگرانی نیست. فردای آن روز مقدار صدمیل کلاشینکوف و اسلحه خفیفه از وزارت

دفاع برای ما فرستاد. در درگیری های غرب کابل، توانستیم تحت فرماندهی بهلول شهید به سرعت به قصر تاج بیگ رسیده و در آن مرکز سوق و اداره مان را افزاز کردیم.

پس از جنگ های نفس گیر و فرسایشی ای در برابر گروه های مخالف برای حمایت از دولت اسلامی، از سوی مسعود شهید به عنوان فرمانده عمومی غند ۸۴۵ گارد ملی وزارت دفاع تعیین گردید و تا روزهای پایانی حکومت مجاهدین برای حفظ امنیت مردم کابل و دفاع از نظام در مناطق مختلف فعالیت نمود.

دکتر حنانی می گوید: در پاکستان رقیب های آمر صاحب زیاد کوشش کردند تا او را در جهت مخالفت مسلحانه در برابر جبهه پنجشیر تشویق کنند، ولی بهلول خان حاضر به این کار نشد و همچنان در پاکستان ماند تا اینکه در سال ۱۳۷۱ حکومت داکتر نجیب سقوط کرد و دوباره به کابل آمد و با آمر صاحب همکار شد. نقش بهلول شهید در دفاع از دولت اسلامی در شهر کابل و مقاومت سرسختانه او در برابر گروه های شورشی علیه دولت مجاهدین، سرزبان ها بود.

جان آغا مسئول مالی غند نامبرده در رابطه به چگونگی عقب نشینی مجاهدین از کابل به پنجشیر می گوید: عصر همان روزی که گروه طالبان وارد کابل شدند و اکثریت قطعات مربوط به مجاهدین از شهر کابل بیرون شده بودند، جنرال بهلول در هماهنگی با احمد شاه مسعود برای فرماندهان زیر دست خویش دستور داد تا تمام اسلحه و مهمات مربوط جزو تام های شان را با خود حمل نموده و از مسیر جاده ی کهنه ی کابل - پروان به استقامت پنجشیر حرکت کنند.

همچنان با اشاره به رهزان مسلح که به شگل گروهی در عقب کوتل خیرخانه الی نزدیک دوسرکه بگرام قدم به قدم برای سرقت دارایی مردم و چپاول اسلحه و مهمات دولتی، محلات بازرسی افزاز کرده بودند دستور داد: اگر شخص یا گروهی سدره راه تان می شود و می خواهد شما را خلع سلاح نماید، تا زمانی که به مقصد نرسیده اید از خود دفاع نموده و به هیچ قیمتی سلاح تان را به کسی تسلیم نکنید.

قطعات و جزو تان های مربوط به غند ۸۴۵ مطابق دستور جنرال بهلول بهیج به شکل منظم با وسایط و تجهیزات جنگی شان با آمادگی کامل برای دفاع از خویشان در برابر چپاول گران از کابل به سوی پنجشیر حرکت کردند؛ با وجودی که دزدان مسلح در چندین جای محل بازرسی افزاز کرده بودند اما نتوانستند برای قطعات نامبرده آسیبی برسانند.

دوره مقاومت اول

در سال ۱۳۷۵ هجری خورشیدی زمانی که مجاهدین از کابل به پنجشیر عقب نشینی نمودند و جبهه وارد یک آزمون جدید گردید، مسعود شهید در مشورت با فرماندهان، تشکیلات نظامی قرارگاه های پنجشیر را با ساختار متفاوت و جدیدی در چارچوب چهار لوی نظامی دوباره فعال ساخت و فرماندهی لوی چهارم را به بهلول بهیج واگذار کرد.

لوی چهارم متشکل از قرارگاه های فراج، آبدره، زمانکور، عنابه، تاواخ و کورابه بود که مسئولیت محافظت از ساحات دربند فراج را به عهده داشت که در مورد اهمیت موقعیت آن از لحاظ نظامی قبلاً یادآوری گردید.

در آن زمان دهانه ی شمال پنجشیر که شامل کوه های شُتل مشرف بر

منطقه گلبهار و همچنان دروازه ورودی پنجشیر می‌شود به جنرال بسم الله محمدی و دامنه‌ی جنوب که شامل سلسله کوه‌های حاکم بر منطقه شرکت نساجی گلبهار و ساحات حصه اول کاپیسا است از سوی مسعود شهید به عهده جنرال بهلول بهیج واگذار گردید.

از آنجایی که مسیر ورودی تنگه‌ی پنجشیر از طریق انفجار جاده عمومی مسدود گردیده بود، بیشترین فشار جنگ از جانب طالبان بالای جبهه در بند وارد شد، اما مقاومت جنرال بهلول باعث گردید که ده‌ها حملات طالبان با استفاده از وسایط زرهی و سلاح‌های سبک و سنگین دفع گردد و سرانجام منتج به شکست طالبان شود.

دگرمن جان آغا که مسئولیت مالی غند ۸۴۵ را به عهده داشت و در زمان عقب نشینی از کابل هر لحظه با جنرال بهلول در تماس بود، می‌گوید: فرمانده برایم دستور داد: کلاکوف شخصی‌اش را که از شوروی‌ها به غنیمت گرفته بود، با خود حمل نموده و یکجا با مجاهدین کابل را به قصد پنجشیر ترک کنم.

شب هنگام به پنجشیر رسیدیم؛ فردا پس از نماز بامداد فرمانده دستور داد که در منطقه دشتک (از توابع ولسوالی عنابه) با آمرصاحب قرار ملاقات دارد. پس از طلوع خورشید آمرصاحب شهید در محل نامبرده حضور یافت و طبق معمول دقایق طولانی‌ای با فاصله‌ی دورتر از محافظان، کنار هم قدم زدند و با همدیگر صحبت نمودند.

وقتی حرف‌های شان تمام شد به رمز تعهد با یکدیگر قول دادند و از هم جدا شدند. هنگام برگشت از فرمانده پرسیدیم که به چه توافقی رسیدید؟ لب‌خندی زد و گفت: تصمیم گرفتیم تا در برابر طالبان ایستادگی و مقاومت

نماییم. پس از آن آمرصاحب به ولسوالی‌های پریان، خینچ، دره و رخه و بازارک سفر نمود و با فرماندهان جهادی، علما، بزرگان و متنفذین قومی در مورد مقاومت در برابر طالبان مشورت نمود.

تعدادی از باشندگان پنجشیر که از جنگ خسته بودند و در مورد طالبان نیز بنا به عدم شناخت، گمان نیک داشتند، برای مسعود شهید نظر دادند که گزینه‌ی تفاهم و تعامل با طالبان شاید نسبت به جنگ بهتر باشد اما اکثریت مردم روی جنگ و مقاومت تأکید نمودند.

به گفته‌ی جان آغا زمانی که قرار بر مقاومت در برابر طالبان شد، فرمانده لبخندی زد و گفت: تا زمانی که از مولوی صاحب موسی^۱ درباره‌ی مشروعیت این جنگ فتوا بگیریم به خط نبرد در برابر طالبان نخواهم رفت. مولوی موسی با در نظر داشت رشادت‌هایی که از جنرال بهلول در زمان جهاد دیده بود و از تقوا و ایمان داری شان به خوبی آگاه بود، با ایشان رابطه‌ی صمیمانه داشت و بدون تکلف با هم صحبت و شوخی می‌کردند.

فرمانده بهلول از مولوی موسی پرسید: آیا جنگ ما در برابر طالبان مشروعیت دارد؟ مولوی صاحب گفت: شما و قوماندان سید آغا از یک پدر و مادر باهم برادر هستید؛ اگر سید آغا بر جان و مال شما تعرض کند، دفاع از جان و مال بر شما مشروع و فراتر از آن واجب است.

مولوی صاحب موسی با استناد به حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه

۱. مولوی محمد موسی شاگرد مولوی عبدالرزاق نورستان و یکی از علمای بزرگ و مورد اعتماد مسعود شهید در دوره‌ی جهاد بود که پس از پیروزی مجاهدین با وجود تقاضای مکرر از جانب رهبری جمعیت اسلامی در حکومت کار نکرد و ترجیح داد زندگی خود را در راه تدریس علوم دینی و تربیت جوانان وقف نماید.

و سلم در پیوند به حفظ جان و مال افزودند: حفظ جان و مال از مقاصد شریعت اسلامی است؛ در جایی که جان و مال انسان مورد تهدید قرار بگیرد، دفاع از آن مشروع و بالای مسلمان واجب است. اگر مسلمانی در دفاع از جان و مالش کشته شود شهید است؛ شخص متجاوز و متعرض اگر کشته شود حرام می‌میرد.

وقتی از نزد مولوی صاحب موسی برگشتیم در حالی که فرمانده خورسند و مطمئن به نظر می‌رسید گفت: حالا به دل جمع می‌رویم به خیر به منطقه در بند و در برابر دشمن با قاطعیت ایستادگی می‌کنیم.

آنگاه به در بند فراج رفتیم و فرمانده نقشه‌ی جنگ را در هماهنگی با آمرصاحب ترسیم کرد و دستور داد تا خندق‌های ارتباط حفر گردد، بلندآژها آماده شود و پاسگاه‌های محافظتی به شکل دفاعی در خط مقدم نبرد در محلات معین افزاز گردد.

طالبان شدیدترین حملات شان را بالای در بند انجام دادند. زمانی که متوجه استحکامات نظامی در منطقه در بند شدند، تصمیم گرفتند تا با یک حمله شدید و فیصله‌کن خط در بند را بشکنند و از آن طریق وارد پنجشیر شوند. گزارش‌ها نشان می‌داد که طالبان در ظاهر با کبر و غرور و مستی اما در باطن با دل‌نگرانی از تلفات سنگین و ناکامی تاریخی شان در دهانه‌ی پنجشیر در قصر جبل السراج مراسم ختم قرآن برگزار نمودند و چندتن از ایشان ضمن سخنرانی در این مراسم به سربازان شان اطمینان داده بودند که نماز جمعه را در مسجد احمدشاه مسعود در منطقه بازارک پنجشیر ادا خواهند کرد. به همین منظور هزاران نیروی پیاده را با صدها وسایط زرهی و انواع سلاح‌های سبک و سنگین در پشته‌ی سرخ جبل السراج و میدان

اطراف شرکت نساجی گلبهار آماده ساختند تا قضیه‌ی پنجشیر را در یک تهاجم شدید یکطرفه کنند.

دگرمن جان آغا که خود شاهد صحنه بوده است، می‌گوید: در یک شبانه روز در حالی که هزاران نیروی پیاده و وسایط زره‌پوش طالبان همزمان از پُشته‌ی جبل السراج و شرکت نساجی گلبهار مواضع ما را در منطقه در بند زیر آتش گرفته بودند و چرخبال‌ها و جت‌های جنگی شان از بالا بمباردمان می‌کردند، سیزده حمله شدید دشمن را عقب زدیم و خسارات جانی و مالی سنگینی در این جنگ برای دشمن وارد گردید که از زمان ظهور طالبان تا آن‌دم سابقه نداشت.

در این جنگ لازم است که از ایستادگی جنرال (مشهور به معلم) فقیر احمد یادآوری گردد که با چن‌دتن از مجاهدین زیر دستش تا آخرین لحظه در برابر دشمن مقاومت کرد و با وجود آنکه دشمن خیلی به ایشان نزدیک شد اما یک قدم به عقب نرفت تا آنکه معادله‌ی جنگ به نفع جبهه مقاومت رقم خورد.

این جنگ، در واقع آخرین زورآزمایی میان طالبان و جبهه پنجشیر بود. پس از این جنگ، طالبان مطمئن شدند که دیگر هرگز نمی‌توانند وارد پنجشیر شوند و در جانب مقابل جبهه پنجشیر تصمیم گرفت تا باره اندازی یک جنگ تعرضی به رهبری جنرال بهلول بهیج ولایات پروان و کاپیسا را از وجود طالبان پاکسازی کند.

این زمانی بود که از یک طرف فرماندهان شمالی تقاضا داشتند تا هرچه زودتر ولایات پروان و کاپیسا تصفیه شود و از جانب دیگر شهید مسعود از لحاظ جنگی فکر می‌کرد که چگونه می‌تواند شمالی را دوباره از چنگ

طالبان آزاد سازد. ایستادگی فرمانده بهلول در برابر طالبان در منطقه دربند، زمینه را برای یک جنگ تعرضی علیه این گروه مساعد ساخت و روحیه‌ی جنگی مجاهدین در برابر طالبان بالا رفت.

همین بود که آمرصاحب فرماندهی این جنگ را با وجود فرماندهان نامداری همچون: حاجی الماس زاهد، فرمانده شاهین، مولانا عبدالرحمن سیدخیل، فرمانده گل حیدرخان، قوماندان گدامحمد خالد، قوماندان امان الله گذر، جنرال بسم الله محمدی و دیگران، از دهانه‌ی پنجشیرالی ولسوالی قره‌باغ به جنرال بهلول بهیج واگذار کرد.

فرمانده بهلول در هماهنگی با قوماندان‌های شمالی توانست نخستین جنگ تعرضی علیه طالبان را از دهانه‌ی پنجشیرالی ولسوالی قره‌باغ که در خلال حدود ده ساعت زمان برد، به خوبی رهبری نماید. قوماندان گل حیدرخان می‌گوید: زمانی که حاجی صاحب بهلول در منطقه قره‌باغ رسید از ایشان تقاضا کردیم که به پیش برویم. گفت: آمرصاحب برای من وظیفه داده است که دشمن را تا همین جا دنبال کنم.

پس از آن حدود چهارماه در دره غوربند و چهارماه در ولسوالی بنگی ولایت تخار به جنگ‌هایی در برابر طالبان پرداخت که در تمام این جنگ‌ها در میان فرماندهان نظامی، کمترین تلفات و بیشترین دست‌آوردها را داشت. سرانجام در نتیجه‌ی نارضایتی‌ای از آمرصاحب شهید، تصمیم گرفت تا از پنجشیر به تاجیکستان و از آنجا به ایران سفر نماید.

در مدتی که در کشور ایران به سر می‌برد آمرصاحب چندباری از طریق تیلیفون با ایشان صحبت نمود و آخرین بار چندماه پیشتر از شهادت‌شان بود که تصمیم گرفته بود یک اردوی بیست هزار نفری برای آزادسازی

افغانستان تشکیل دهد. آمر صاحب علاقه داشت که در فرماندهی اردوی نامبرده باید جنرال بهلول حضور داشته باشد؛ به همین منظور برادر ایشان حاجی سیدآغا را به ایران فرستاد تا با بهلول شهید از نزدیک صحبت کند و قناعت شان را برای برگشت به کشور فراهم نماید اما حاجی بهلول بنا به ملحوظاتی که خود داشت از برگشت به کشور معذرت خواست.

دکتر حنانی می‌گوید: در دوره مقاومت اول بهلول خان نقش عمده‌ای در ایستادگی در برابر گروه طالبان داشت و آن وقتی بود که دولت مجاهدین از کابل عقب نشینی کرده بود و بسیاری‌ها به سمت شمال رفته بودند و دره پنجشیر یگانه جای و صدایی بود که اعلام تسلیمی به طالبان نکرد. شرایط پیش آمده بسیار دشوار و تقریباً غیر قابل کنترل بود. در آن شرایط دفاع از پنجشیر به عزم آهنین و آمادگی برای قربانی نیاز داشت که بهلول خان آنرا داشت. وی یکی از این قهرمانانی بود که در منطقه راه تنگ مسئولیت دفاع از سمت دربند را به دوش داشت که قوای مهاجم طالبان را که سرمست از پیروزهای بزرگ و بی درد سردر مناطق دیگر بودند، به سختی در دهنه دره پنجشیر شکست دادند که تا آخر دیگر طالبان جرأت لشکرکشی مجدد به پنجشیر را نکردند.

به گفته داکتر حنانی، نقش بهلول خان در دوره مقاومت اول در سمت شمال و دره غوربند هم برجسته بود و رهبری یک قطعه را بدوش داشت. وی در اواخر دوره مقاومت به خاطر تداوی به ایران رفت و آنجا ماندگار شد. در جریان اقامت خود در ایران به حج آمد و من او را در مکه مکرمه ملاقات کردم و خاطرات گذشته را تجدید نمودیم.

سفر به ایران

حاجی بهلول شهید در سال ۱۳۷۷ در سمت فرمانده لوای چهارم، فشارهای سخت و طاقت فرسایی را در منطقه غوربند در برابر حملات وحشیانه لشکر جهل طالبان پشت سر گذاشت، آمر صاحب شهید از وضعیت دشوار جبهه، کمبود امکانات و استمرار لجاجت حملات جبهه دشمن آگاهی داشت و در یک تماس تلفونی با شهید بهلول در چاریکار، او را به تخار فراخواند. در تخار برایش گفت: می دانم جنگ های سختی را سپری کرده و خسته شده ای، و طبیعتا به تغییر آب و هوا و چند روز تفریح و آرامش ضرورت داری، هر کشوری که برای تفریح انتخاب می کنی برو و چند روز استراحت کن تا ذهنت آرام شود.

شهید بهلول بهیچ از توجه آمر صاحب نسبت به خودش تشکری کرد و گفت: هرگاه می خواهی به تفریح بروم، هیچ جایی برایم بهتر و آرام بخش تراز سفر به مکه و مدینه نیست، فرار سیدن موسم حج نزدیک است، اگر بتوانم در مراسم حج شرکت کنم، خیلی برایم آرامش بخش است.

آمر صاحب بلافاصله موافقت نموده و دستور می دهد که زمینه های سفرش را به تاجکستان و از آنجا به ایران فراهم بسازند تا بتواند از کشور ایران در ادای فریضه حج شرکت کند.

ایشان از راه تاجکستان به ایران رفت، نمایندگی جبهه مقاومت در ایران زمینه های سفرش را به حج بیت الله فراهم نمود و بعد از سپری شدن مراسم حج دوباره به ایران برگشت. در خلال این مدت تغییراتی در لوای چهارم رقم خورده بود، با ایجاد این تغییرات، بهلول شهید مصلحت دید که تا مدتی در ایران بماند.

مصروفیت در کشور ایران

مدتی که در کشور ایران زندگی می‌کرد، تلاوت قرآن کریم، مطالعه و ورزش جزو برنامه زندگی روزانه‌اش بود. اوقات فراغت خود را در مطالعه سپری می‌کرد به مطالعه کتاب‌های مدیریت و روانشناسی علاقه زیاد داشت.

هنگامی که اولین فرزندش در تهران به مدرسه (مکتب) رفت، هر روز شخص خودش او را تا دروازه مکتب می‌برد و هنگام برگشت دوباره او را از مکتب می‌گرفت و به خانه می‌آورد. تک تک درس‌هایش را با او مرور و تکرار می‌کرد، از همان صنف اول چگونگی درس و تعلیمش را به شدت زیر نظر داشت، دوست داشت همه اموری را که در مسایل درسی و رفتار آموزگاران در مکتب می‌گذرد، از فرزندش بشنود.

در روزهای فراغت با برخی دوستان به یکی از کوه‌های تهران بالا می‌شد، چند ساعتی را برفراز کوه‌های تهران در کوه نوردی سپری می‌کرد. روزانه یکی دو ساعت در یکی از پارک‌ها یا خیابان‌های خلوت پیاده‌روی می‌کرد.

در روزهای جمعه، فاصله دوری را مشتاقانه می‌پیمود تا به یکی از نمازخانه‌ها می‌رسید، نماز جمعه را ادا می‌کرد، اگر برخی علما سخنانی می‌داشتند، تا آخر می‌شنید، از کتابفروشی سیار جلو درب نمازخانه یکی دو کتاب خوب می‌خرید، و دوباره به منزلش برمی‌گشت.

ایشان چه در ایران یا افغانستان تا آخرین روزهای حیاتش در مورد درس و تعلیم فرزندانش به شدت توجه داشت. آنها را با انواع و روش‌های مختلف تشویق می‌کرد تا به درس‌های‌شان بیشتر علاقمند شوند، از تک تک فرزندانش می‌پرسید که امروز در مکتب چه خواندید؟ چه کاری انجام

دادید؟ چه کار جدیدی داشتید؟ و امثال آنها. و در اخیر، کارهای خانگی آنها را بررسی می‌کرد.

زمانی که عهده‌دار مسئولیت ولایت پنجشیر بود، مسئولیت‌های سنگین امور ولایت از رسیدگی او به بررسی درس‌های فرزندان کاسته بود، اما هرگاهی که فرصت خلوت با فرزندان را پیدا می‌کرد نخست از همه از چگونگی و پیشرفت درسی آنها سوال می‌پرسید. آرزو داشت که فرزندان خوب درس بخوانند و پله‌های درجات علمی را بپیمایند.

هرکسی حاجی بهلول شهید را می‌دید، در ظاهر انسانی خشن و ستیزه‌جو در ذهن طرف مقابل متجسم می‌شد، اما با نخستین ملاقات او را شخصیتی می‌یافت عکس آنچه که قبلا در مورد او داوری کرده بود. همانگونه در خانواده نیز انسانی مهربان، اخلاق مدار، خوش رفتار و نیکوسیرت بود.

فصل دوم

والی پنجشیر، کارکردها و مقاومت دوم

برگشت به افغانستان و عهده‌داری ولایت پنجشیر

در سال ۱۳۸۳ زمانی که احمدضیا مسعود در نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری افغانستان به عنوان معاون نخست رییس جمهور برگزیده شد، از جنرال بهلول بهیج دعوت کرد تا به افغانستان برگردد و رهبری ولایت نو تأسیس پنجشیر را به عهده بگیرد.

در آن زمان، برخی حلقات در ارگ در تلاش نفاق افکنی میان سیاسیون پنجشیر بودند و حضور اشخاصی همچون جنرال بهلول بهیج در بدنه‌ی نظام را که در دوره‌های جهاد و مقاومت از برخی بزرگان جبهه خاطر خوش نداشت، فرصت خوبی برای خود تلقی می‌کردند.

در نشست‌هایی که نویسنده‌ی این سطور در دوره‌ی زمامداری ولایت پنجشیر با ایشان داشتم همیشه با لبخندی که حکایت از آگاهی‌شان نسبت به توطئه‌های ارگ داشت، می‌گفت: کرسی باربار برایم زنگ می‌زند و می‌گوید که یگان روز به ارگ بیا که یک جای با هم بنوشیم. ایشان فکر می‌کند که ولایت پنجشیر را به عنوان یک امتیاز برای من داده‌اند و بادر نظر داشت اینکه رابطه‌ی من با فهیم خان چندان خوب نیست، معنای

تماس‌شان این است که چگونه بتوانند ایشان را بیشتر منزوی بسازند؛ او نمی‌داند که این نوع نارضایتی‌ها میان دو برادر یک امر معمول است و کسانی که مردانگی و عیاری داشته باشند هیچ‌گاه بر سر برادرش با بیگانه معامله نمی‌کند.

باری صحبت از وحدت و یکپارچگی پنجشیر در میان بود که همیشه روی آن تأکید می‌کرد و مؤفقیت‌های آمرصاحب شهید را در اتحاد و همبستگی مردم پنجشیر می‌دید، برای ایشان گفتم با وجودی که مارشال فهیم کمی‌ها و کاستی‌هایی دارد اما مردم پنجشیر پس از آمرصاحب وی را به عنوان بزرگ‌شان قبول کرده‌اند و مارشال فهیم نیز در رابطه به حفظ اتحاد و یکپارچگی پنجشیر توجه لازم دارد.

بهلول شهید با عادت همیشگی‌ای که داشت لبخندی زد و گفت: فهیم خان و هریکی از فرماندهان مجاهدین و سیاسیون قابل حرمت و افتخار اند، اما به عنوان رهبر پس از آمرصاحب در پنجشیر کسی نیست؛ همه مانند ما قوماندان‌هایی‌اند که در دوره‌های مختلف در برابر دشمن جبهات مشخصی را رهبری کرده‌اند.

در دوره‌ی ولایت ایشان، جورج بوش پسر، رییس جمهور ایالات متحده امریکا از هشت والی افغانستان به کاخ سفید دعوت نمود که جنرال بهلول در ترکیب ایشان بود. زمانی که پس از حدود دوهفته از آمریکا برگشت، در یک نشست خودمانی در مورد ملاقات‌شان با رییس جمهور آمریکا پرسیدیم. گفت: آقای بوش در همان اتاقی در کاخ سفید با ما ملاقات کرد که برای ملاقات‌های رسمی رییس جمهور با والی‌های آمریکا اختصاص دارد.

در این نشست، گذشته از صحبت‌های تشریفاتی متقابل، خطاب به

آقای بوش گفت: دستگاه‌های دیپلماتی و امنیتی شما سه اشتباه بزرگ را در افغانستان مرتکب شده‌اند که نتایج احتمالی آن برای آمریکا خیلی زیان بار خواهد بود: یکی اینکه شما افغانستان را از زاویه‌ی پاکستان می‌بینید و در تمام مسایل بزرگ مربوط به افغانستان در مشورت با پاکستانی‌ها تصمیم می‌گیرید؛ پاکستانی‌ها راهی را برای آمریکا نشان می‌دهند که در تقابل با منافع برخی کشورهای منطقه خواهد بود؛ به‌خاطری که برای پاکستانی‌ها پیش از منافع آمریکا، منافع ملی خودشان اهمیت.

دوم، شما در افغانستان بر تکنوکرات‌ها خیلی اعتماد کرده‌اید در حالی که آنها در جریان سه دهه جنگ در میان مردم نبوده‌اند، از مشکلات مردم آگاهی ندارند، و مردم نیز بر آنها اعتماد ندارد. شما به جای تکنوکرات‌ها به مجاهدین اعتماد می‌کردید و هنوز فرصت از دست نرفته است که در این زمینه تجدید نظر نمایید، رابطه‌ی دوستی مردم آمریکا با مردم افغانستان به شکل دوامدار تأمین خواهد شد.

سوم، اگر شما می‌خواهید در افغانستان باشید برای سربازان خود توصیه کنید تا به احساسات و عواطف مردم بازی نکنند؛ گشت و گام آنها با لباس و وسایط نظامی در قریه‌ها و قصبات احساسات مردم را جریحه‌دار می‌سازد؛ مردم افغانستان تحمل دیدن خارجی‌ها را با لباس نظامی در شهرهای شان ندارند. اگر روی این مسایل به‌گونه‌ی دقیق و سنجیده فکر نکنید، حضور آینده‌ی نظامی آمریکا در افغانستان به چالش‌های جدی‌ای رو به رو خواهد شد.

بوش حرف‌هایم را به دقت شنید. زمانی که به اقامت‌گاه خویش برگشتیم والی‌ها برایم گفتند: در مجالس رسمی لازم نبود که اینگونه صریح باریس

جمهور آمریکا صحبت می‌شد. ایشان نگران بودند که وقتی به افغانستان برگردیم، ساده‌ترین مجازات این خواهد بود که شما را از ولایت پنجشیر کنار خواهند زد. من برای‌شان گفتم: آنچه لازم بود به‌نمایندگی از طرف مجاهدین و مردم افغانستان به رییس جمهور آمریکا گفتم و فکر می‌کنم حرف‌هایم به نفع آمریکایی‌ها نیز خواهد بود. اگر روی نقاط فوق فکر نکنند (به تعبیر خود ایشان) «آینده‌ی آمریکایی در افغانستان مرچ سرخ خواهد بود» و به‌سرنوشت روس‌ها گرفتار خواهند شد.

در ولایت پنجشیر برای تیم بازسازی (پی آر تی) توصیه کرده بود که با لباس و وسایط نظامی باید وارد قریه‌ها و قصبات نشوند. بارها برای آمریکایی‌ها می‌گفت: مردم پنجشیر چندسال پیش در همین کوه و دره، تن‌به‌تن با نظامیان قوای شوروی جنگیدند و خوش ندارند که شما را با لباس نظامی ببینند. برای آنها خیلی واضح می‌گفت: اگر با لباس نظامی به‌داخل دره‌ها رفتید و کدام حادثه‌ای بالای شما آمد، مسئولیت به‌دوش خود شماست.

انجینر خیرالله حفیظ که در پروژه اسفالت جاده‌ی عمومی پنجشیر در زمان ولایت حاجی بهلول شهید کار می‌کرد، قصه کرد: در نزدیکی دشت ریوت از توابع ولسوالی خینچ پنجشیر در حالی که مصروف توسعه و هموارکاری جاده‌ی عمومی پنجشیر بودیم، نیاز بود سنگ‌های بزرگی را با جاگذاری مواد منفجره خُرد می‌کردیم، یکی از روزها از روی تصادف وقتی مواد انفجاری را جا به جا کردیم، قطار وسایط نظامی آمریکایی‌ها به‌ساحه نزدیک شد و همزمان سه چهار صدای انفجار پی‌هم در فضا پیچید.

آمریکایی‌ها با یک نوع دست‌پاچگی و سایط‌شان را عقب راندند و از ساحه به جانب مرکز ولایت فرار کردند؛ یکی دو ساعت نگذشته بود که موتر والی صاحب پیش و یکی دو موتر آمریکایی‌ها در عقب ایشان به ساحه رسیدند. والی صاحب (در حالی که می‌دانست چه اتفاقی رخ داده است با لهجه‌ی عامیانه‌ی مردم پنجشیر) پرسید «چه کاری کردید که این‌ها را تور دادید؟» من وقتی داستان را برای وی بیان کردم، بدون اینکه ترجمان آنها متوجه شود، به منظور اینکه با نظامیان آمریکایی نوعی شوخی کرده باشد گفت: یکبار دیگر مواد را جاسازی نموده و انفجار دهید.

وقتی صدای انفجارها در حدود صدمتری شان بلند شد، آمریکایی‌ها به رسم نظامی و به سرعت خود را به زمین انداختند. جنرال بهلول در حالی که خیلی آرام ایستاده بود و به سوی افسران نظامی آمریکایی لبخند می‌زد، با لهجه‌ی معناداری از آنها پرسید: از همین صدا ترسیده بودید؟ آنها گفتند: بله. گفت: شما از صدای برگ پیاز در مسیر باد هم هراس دارید؟

در یک مورد دیگر آمریکایی‌ها به دفتر ایشان شکایت نمودند که در نزدیکی فرماندهی امنیه ولسوالی رخنه شب‌هنگام بالای ما انداخت صورت گرفت. والی صاحب پنجشیر (از باب تنبیه و مجازات) دستور داد، تمام کارمندان فرماندهی نامبرده خود را پیاده به مقر ولایت برسانند.

یکی از مجاهدین آبدیده‌ی زمان جهاد به نام دگروال خلیل خان^۱ که در همان ساعت شب نوکری (موظف به امنیت ساحه) بوده است، متوجه می‌شود که آمریکایی‌ها خودشان دو فیر هوایی نموده و از نزدیکی

۱. گفته می‌شود که باشنده اصلی قریه شصت و از مجاهدین تحت مدیریت فرمانده گل حیدرخان در دوره‌های جهاد و مقاومت بوده است.

قوماندانی امنیه به جانب ولایت برگشت نمودند. موصوف در تاریکی شب با چراغ دستی اش ساحه را جستجو نموده و دو پوچک مرمی ایشان را نیز می یابد. زمانی که به مقر ولایت احضار شدند در حالی که دوسرباز آمریکایی نیز در آنجا حضور داشت، والی پنجشیر موضوع را از خلیل خان پرسید.

خلیل خان، پوچک های مرمی سلاح آمریکایی را از جیب بیرون نموده و توطئه ی سربازان آمریکایی را به والی پنجشیر بازگو نمود. زمانی که پرده از روی حقیقت برداشته شد، یکی از سربازان آمریکایی را به شدت توبیخ کرد و برای ترجمان شان گفت: به قوماندان اینها بگوئید اگر در صدد این نوع توطئه ها باشید از پنجشیر بیرون تان خواهم کرد؛ برای ما امنیت پنجشیر نسبت به بازسازی آن مهم تر است.

متن سخنرانی شهید بهلول بهیج در محفل افتتاحی اسفالت آخرین قسمت جاده ی عمومی پنجشیر

این مطلب عنوان سخنرانی محترم برید جنرال الحاج بهلول بهیج والی پنجشیر بود که در محفل افتتاح اسفالت سومین و آخرین قسمت جاده عمومی پنجشیر در ولسوالی خینچ ابراز نمود. والی پنجشیر در محفلی که هزاران نفر از باشندگان این ولایت در آن حضور داشتند از دست آوردها و کارکردهای یکسال گذشته خویش یاد آوری نموده و آنرا چشمگیر و قابل ملاحظه توصیف نمود^۱.

۱. گزارش هفته نامه پنجشیر، شماره ۴۳ مؤرخ ۱۷ حمل ۱۳۸۸ هجری خورشیدی.

«الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله و علي اله و

صحابه و من و االه

بسم الله الرحمن الرحيم

مهمانان عزیز، علمای کرام، مجاهدین فداکار، جوانان محترم و حضار گرامی!

السلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

قبل از همه تشریف آوری شما بزرگان را به ولایت پنجشیر خوش آمدید می گویم. امروز ما و شما بخاطر افتتاح قیرریزی هفتاد کیلومتر جاده عمومی ولایت پنجشیر گردهم آمدیم.

اسفالت این سرک که با هفت شرکت سرک سازی در بدل پرداخت بیست و هفت میلیون دالر (۲۷۰۰۰۰۰۰) امریکایی قرارداد شده است، از قریه متاع واقع ولسوالی خینچ آغاز شده و تا آخر ولسوالی پریان ادامه می یابد. انتظار و تقاضای ما از شرکت هایی که این سرک را قرارداد نموده اند اینست که کار خود را با کیفیت عالی و مطابق به معیار قرارداد شده انجام دهند. با استفاده از همین فرصت که در آغاز سال جدید قرار داریم لازم است طور مختصر به بخشی از کارهای انجام شده در خلال سال گذشته نظر اندازیم:

ما در طول سال گذشته دست آوردهای قابل ملاحظه ای داریم که از آنجمله در بخش معارف، از مجموع ۶۰ پروژه ساختمانی با هزینه (۶۲۱۳۹۲۹) شش میلیون و دو صد و سیزده هزار و نه صد و بیست و نه دالر امریکایی، به تعداد بیست و چهار باب مکتب تکمیل و به بهره برداری سپرده شده و متباقی زیر کار است که در جریان سال جاری تکمیل

خواهند شد.

در خلال سال گذشته منظوری ۱۴ باب مکاتب جدید التأسيس، ارتقای بیست باب مکتب از ابتدائیه به متوسطه و از متوسطه به لیسه و جذب یک مقدار زیادی وسایل تخنیکی برای مکاتب در پهلوی تدویر سمینارهای آموزشی به هدف ارتقای ظرفیت مسلکی معلمین، از دست آوردهای کلی ما در عرصه تعلیم و تربیه می باشد.

همانطور در بخش انکشاف دهات، از مجموع (۴۳۳) پروژه انکشافی (۳۲۲) پروژه آن که شامل اعمار بندهای برق کوچک آبی، اعمار کانال های آب، ذخیر آب آشامیدنی، احیای پل ها و پلچک ها و غیره است، تکمیل و (۱۱۱) پروژه آن تحت اعمار می باشد.

در این بخش با هزینه ای که بالغ به (۵۷۴۲۵۳۶۴۰) پنجصد و هفتاد و چهار میلیون و دو صد و پنجاه و سه هزار و شش صد و چهل افغانی می شود، به تعداد (۲۳۴) شورای انکشافی به سطح قریه جات در سراسر پنجشیر ایجاد گردیده و مبلغ یاد شده بخاطر احیای پروژه های انکشافی برای آنها تسلیم داده شده است.

در بخش زراعت احداث (۱۰۵۰) احاطه باغ با توزیع وسایل تخنیکی آن، مساعدت ۴۲ عراده تراکتور، تریشر و تریلر، توزیع (۹۰۰) صندوق زنبور عسل به (۴۵۰) خانواده مستحق، توزیع (۴۰۰۵) تن مواد غذایی برای (۲۶۸۲) فامیل مستحق از فامیل های شهداء و معلولین، توزیع ۱۴ کانتینر مواد و البسه زمستانی برای (۲۴۰۰) فامیل دیگر، توزیع مبلغ (۵۸۵۱۲۰۰) پنج میلیون و هشتصد و پنجاه و یک هزار و دو صد افغانی برای (۷۹۴) خانواده که درج ریاست مربوطه اند، توزیع گردیده است.

احیای پروژه برق بادی در پنجشیر از طرف تیم بازسازی ولایتی، یکی دیگر از دست‌آوردهایی است که در سال گذشته برای اولین بار در افغانستان تجربه شد.

در بخش خدمات مخابراتی به تعداد ۱۳ پایه آنتن از طرف شرکت‌های مخابراتی خصوصی و دولتی در موقعیت‌های مختلف فعالیت داشته که ۷۰ فیصد ساحات ولایت را تحت پوشش قرار داده است.

همانطور اعمار پنج ساختمان برای مخابرات در ولسوالی‌های دره، عنابه، خینچ و پریان به شمول مرکز ولایت و راه اندازی کورس‌های کمپیوتر و انگلیسی در دو ولسوالی پنجشیر از فعالیت‌های دیگری است که در عرصه خدمات مخابراتی انجام شده است.

یکی دیگر از سکتورهای خصوصی‌ای که در سال گذشته دست‌آوردهای قابل ملاحظه‌ای در آن بخش داشته ایم رادیو خراسان است.

رادیو خراسان یگانه رسانه صوتی با کیفیت در پنجشیر است که اکنون ۲۴ ساعت روزانه نشرات داشته و بیشتر از سه ولسوالی را تحت پوشش قرار می‌دهد. این رادیو اکنون مجهز با وسایل تخنیکی پیشرفته و یک ساختمان است که دو استودیوی ثبت و پخش دارد.

از مؤسساتی که در این خصوص همکاری و فعالیت می‌کنند ضمن اظهار سپاس، دعوت می‌کنیم تا ساحه پوشش رادیو و تلویزیون را توسعه داده و با مسئولین در این بخش همکاری بیشتر نمایند.

ایجاد یک باب مطبوعه مجهز با وسایل تکنالوژی و ماشین آلات خیلی پیشرفته همراه با تعمیر آن، یکی دیگر از دست‌آوردهای ماندگاری در پنجشیر به حساب می‌رود که در سال گذشته آماده گردیده و اکنون در

اختیار ریاست اطلاعات و فرهنگ قرار دارد، اما متأسفانه بخاطر نبود افراد مسلکی تا هنوز به فعالیت آغاز نکرده است.

از جمله پروژه‌های زیربنایی‌ای که در خلال سال گذشته آغاز شده است، از شش پروژه ساختمانی برای خدمات صحتی می‌توان یاد کرد که شامل تعمیر ریاست صحت عامه و ۵ مرکز صحتی در ولسوالی‌های مختلف می‌باشد. همانطور منظوری یک باب شفاخانه ۲۰ بستر در قریه سفید چهر واقع ولسوالی خنج از دست آورده‌های سال ۱۳۸۷ می‌باشد.

از مجموع مهاجرینی که در خلال سال گذشته از کشورهای همسایه به پنجشیر عودت نموده‌اند، به تعداد ۹۷۰ فامیل مستحق جهت اخذ نمره زمین‌رهایشی به منابع مربوط معرفی گردیده‌اند که از آنجمله (۴۰۰) فامیل تا کنون توانسته‌اند سند ملکیت خویش را به دست بیاورند.

در اینجا لازم است از خدمات بی دریغ تیم بازسازی ولایتی پنجشیر (PRT) تقدیر و امتنان نمایم به اینکه مبلغ چهل و سه میلیون دو صد و هشتاد و پنج هزار و نه صد دالر (۴۳۲۸۵۹۰۰) را در خلال سال گذشته برای ۷۷ پروژه انکشافی در بخش‌های معارف، زراعت، آب و برق، امور اجتماعی، مخابرات، صحت عامه و حمل و نقل تخصیص داده است که از آنجمله ۱۷ پروژه آن تکمیل و به بهره‌برداری سپرده شده و متباقی در خلال همین سال مکمل خواهند شد.

هم‌چنان از فعالیت‌ها و کارکردهای تمام مؤسسات داخلی و خارجی تشکری می‌کنیم به اینکه سکتورهای مختلف مربوط به ولایت پنجشیر را در راستای امور وظیفوی شان همکاری نمودند.

لازم است از تمام اهالی شریف ولایت پنجشیر سپاس و امتنان کنیم

به اینکه در جهت صد فیصد تأمین امنیت و ثبات و عدم کشت کونکار، جایگاه پرافتخار این ولایت را در خانواده ملی افغانستان حفظ کرده و ما را افتخار بخشیده اند.

انتظار ما از باشندگان ولسوالی‌های خینچ و پریان که همین پروگرام به هدف افتتاح قیرریزی سرک عمومی ایشان برگزار گردیده، اینست که نه تنها هیچ‌گونه موانع و مزاحمتی برای شرکت‌ها ایجاد نکنند بلکه همکاری بی دریغ تمام اهالی این دو ولسوالی به خصوص علماء، مجاهدین، متنفذین و بزرگان را در این پروژه عام المنفعه می‌خواهیم.

پیام ما به تمام اهالی پنجشیر اینست که ما تلاش می‌ورزیم تا بیشترین امکانات را از منابع داخلی و خارجی به این ولایت جذب نموده و طور یکسان به سطح تمام ولسوالی‌ها آنرا به مصرف برسانیم.

رشد و ترقی ولایت باستانی پنجشیر با حفظ ارزش‌های دینی مان هدف مشترک ما و شما بوده و حفظ افتخارات تاریخی آن مسئولیت هر فرد از باشندگان این ولایت می‌باشد.

در اخیر یکبار دیگر از تشریف‌آوری تمام مهمانان عزیز تقدیر و امتنان می‌نمایم. والسلام علیکم ورحمت الله»

بخشی از کارکردهای شهید بهلول بهیج در دوره ولایت پنجشیر

پنجشیریکی از دو ولایت نوتاسیس است که در سال ۱۳۸۳ از سوی شورای وزیران به امضای رییس جمهور، منظور گردیده و برای اولین بار محترم انجینیر محمد واصل بازغ به حیث والی و محترم معلم فقیراحمد به‌عنوان قوماندان امنیه در این ولایت ایفای وظیفه نمودند.

بعد از اندک مدتی محترم الحاج بهلول بهیج از سوی رییس جمهور کرسی به جای آقای بازغ در این ولایت تعیین گردید و امکانات نسبی ای از سوی حکومت در اختیار وی قرار داده شد تا برای مردم پنجشیر که در دو دوره جهاد و مقاومت بیشترین آسیب را در افغانستان دیده اند، خدمت نماید.

آقای بهیج در آغاز کار، با اقشار مختلف مردم پنجشیر (اعم از علماء، مجاهدین، جوانان، نمایندگان قریه‌ها، شوراهاى مردمی، متنفذین و برخی بزرگان که بیرون از ولایت پنجشیر به سر می بردند) نشست‌های متعددی انجام داد تا از این طریق مشکلات مردم را جمع‌آوری نموده و اولویت بندی نماید.

موصوف در سال‌های نخست کاری اش، توانست صدها پروژه انکشافی را از سوی موسسات داخلی و خارجی در عرصه‌های مختلف، به ولایت پنجشیر جذب نموده و بعد از آن با انجام فعالیت‌های فراموش ناشدنی‌ای در عرصه معارف، و اخیراً سال ۱۳۸۸ را سال زراعت نام‌گذاری نمود و پروژه‌های زیادی را به خاطر انکشاف زراعت و مالدارى در پنجشیر که مردم آن قسمتی از عواید شانرا از همین دو طریق فراهم می نمایند، جذب کند.

البته در بخش‌های صحت، مخابرات، حقوق، ریاست امور زنان، انرژی و آب، جامعه مدنی و غیره هم، در دوره الحاج بهلول بهیج فعالیت‌های چشمگیری صورت گرفته که چندی از آنها به طور نمونه مختصراً در این نبشته یادآور می شویم:

در بعد احیا و انکشاف

به گفته محمد طاهر، رییس سکتور خصوصی ولایت پنجشیر، در مدت رهبری جناب الحاج بهلول بهیج ما توانستیم در عرصه احیاء و انکشاف

دهات، ۴۵۱ پروژه انکشافی را از سوی موسسات مختلف ملی و بین المللی به ولایت پنجشیر جذب نموده و تطبیق نماییم.

به گفته‌ی موصوف این پروژه‌ها از قبیل انرژی و آب، زراعت، ترانسپورت، آب آشامیدنی و حفظ الصحه، تعلیم و تربیه، صحت، مخابرات، معیشت روستایی، انکشاف روستایی، مخابرات، بندهای برق کوچک آبی، کلینک‌ها، دوایر دولتی و غیره می‌باشد که به شکل متوازن در هفت واحد اداری ولایت پنجشیر، تطبیق گردیده است.

از جمله‌ی پروژه‌های فوق: ۳۰ پروژه در ولسوالی شتل، ۹۰ پروژه در ولسوالی عنابه، ۵۰ پروژه در ولسوالی رخه، ۶۸ پروژه در مرکز ولایت (بازارک)، ۶۶ پروژه در ولسوالی دره، ۱۱۲ پروژه در ولسوالی خینچ و ۳۵ پروژه در ولسوالی پریان تطبیق گردیده است.

بزرگترین پروژه انکشافی در ولایت پنجشیر، اسفالت جاده عمومی این ولایت می‌باشد که در دو مرحله، از منطقه گلبهار از توابع ولسوالی جبل السراج ولایت پروان آغاز یافته و تا قریه انجمن از توابع ولایت بدخشان ادامه پیدا می‌کند که نزدیک به ۱۵۰ کیلومتر را شامل می‌شود. علاوه از جاده عمومی، صدها سرک موتررو به داخل دره‌های واقع به چپ و راست ولایت پنجشیر در دوسوی دریا که قریه‌ها را از طریق راه‌های صعب العبور به هم وصل می‌کرد، اعمار گردیده و از این طریق بیشترین مشکلات مردم مرفوع گردید است.

به گفته رییس سکتور خصوصی، بزرگترین تمویل کننده پروژههای فوق، تیم بازسازی ولایتی (PRT) بوده که بیشتر از صد میلیون دالر آمریکایی را در این ولایت هزینه کرده است.

در عرصه معارف

در طول نزدیک به پنج سال گذشته ملیون ها دالر در عرصه‌ی معارف از سوی وزارت محترم معارف و برخی موسسات هزینه شده است که در نتیجه آن حدود ۱۰۰ باب مکتب ابتداییه، متوسطه و لیسه در سراسر ولایت پنجشیر، دارای تعمیر شده اند و به خاطر تشویق و ترغیب شاگردان دوره ابتداییه، به خصوص طبقه انانث، مواد خوراکه و غیره از سوی موسسات برای مکاتب توزیع گردیده است.

در دوره زعامت الحاج بهلول بهیج در دوردست ترین نقاط از ولسوالی‌های مختلف ولایت پنجشیر، مکاتب ذکور و انانث اعمار گردیده، ابتداییه‌ها به متوسطه و متوسطه‌ها به لیسه ارتقا نموده اند؛ و هزاران طفل محروم و بی بضاعت از خانواده‌های شهداء و معلولین و فقراء به نعمت سواد دست یافته اند.

اگر شخصی، پنج سال پیش به پنجشیر آمده باشد، و اکنون یکبار دیگر به این ولایت سفر نماید، یگانه پیشرفتی که به چشم می خورد، ساختمان‌های مجلل معارف در هرجا می باشد که هر شخص معارف دوست را به شگفت می آورد.

منظوری موسسه عالی تربیه معلم و انکشاف آن با دو الحاقیه در ولسوالی‌های دره و خینچ، منظوری حد اقل یک باب دارالعلوم در هر ولسوالی با چندین الحاقیه، تاسیس شوراهاى مردمی برای حمایت از معارف و جذب برخی همکاری‌های تجار ملی و اشخاص خیرخواه به معارف از جمله فعالیت‌هایی است که در عرصه‌ی معارف صورت گرفته است.

البته قرار است که الحاقیه‌ای از دانشگاه البیرونی که شامل چند دانشکده می‌شود، به ولایت پنجشیر جذب گردیده و موسسه عالی تربیه معلم از صنف چهاردهم به صنف شانزدهم ارتقاء نموده و معلم متخصص و مسلکی فارغ بدهد^۱.

تطبیق سمینارهای میتودیک برای ارتقای ظرفیت معلمین از سوی موسسه محترم انکشافی افغان، از دوسال بدین سو یکی دیگر از نقاط برجسته‌ای است که بالای کیفیت معارف پنجشیر تا حدی تاثیر مثبت انداخته است.

در اینجا ایجاب می‌کند از نهادهایی نام برده شود که در دوره ولایت آقای بهیج در عرصه‌ی معارف در پنجشیر فعالیت نموده‌اند.

۱. مؤسسه یونسف (UNICIF) از نخستین روزهای منظوری پنجشیر به‌عنوان ولایت، مساعدت‌های چشمگیری برای مکاتب در عرصه قرطاسیه باب و تا حال در پهلوی تدویر سمینارهای آموزشی به اعمار و ترمیم چندین باب مکتب اقدام ورزیده است.

۲. همانطور پروگرام مواد غذایی جهان (WFP) از مؤسساتی به‌شمار می‌رود که مواد غذایی قابل ملاحظه‌ای را از قبیل گندم، روغن و نمک به یک تعداد شاگردان دوره ابتدایی کمک نموده است.

۳. مؤسسه آسیای مرکزی یکی دیگر از نهادهایی است که تعمیرزیبایی برای مکتب نسوان پشغور اعمار نموده است.

۴. خانم «کیت» یکی از شخصیت‌هایی خیرخواه است که در گذشته

ریاست شفاخانه امرجنسی واقع ولسوالی عنابه پنجشیر را عهده دار بوده و بعد از آن در عرصه معارف فعالیت‌های قابل ملاحظه‌ای نموده است که از آنجمله اعمار مکتب متوسطه نسوان پسران در ولسوالی دره و اعمار مکتب متوسطه کورابه در ولسوالی شتل را می‌توان نام برد. همچنین برای الحاقیه مؤسسه عالی تربیه معلم واقع ولسوالی دره در جهت تأمین مدد معاش برای استادان مساعدت نموده است.

۵. مؤسسه افغانستان آزاد از جمله مؤسسات همکار در پنجشیر بوده که ضمن اعمار ساختمان لیسه نسوان عنابه، وسایل تخنیک‌ای مانند چندین پایه کامپیوتر، جنراتور، کتابخانه و مدد معاش برای استادان آن لیسه مساعدت نموده است.

۶. مؤسسه سی آر اس (CRS) یکی دیگر از نهادهای همکار است که در ولسوالی حصه اول کورس‌های تسریعی را برای معلمان راه اندازی نموده است.

۷. مؤسسه انکشاف شهری همکاری‌های خوبی برای چندین باب مکتب در پنجشیر نموده که از آنجمله میتوان از ساختن دیوار استنادی مکتب متوسطه نسوان بی بی آمنه، اعمار لیسه‌های نسوان و ذکور بازارک را همراه با دیوارهای استنادی این دو مکتب نام برد.

۸. مؤسسه «هام بون» کشور آلمان یکی دیگر از مؤسسات خارجی در افغانستان بوده که لیسه تخنیک مسعود شهید را در مرکز ولایت اعمار نموده است.

۹. خانم محبوبه پرامس یکی از خیرخواهان معارف است که برای یک تعداد از استادان مکتب ابتداییه غلبک مدد معاش می‌پردازد.

۱۰. مؤسسه پی اچ او (PHO) یکی دیگر از مؤسسات همکار است که از

طرف کشور پولند همکاری‌های زیادی را به ریاست معارف پنجشیر نموده که از آنجمله مساعدت ۱۱ پایه کامپیوتر لپ تاپ به مکتب لیسه نسوان قابضان واقع ولسوالی رخه، ۱۱ پایه کامپیوتر برای مکتب عایشه صدیقه نمبر اول در مرکز ولایت می باشد.

۱۱. مؤسسه انکشافی افغان (ADA) یکی دیگر از مؤسسات داخلی غیر دولتی بوده که در اواخر سال ۱۳۸۶ پروژه انکشافی ای را از وزارت معارف در میان سایر مؤسسات داوطلب برنده شد تا معلمین برخی ولایات را که از آنجمله یکی پنجشیر بود، از طریق راه اندازی سمینارهای میتودیک همکاری نماید. در این سمینارها معلمین روش آموزش را می آموزند که چگونه نقش خویش را در پروسه آموزش درک نموده و معنای شاگرد محوری در صنف چیست؟

۱۲. در اینجا ایجاب می کند که از استاد عبدالقدوس واثق خطاط معروف کشور و همچنان انجینر عبید سلطانی که هر دو زاده‌ی دهکده‌ی منجهور از توابع بازارک پنجشیر بودند نام برده شود که محبت وطن پای ایشان را از کشور هالند به پنجشیر کشانیده بود.

نویسنده‌ی این سطور در آن روزها شاهد بودم که این دو مرد، با چقدر شیفتگی به مکاتب دوردست در ولسوالی‌های دره و پریان و شتل سفر می کردند و از مکاتب بازدید می نمودند و در برخی مکاتب، طور افتخاری مضامین ساینسی را تدریس می کردند.

در بخش مخابرات

یک سال پیش در محفلی که به مناسبت اسفالت آخرین قسمت جاده عمومی ولایت پنجشیر راه اندازی گردیده بود، هزاران تن از باشندگان

ولایت پنجشیر به شمول مارشال محمد قسیم فهیم و برخی دیگر از فرماندهان جهادی در آن اشتراک داشتند، آقای بهلول بهیج از فعالیت بخش‌های مختلف این ولایت گزارش داده که در بخشی از آن گفت: در بخش خدمات مخابراتی به تعداد ۱۳ پایه آنتن از طرف شرکت‌های مخابراتی خصوصی و دولتی در موقعیت‌های مختلف فعالیت داشته که ۷۰ فیصد ساحات ولایت را تحت پوشش قرار داده است.

همانطور اعمار پنج ساختمان برای مخابرات در ولسوالی‌های دره، عنابه، خنچ و پریان به شمول مرکز ولایت و راه اندازی کورس‌های کمپیوتر و انگلیسی در دو ولسوالی پنجشیر از فعالیت‌های دیگری است که در عرصه خدمات مخابراتی انجام شده است.

به گفته غلام حضرت ندا، مدیراداری ریاست محترم مخابرات ولایت پنجشیر: این ریاست در تاریخ ۱۵ ماه اسد سال ۱۳۸۳ با افزار مخابراتی ابتدایی با یکپایه تیلیفون ثریا و یک پایه مخابره دوربرد آیکم به فعالیت‌های مخابراتی آغاز نمود و قدم به قدم با همکاری همه جانبه وزارت مخابرات و تکنالوژی معلوماتی و مقام محترم ولایت به توسعه سیستم مخابراتی از قبیل فعال ساختن تیلیفون‌های PBX که نخستین بار ادارات با هم وصل شدند و بعد از آن دستگاه‌های مجهز با فکس و انترنت به نام (DCN) در ولسوالی رخه، خنچ و عنابه در سال ۱۳۸۵ فعال شد و متعاقباً ولسوالی شتل، دره و پریان زیر پوشش دستگاه متذکره قرار گرفتند که پیوسته به آن دستگاه عصری دیگری به نام CDMA در مرکز ولایت فعال گردیده و در سال ۱۳۸۶ به اثر سعی و تلاش این ریاست و مقام محترم وزارت مخابرات شرکت‌های مخابراتی خصوصی پا به عرصه رقابت مخابراتی درین ولایت نهادند

که ساحات مرکزی ولایت کلاً زیر پوشش مخابراتی قرار گرفتند که امروز اهالی این ولایت از سیستم مخابراتی استفاده می نمایند. آقای ندا در بخش دیگر از فعالیت های این ریاست علاوه می کند: خدمات پستی از همان آوان فعالیت این ریاست در سال ۱۳۸۳ در مرکز ولایت وشش ولسوالی مربوط فعال شده و تا امروز کما کان فعال است.

در بخش زراعت

والی ولایت پنجشیر در محفل اسفالت جاده عمومی پنجشیر در ولسوالی خینچ در رابطه به زراعت یادآوری نموده گفت: در بخش زراعت احداث تراکتور، تریشر و تریلر، توزیع وسایل تخنیکی آن، و مساعدت ۴۲ عراده مستحق توزیع گردیده است.

فکرمی کنم در خلال سال گذشته که از سوی موصوف سال زراعت در ولایت پنجشیر نام گذاری گردیده بود، بیشترین فعالیت در عرصه زراعت صورت گرفته و فعالیت های مذکور بیشتر از دو برابر توسعه داشته است. در دوره ی ولایت آقای بهیج میوه های مختلف پنجشیر مانند سیب، انگور، بادام، گیلاس، زردالو و همچنان عسل و لبنیات حیوانی جایگاه ویژه ی خود را در مارکیت کابل پیدا کردند و هر یکی از لحاظ اعتبار تجاری به «براند یا مارک مورد اعتماد» به نام پنجشیر تبدیل شدند.

در بخش جامعه مدنی و رسانه ها

رادیو خراسان یگانه رسانه صوتی با کیفیت در پنجشیر است که اکنون ۲۳ ساعت روزانه نشرات داشته و بیشتر از چهار ولسوالی را تحت پوشش

قرار می‌دهد. این رادیو اکنون مجهز با وسایل تخنیکی پیشرفته و یک ساختمان است که دو استودیوی ثبت و پخش دارد.

در این بخش می‌توان از نشریه‌های پنجشیر، پیام قلم، شرشره، شتل و فرهنگ نام برد که در ولایت پنجشیر نشر و پخش می‌گردند.

انجمن فرهنگی کاروان قلم، انجمن فرهنگی شتل، انجمن انسجام جوانان پنجشیر، انجمن جوانان آستانه، نهاد اجتماعی دره، مرکز فرهنگی احمد شاه مسعود، بنیاد شهید مسعود، و برخی از علماء روشنفکران، مجاهدین، متنفذین و جوانان با احساس از جمله اعضای شبکه جامعه مدنی ولایت پنجشیر می‌باشند که یکسال پیش در تاسیس شبکه نهادهای جامعه مدنی ولایت پنجشیر سهم گرفته که مورد حمایت و پشتیبانی قاطع و بی دریغ جناب الحاج بهلول بهیج، در ولایت پنجشیر قرار گرفت.

ایجاد یک باب مطبوعه مجهز با وسایل تکنالوژی و ماشین آلات خیلی پیشرفته همراه با تعمیر آن، یکی دیگر از دست‌آوردهای ماندگاری در پنجشیر به حساب می‌رود که در سال گذشته آماده گردیده و اکنون در اختیار ریاست اطلاعات و فرهنگ قرار دارد اما متأسفانه بخاطر نبود افراد مسلکی تا هنوز به فعالیت آغاز نکرده است.

آقای بهیج در دوره‌ی ولایت‌شان با فرهنگیان و فعالین رسانه‌یی و مدنی تماس نزدیک و نشست‌های دوامدار داشت. در زمستان سال ۱۳۸۷ کمیسیون فرهنگی ولایت را متشکل از نمایندگان نهادهای فرهنگی فعال در پنجشیر تحت نظر استاد عزیز احمد حنیف ایجاد کرد و از این کمیسیون خواست تا نشریه‌ی پنجشیر، رادیو خراسان، تلویزیون محلی پنجشیر و ریاست اطلاعات و فرهنگ را همکاری نمایند.

تأکید همیشگی ایشان این بود که پنجشیر در دو دوره‌ی جهاد و مقاومت نقش محوری و سازنده را در تعیین سرنوشت سیاسی افغانستان داشته است و قهرمان ملی افغانستان، فرماندهان و مجاهدین در این راستا فداکاری‌های عظیمی از خود برجای گذاشته‌اند. این، شما می‌بینید که جایگاه سیاسی و اجتماعی پنجشیر را در افغانستان حفظ می‌کنید و آن را ماندگار می‌سازید. اگر شما در این عرصه احساس مسئولیت نکنید، با گذشت زمان افتخارات این ولایت به فراموشی سپرده خواهد شد و نسل‌های بعدی از فداکاری‌های مجاهدین پنجشیر در آزادی افغانستان غافل خواهند ماند.

اصطلاح ایشان این بود که پنجشیر با وجود آنکه یک ولایت درجه سوم و از لحاظ جغرافیایی در مقایسه با ولایات دیگر افغانستان کوچک است، اما دارای یک ابهت، عظمت و معنویتی است که باید حفظ گردد و ماندگار شود. معادن پنجشیر، شخصیت‌های تاریخی این ولایت، محلات توریستی و سیاحتی و تولیدات زراعتی پنجشیر تا حدی که ممکن است باید توسعه داده شود.

در سال ۱۳۸۸ زمانی که یکی از افسران بلند رتبه ارتش نظامی پاکستان با جنرال بسم الله محمدی به پنجشیر آمد و بر مزار قهرمان ملی اکلیل گل گذاشت و ادای احترام نمود، وزارت خارجه به دفتر والی پنجشیر پیام داد که سفیر پاکستان علاقه دارد از پنجشیر و مزار قهرمان ملی افغانستان بازدید نماید.

والی پنجشیر در ملاقات با سفیر پاکستان به خاطر پایان دادن به بی‌اعتمادی‌های سیاسی میان آنکشور و جبهه مقاومت ملی به رهبری قهرمان ملی کشور شهید احمد شاه مسعود، روی تقویت روابط فرهنگی تأکید نمود و

ایشان را به تأسیس یک باب انستیتوت آموزش عالی دعوت کرد.

در بخش صحت

در بخش صحت عامه، از اعمار ساختمان‌های کلینک‌های انسانی و حیوانی در ولسوالی‌های مختلف ولایت پنجشیر می‌توان نام برد که از سوی برخی موسسات داخلی و خارجی تمویل و تجهیز گردیده و در خدمت مردم قرار دارند.

والی پنجشیر در صحبت تاریخی‌ای که سال گذشته در محفل افتتاح اسفالت جاده عمومی پنجشیر داشت در این رابطه افزود: در بخش صحت عامه از شش پروژه ساختمانی می‌توان یاد کرد که شامل تعمیر ریاست صحت عامه و ۵ مرکز صحتی در ولسوالی‌های مختلف است. همانطور منظوری یک باب شفاخانه ۲۰ بستر در قریه سفید چهر واقع ولسوالی خنچ از دست آورده‌های سال ۱۳۸۷ می‌باشد.

در بخش امنیت

در زمان ولایت شهید بهلول عناصر و حلقاتی تلاش کردند تا این ولایت را نا امن بسازند اما ایشان با شناختی که از مردم و اراضی پنجشیر داشت و خود یک نظامی وارسته بود، به خوبی توانست امنیت را در سرتاسر پنجشیر حفظ کند و توطئه‌های پنهانی را مهار نماید.

بازگشایی دفاتر سیاسی از سوی برخی جریان‌ها، دو سه مورد کشته شدن کوچی‌ها، نفوذ افراد وابسته به گروه طالبان و فعالیت برخی جریان‌های دینی افراطی مانند حزب التحریر، سلفیت و جمعیت اصلاح در سطح جوانان ساده لوح و کم تجربه از جمله توطئه‌هایی بود که تخم نفاق و چند دستگی

را در پنجشیر بذر می‌کرد، اما بهلول شهید با مهارت و بدون اینکه هیچ‌یکی در برابر ایشان قرار بگیرد، توانست فعالیت‌های همه را زیر نظر بگیرد. پیشتر از برخورد ایشان با نظامیان آمریکایی یادآوری گردید که نشان می‌داد چقدر در برابر حفظ امنیت پنجشیر حساس بوده‌است. برای آمریکایی‌ها علاوه از اینکه گفته بود با سلاح و لباس نظامی وارد قریه‌ها و قصبات نشوند، گفته بود: وقتی وسایط نظامی‌تان در جاده‌ی عمومی پنجشیر پایین یا بالا می‌رود، سلاح‌های خود را به چشم مردم نزنید؛ زمانی که موتوری (خودرویی) می‌خواهد از کنار شما رد شود، مانع آن نشوید و برای مردم حساسیت ایجاد نکنید. آمریکایی همه این مسایل را پذیرفته بودند. چون حفظ و استمرار امنیت در پنجشیر از اهداف مهم و دغدغه‌های اصلی بهلول بهیج در زمان عهده‌داری ولایت ایشان بود، لذا تلاش کرد تا سنگ‌های تهداب امنیت پنجشیر محکم و استوار گذاشته شود. روی این، فعالیت‌های بنیادینی را در این راستا انجام داد و سبب گردید که پنجشیر تا فروریختن نظام، یکی از امن‌ترین ولایات کشور باقی بماند. البته پاسداری از امنیت این خطه زیبا بعد از تأیید و کمک خدای متعال، بدون هوشیاری و همکاری مردم، علما، فرماندهان، فرهنگیان، جوانان و سایر اقشار حاضر در صحنه، ممکن نبود.

در بخش ارشاد، مساجد و مدارس دینی

فرمانده بهلول به عنوان والی پنجشیر با جدیت تلاش می‌کرد تا مساجد بیشتری در پنجشیر اعمار گردد که مشکل مردم از ناحیه مساجدی که قدیمی و در شرف فروریختن بودند، حل گردد. همچنان راه‌ها و وسایل عبادت برای مردم تسهیل گردد تا با خاطری آرام به عبادت خدای بزرگ بپردازند.

بنابراین تلاش کرد تا مساجدی را از مجرای دولتی و کمک های شخصی مردمان نیکوکار بسازد. برخی از آن مساجد عبارت اند از: مسجد مارشال قسیم فهیم در منطقه پاراخ، مرکز ولایت، مسجد قریه دربند، مسجد قریه او رو مرکز ولایت، مسجد نور در قریه گیم آبدره و امثال آنها.

همچنان والی پنجشیر به این باور بود که ما الحمد لله مسلمان هستیم ولی عوامل بسا مشکلات اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و حتی سیاسی مان از نفهمیدن اسلام است. قاطبه مردم حتی مسائل ابتدایی دین را نمی دانند، درست نماز خواند برای شان دشوار است. اگر ما از اسلام آگاهی داشته باشیم، به مشکلات عدیده اجتماعی و اخلاقی دست و گریبان نمی باشیم. لذا برای حل این مشکل، لازم است حوزه مدارس دینی در پنجشیر توسعه یابد، تا اکثر مردم به آن دسترسی داشته باشند. به همین جهت مدارس را در پنجشیر تأسیس کرد، مانند: مدرسه دینی ولسوالی شتل، مدرسه دینی خدیجه الکبری مرکز ولایت، مدرسه دینی تعلیم القرآن ولسوالی عنابه، مدرسه نور آبدره، مدرسه دینی ولسوالی پریان و امثال آنها.

مدارس یاد شده تقریباً گنجایش یک هزار دانشجو در علوم دینی دارد، اگر استادان، مدیریت و روش تدریس مطلوب داشته باشند، علوم دینی به زودی می تواند در ولایت پنجشیر رشد چشمگیر و اثرات سازنده ای داشته باشد.

روی آوردن به درس و تحصیل

هنگامی از مسئولیت ولایت سبکدوش شد، در خانه وقت بیشتری به عبادت، تلاوت قرآن کریم، بررسی امور درسی فرزندان و مطالعه خودش میسر گردید. اما به مطالعه شخصی اکتفا نکرده و با ایجاد فرصتی فارغ،

در سال ۱۳۹۲ خورشیدی در مقطع کارشناسی (لیسانس) شامل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خصوصی ازهر شد.

چهار سال به صورت منظم با پذیرش انضباط درسی به صنف رفت، از نخستین دانشجویانی می بود که در صنف حضور می یافت، با دقت و تمرکز به درس استادان گوش فرامی داد، با علاقه یادداشت برداری می نمود، در جایگاه یک دانشجوی مسئول، درس هایش را دنبال و تکرار می کرد.

در سال ۱۳۹۵ خورشیدی با کسب درجه ممتاز از دانشگاه فارغ شد. یک سال بعد از فراغت از دوره کارشناسی، در یکی از دانشگاه های معروف کابل در مقطع کارشناسی ارشد (ماستری) ثبت نام نموده و شامل مرحله دیگری از مراحل فراگیری علم شد، اما بنا به رشد فزاینده ناامنی ها، توفیق ادامه این دوره میسر نشد.

استاد جمال الدین سلیمانی یکی از استادان گرانمایه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه خصوصی ازهر در مورد حضور و رفتار بهلول شهید در دانشکده حقوق و علوم سیاسی می گوید: «اواخر سال ۱۳۹۴ در دانشگاه ازهر وظیفه گرفتم، درست مثل همیشه کنجکاو بودم، همه برد اعلانات را می خواندم، در سمستر ششم دانشکده حقوق چشمم به اول نمره صنف به نام بهلول بهیج دوخته شد، دختر خانمی از دانشجویان در جلو برد به اعلانات برد نگاه می کرد با انگشتش اشاره کرد و گفت میدانی این شخص کیست؟ گفتم: نه، گفت: این والی پنجشیر است. با خودم گفتم: این والی است که اول نمره شده است؟

اوائل بهار ۱۳۹۵ با شروع دروس دانشگاه دیدم که مردی ساده، بدون محافظ با یک درپور وارد دانشگاه شد، تا چشمش به من خورد، در حالی که

تازه به دانشگاه آمده بودم، با بزرگواری نزدیکم آمد، با تواضع سلام داد، احوال پرسى کرد و گفت: خواهرزاده خوش آمدی، ما که در جهاد مصروف شدیم، قهرمان ملی را تنها نگذاشتیم از تحصیل باز ماندیم، شکر که شما درس خواندید جای خوشحالی است. هرچه کار داشتی برایم بگو، شگفت زده شدم که انسانی به بزرگی بهلول با من ساده، دهاتی و تازه وارد اینگونه برخورد صمیمانه داشته باشد.

اولین تجربه تدریس در دانشگاه بود، تدریس مضمونی به نام «سیستم سیاسی افغانستان» را برایم پیشنهاد کردند، در اول قبول کردم ولی وقتی فهمیدم صنفی که باید تدریس کنم، بهلول بهیج نیز دانشجوی آن صنف است، صادقانه اعتراف می‌کنم از وجود دانشمندی چون شهید بهلول هراسیدم، چگونه می‌توانستم سیستم سیاسی افغانستان را در صنفی تدریس کنم که در آن بهلول بهیج به عنوان بخش بزرگی از تاریخ زنده افغانستان نشسته بود و خود در ساختار دولت سازی مدرن در یک ولایت مهم نقش اول را به عهده داشت و از خوبترین فرماندهان جهاد و مقاومت بود که در آن صنف زانوی آموختن خم کرده بود.

یک روز هم ندیدم که ایشان به صنف حاضر نباشد، همه روزه منظم به درس‌های خویش حاضر بود و نخستین کسی می‌بود که سیمینار صنفی انجام می‌داد. در محفل فراغت برایش لباس بردیم، گفتیم: حاجی صاحب، این لباس شماسست، با خنده گفت: من کجا چیزی یاد دارم تا لباس فراغت بپوشم. با وجودی که یک دانشمند بود، انسان خیلی متواضع و شکسته نفس بود، در حالی که هر بچه پنجشیری از قهرمانی او هم در جهاد و هم در مقاومت با افتخار یاد می‌کند. او دانشجوی اهل مطالعه بود،

کتاب از سرگرمی های اساسی او بود.

بهلول بهیج از فرماندهان برجسته مسلمان، خداترس و شجاع قهرمان ملی بود، اگر مسعود زنده می بود، بدون شک در شهادت فرمانده بهیج اشک می ریخت. شهادت او را به همه مردم قهرمان پنجشیر تسلیت می گویم. خاطراتش گرامی باد.»

بهلول شهید طلب علم را عبادت می پنداشت و می گفت: من به این نیت به دانشگاه می آمم که آمد و رفت و نشستن در کلاس و همه تلاش هایم در راه فراگیری علم عبادت شمرده می شود.

ایستادگی در مراسم خاکسپاری امیر حبیب الله کلکانی

در سال ۱۳۰۸ هجری خورشیدی نادر غدار و برادرش به خاطر جلب اعتماد امیر حبیب الله خادم دین رسول الله و فراخواندن امیر به گفتگو، در قرآن کریم مهر کردند و در منطقه جبل السراج توسط حضرت مجددی به امیر فرستادند، امیر قرآن کریم را بوسید و به حیث یک مسلمان صادق، با اعتماد به قرآن کریم، دعوت نادر غدار را پذیرفت و همراه با یارانش غرض گفتگو و مذاکره با نادر به کابل آمد. در ارگ شاهی از سوی نادر غدار و سوگندشکن دستگیر شدند و یکجا با یارانش در یک گوشه ارگ به دار آویخته شده و به شهادت رسیدند.

در ماه سنبله سال ۱۳۹۵ برخی جریان های مدنی در شهر کابل تصمیم گرفتند تا پیکر امیر حبیب الله کلکانی ملقب به «خادم دین رسول الله» را طی مراسم ویژه ای در تپه ای شهر آرای کابل دفن کنند.

جنرال عبدالرشید دوستم که در آن زمان معاون نخست ریاست

جمهوری بود، به دلیل اینکه تپه‌ی شهرآرا به نام دختر ظهیرالدین بابر و متعلق به ترک‌تباران افغانستان است، در رابطه به دفن پیکر امیر حبیب‌الله در این تپه مخالفت نمود و به سربازانش دستور داد تا مانع این کار شوند. ارگ و برخی حلقات سیاسی دیگر نیز به شدت مخالف برگزاری مراسم خاکسپاری امیر شهید و دفن پیکر ایشان در تپه‌ی شهرآرا بودند و با جنرال دوستم در این امر هماهنگی داشتند.

زمانی که نماز جنازه پس از چاشت روز پنجشنبه در مسجد عیدگاه ادا گردید و مردم به سوی تپه‌ی شهرآرا حرکت کردند، تعدادی از بزرگان سیاسی که عضویت کمیسیون مراسم خاکسپاری امیر شهید را داشتند، به خاطر ترسِ عدم مواجهه با نیروهای مربوط به معاون نخست ریاست جمهوری از میان مردم جدا شدند.

جمع مردم در حالی که تابوت‌ها را به شانه‌های شان حمل می‌کردند، به منطقه‌ی شهرآرا رسیدند و با فاصله‌ی کمتر از پنجاه متر با سربازان مسلح مربوط به جنرال عبدالرشید دوستم و گلوله‌باری‌های پراکنده‌ای که مانع حرکت مردم به پیش می‌شد، مواجه شدند.

در این اثنا حاجی بهلول شهید، در حالی که نه سلاحی داشت و نه محافظی، در میان مردم ظاهر شد و مردم را به آرامش فراخواند تا نقشه‌ی خود را برای انجام مؤفقانه این مراسم پی‌ریزی نماید.

حاجی سلیمان، افسر نظامی پیشین و یکی از فرماندهان نزدیک به بهلول شهید که در این مراسم ایشان را همراهی می‌کرد، می‌گوید: در آغاز، برای لحظاتی وارد مسجد کوچکی شد که در کنار جاده‌ی شهرآرا موقعیت دارد و با تعدادی از سازمان‌دهندگان مراسم من جمله عبدالحفیظ منصور

نماینده مردم کابل در پارلمان و حاجی علم ایزدیار نایب اول مجلس سنای کشور مشورت نمود. سپس از مسجد بیرون شد و سخنان کوتاهی برای مردم ایراد کرد و گفت: به هر قیمتی که شود، مراسم خاکسپاری در تپه‌ی شهرآرا انجام می‌شود. دولت و یا هر شخص و گروهی که مانع این کار شود، خساره آن را خواهد پرداخت.

با سخنان بهلول شهید، تمام مردم روحیه گرفتند و با صداهای تکبیر ایشان را بدرقه کردند و بدین ترتیب وضعیت حالت نظامی به خود گرفت و فرماندهی جنگ (احتمالی که هر لحظه انتظار می‌رفت درگیری آغاز گردد) به‌گونه‌ی طبیعی به دوش جنرال بهلول شهید افتاد. تعدادی از باشندگان محل که حاجی بهلول شهید را می‌شناختند، به نزد ایشان آمدند و آمادگی‌شان را برای هر نوع همکاری اعلام نمودند. یکی از باشندگان محل یک تخته کمپل آورد و زیر پای ایشان فرش نمود و چند تن دیگر با سلاح‌های دست داشته‌یشان کمربند محافظتی‌ای در اطراف مرکز فرماندهی ایجاد کردند.

به‌گفته‌ی حاجی سلیمان ساعت‌های نُه بجه‌ی شب بود، جنرال دین محمد جرأت تماس گرفت و ضمن ابراز خورسندی از حضور حاجی بهلول در محل، حدود چهل نفر مسلح و یکصد و پنجاه بسته مواد غذایی فرستاد. پیشتر از ایشان جنرال عبدالرحمن رحمان که سمت فرماندهی امنیه کابل را در آن زمان به‌عهده داشت با پیام رییس جمهور اشرف غنی به محل آمد و از جنرال بهلول بهیج خواست که قضیه را الی فردا به تعویق بیاندازد.

جنرال بهلول با نوعی خون‌سردی با فرمانده امنیه کابل برخورد نموده و گفت: ما تصمیم گرفتیم که امشب پیکر امیر شهید را در همین تپه

دفن کنیم و هیچ‌کسی نمی‌تواند جلو این کار را بگیرد. پیام ما برای شما، رئیس جمهور، معاون نخست و هرکسی که در این قضیه دخالت دارد، (به اصطلاح خودشان) «یکی و خُلص همین است؛ بروید هرچه از دست تان می‌آید دریغ نکنید».

حاجی سلیمان می‌گوید: در اوج کشمکش که هر لحظه امکان برخورد میان دو طرف متصور بود، خالد امیری فرمانده نیروهای کوماندو با افراد زیر امرشان به محل رسید و در چهار طرف تپه‌ی شهرآرا کمربند امنیتی افراز کرد و به رمز احترام به نزد حاجی بهلول شهید حضور یافت و از وضعیت امنیتی برای ایشان اطمینان داد.

سرانجام نیمه‌های شب پیامی از سوی دفتر جنرال دوستم رسید که به خواست طرفداران امیر شهید مبنی بر دفن پیکر ایشان در تپه‌ی شهرآرا تن داده و برای سربازانش دستور داده است تا از هر نوع برخورد با مشایعت کنندگان مراسم دست بکشند.

نیمه‌های شب پیکر امیر حبیب الله کلکانی در تپه‌ی شهرآرا دفن گردید و حاجی بهلول شهید تا بامداد روز جمعه (فردای آن روز) در آنجا ایستادگی کرد و پس از ادای نماز فجر در مسجد بالای تپه، محل را ترک نمود.

بهلول شهید به امیر حبیب الله، خادم دین رسول الله ارادت خاصی داشت، چون او را امیر مسلمانی می‌شناخت که از میان مردم به زعامت رسیده، زعمی که با توکل به خدا، اراده نیرومند و پشتیبانی مردم امان الله خان را بیرون رانده است. این امیر آزاده، آزاد و مسلمان زیست و آزاد و مسلمان شهید شد.

بهلول شهید، امیر حبیب الله خان را به عنوان پیشوای مسلمان،

مجاهد، آزاده و عیار نگاه می‌کرد، با ایشان قبل از پیوند تباری و وطن‌داری، رابطه گسست‌ناپذیر اعتقادی و جهادی داشت، امیر را الگوی صداقت و احترام به قرآن کریم می‌پنداشت.

کسانی که با امیر پیوند جهادی نداشتند و با توسل تقرب به امیر، سال‌ها در رسانه‌ها و در تاریخ خانه‌های معامله‌گری‌های نامقدس سیاسی روی امیر شهید امتیازگیری کردند و ارزش‌های او را در معرض داد و ستد قرار داده و با «ثمن بخش» فروختند، در دشوارترین شرایطی که استخوان‌های شکسته و پوسیده امیر از حجم جنایت‌ها و قرآن‌شکنی‌های آل یحیی بر سر شانه‌های مردمان دوستدار امیر به شدت سنگینی می‌کرد، رهاپیش کردند و رفتند تا یکبار دیگر استخوان‌هایش را بر سر میز معامله بگذارند.

اما پیوند اعتقادی و جهادی چنین نیست، باید در دشوارترین زمان ممکن، به یاری امیر شتافت و همه خطرات احتمالی را به جان پذیرفت که بهلول شهید دقیقاً همین کار را کرد.

ایستادگی حاجی بهلول شهید در این مراسم باعث گردید تا برای تعدادی از بزرگان سیاسی فرصت صحبت در رسانه‌ها مساعد گردد و برای عده‌ای زمینه‌ی نشست با جنرال دوستم و برای برخی فرصت موقف‌گیری‌های رسانه‌یی. لازم به یادآوری است که سازمان‌دهندگان اصلی این مراسم برخی فعالین مدنی مانند هارون معترف، فهیم فطرت و دیگران بودند.

مقاومت دوم و شهادت

پس از آنکه جنرال بهلول بهیج در ماه حمل سال ۱۳۸۸ از ولایت پنجشیر کنار رفت تا چند روز پیشتر از شهادت جزاینکه در جلسات شورای رهبری

جمعیت اسلامی اشتراک می نمود، در هیچ سمت دولتی و غیر دولتی به گونه‌ی رسمی مصروفیت نداشت.

حدود یکسال پیش از سقوط کابل به دست طالبان که احمد مسعود دفتر سیاسی خویش را در کابل فعال ساخته بود و با تعدادی از فرماندهان جهادی، علما، جوانان، زنان و سایر اقدار اجتماعی ملاقات‌هایی داشت، به گفته‌ی خود شهید بهلول: از طریق تماس تیلیفونی از ایشان دعوت کرده بود تا به دفتر سیاسی شان تشریف بیاورد، اما جنرال بهلول، احمد مسعود را برادرزاده خطاب کرده و برایش گفته بود: من به عنوان کاکای شما یازده سال است که در خانه بیکار هستم؛ ایجاب می‌کرد، زمانی که شما دفتر سیاسی‌تان را باز کردید، یکبار به خانه تشریف می‌آوردید و جوایز احوال ما می‌شدید.

پس از آن، زمانی که نظام از هم پاشید، بهلول شهید در مشورت با برادر و اعضای خانواده‌اش تصمیم گرفت به پنجشیر برود و حد اقل از خانه و خانواده‌اش در برابر تجاوز، ظلم و تعدی طالبان دفاع نماید.

فرمانده گل حیدرخان می‌گوید: پس از فروپاشی نظام وقتی به پنجشیر رفتیم، با حاجی صاحب بهلول در زیر چنارهای منطقه دشتک ملاقات نموده و از ایشان پرسیدم که چه کاری کنیم؟ با لهجه‌ای که حکایت از عدم رضایت شان از سوق و اداره جبهه داشت و نسبت به آینده به گونه‌ی جدی نگران بود، گفت: من تصمیم گرفته‌ام اگر کسی به خانه‌ام تجاوز کرد از حریم خصوصی خویش دفاع نمایم.

این زمانی بود که طالبان به ساحه‌ی گلبهار رسیده بودند و شماری از ملاهای پنجشیر میان جبهه مقاومت و طالبان به هدف مصالحه، میان

کابل و پنجشیر در رفت و آمد بودند. دو سه روز بعد اطلاع یافتیم که احمد مسعود همراه با امرالله صالح به خانه‌ی بهلول شهید رفته‌اند و از ایشان خواهش کرده‌اند که رهبری جنگ در منطقه‌ی دربند را به دوش بگیرد.

به دنبال این نشست به منطقه دربند رفت و با فرماندهان قرارگاه‌ها مانند: شهید مرزاجی قوماندان قرارگاه تاواخ، شهید زردادخان قوماندان قرارگاه آبدره، حاجی نسیم خان، قوماندان کبیرخان، ضابط مرزا جان بالترتیب قوماندان‌های عنابه، فراج و زمانکور و هم‌چنان جنرال فقیر احمد، قوماندان رجب خان و تعدادی از فرماندهان کوماندو مانند: جنرال خالد امیری و جنرال حسیب عنابه در رابطه به چگونگی استحکامات امتداد خط نبرد بر فراز کوه‌های دربند صحبت نمود و در بخشی از تپه‌های دربند قرارگاهی برای خویش افراز کرد.

از آنجایی که در رهبری جنگ و سوق و اداره مرکز، پراکندگی زیادی وجود داشت، مواد منفجره‌ای که در تنگه‌ی پنجشیر جا به جا گردیده بود بنا به دلایل نامعلومی منفجر نشد، تبلیغات استخباراتی دشمن در صفوف مقاومت‌گران به هدف تضعیف روحیه‌ی جنگی مقاومت‌گران بلند رفت، اما کماندوها در دو استقامت بالای کوه شتل و تپه‌های دربند همچون دژ مستحکم، چندین شبانه روز در برابر طالبان ایستادگی کردند. سرانجام دشمن با تحمل تلفات خیلی سنگین با وسایط زرهی‌ای که جز توپ ۸۲ ملی متری، راکت RPG توان حریق ساختن شان را نداشت، توانستند برخی تپه‌های دربند را تسخیر نمایند و شکست آهسته آهسته رقم بخورد.

در این جنگ، فرمانده زردادخان، از بستگان نزدیک شهید بهلول و قوماندان قرارگاه آبدره و هم‌چنان فرمانده مرزاجی قوماندان قرارگاه تاواخ،

هر دو از مجاهدین دوره‌ی جهاد و مقاومت نخست به روز پنجشنبه یازدهم سنبله شهید شدند. جنرال بهلول شهید در نماز جنازه این دو فرمانده اشتراک نمود و دوباره به خط مقدم نبرد برگشت، اما دیگر فرصت از دست رفته بود و شدت جنگ در جریان چندروز متوالی بچه‌ها را خیلی خسته و درمانده ساخته بود.

روز شنبه، وسایط زره‌پوش طالبان از راه تنگی پنجشیر، تپه‌های دربند و مسیر ورودی ولسوالی شتل از طریق گل‌بهار وارد پنجشیر شدند. بهلول شهید با تعدادی از محافظانش از سمت قریه‌ی دوستم خیل فراج با طی نمودن راه‌های صعب‌العبور کوه‌ها به قسمت کلانترخیل آبدره عقب‌نشینی کرد و حدود پانزده دقیقه بالاتر از دهکده‌ی کلانترخیل در کنار مسیر دریا و در محله‌ای به نام «مرگه‌کار» مستقر گردید.

به دلیل اینکه از چندسال بدینسواز درد پاها و کمر رنج می‌برد و پیوسته زیر نظر داکتر معالج بود، شاید بالا رفتن به جانب کوه برایش دشوار بود و در عین زمان از مرگ در برابر دشمن هراس نداشت و تصمیم گرفته بود در نزدیکی خانه و زادگاهش تا آخرین گلوله در برابر دشمن بجنگد.

به‌گفته‌ی برخی منابع محلی: یکی از فرماندهان طالبان که با وی جنگیده بود پس از آنکه از تاریخ مبارزات ایشان در دوره‌ی جهاد مطلع شد، تأسف کرد بدین‌که چنین بزرگ‌مردی در این جنگ نابرابر تلف شده است. معلم سرانداز خان و هم‌چنان حاجی سیدآغا می‌گویند: زمانی که دشمن در فاصله حدود بیست یا سی متری ایشان رسیده بود بالایش صدا زده بود که تسلیم شوید! اما بهلول شهید پاسخ زشت و زننده‌ای به دشمن داده که معنای آن جنگ تا آخرین نفس و عدم تسلیمی بوده است.

سرانجام پس از مقاومت نفس‌گیر و نبرد تا آخرین گلوله، با از بین بردن حدود پانزده یا هفده تن از افراد دشمن، با دو محافظ‌شان شهید شدند. زمان و تاریخ دقیق شهادت ایشان عصر روز دوشنبه پانزده سنبله ۱۴۰۰ هجری خورشیدی در ساحه‌ی «مرگه‌کار» است. رحمه الله و أسکنه فسیح جناته. انا لله و انا الیه راجعون. روح‌شان در بهشت برین شاد باد و یاد و راه‌شان تا پایان تاریخ پاینده و جاودان باد.

فصل سوم

مقالات و یادداشت‌ها

مقدمه

برخی دوستان گرانقدر که فرمانده بهلول بهیج را از نزدیک می‌شناختند و با او محبت داشتند، لطف کردند دل‌نوشته‌های‌شان را به خامه کشیدند و خاطراتی را که با ایشان داشتند، روی صفحه ریختند. بنا به معاذیری، در یکی دو نوشته‌های دوستان عزیز ما به گونه‌ای تصرف شد، یعنی مختصرگردید و از نوشتن نام اصلی و معروف عده‌ای از دوستان فرهیخته نیز صرف نظر صورت گرفت. نوشتار زیر تراوش احساس همان عزیزان ماست که تک‌تک‌شان از عمق ارادت شایسته قدردانی و سپاسگزاری‌اند.

شهید بهلول بهیج،

فرمانده آگاه، شجاع و عدالتخواه

نویسنده: محمد عارف منصور

در تاریخچه جهاد برحق مردم مسلمان افغانستان که هزاران فرمانده نامدار و گمنام در پهنه و گستره آن به صحنه آمد و از صحنه رفت، کمتر کسی را میتوان سراغ نمود که این سه خصیصه‌ی بارز، در وی توأمان جمع

شده باشد. زیرا بودند فرماندهان مکتبی و دانش آموخته‌ای که شجاعت در سیما و شخصیت‌شان کم‌رنگ بود. همین‌گونه قوماندانان شجاع و نترس بشمارای در دوران طاقت فرسای جهاد و مقاومت ظهور نمودند که از آگاهی و دانش کافی بهره مند نبودند و اگر فرماندهانی هم بودند که آگاهی و شجاعت را در خود تلفیق نموده بودند، عدالت‌خواهی در فکر و عمل‌شان چندان چشمگیر و برجسته نبود.

شهید بهلول بهیج از زمره فرماندهانی بود که آگاهی، شجاعت و عدالت‌خواهی، از فرازهای شخصیت او محسوب می‌شود.

۱. مبارزی آگاه

شهید بهلول بهیج جزء معدود فرماندهان جهادی پنجشیر بود که تحصیلات اکادمیک داشت و پیوسته مطالعه می‌نمود. باری در ایران که برایش می‌خواستیم تحفه‌ای بدهم، از من کتاب خواست که مجموعه ده‌خدا را برایش هدیه کردم.

او با آگاهی از مکتب انسان ساز و جامعه ساز اسلام و اشراف به تاریخ پرفراز و نشیب افغانستان که از مداخله خارجی، استبداد داخلی و فقدان عدالت اجتماعی رنج می‌برد، برای عبور از وضعیت ناگوار موجود به شرایطی مناسب و مطلوب، به صف مبارزان و آزادی‌خواهان پیوست. او می‌دانست چه می‌کند و برپشتوانه ارزشی عملش واقف بود. یک بار که هم‌رایش بحث می‌نمودم. به وی گفتم که شما قوماندان مشهوری در پنجشیر هستید. بلافاصله برایم گفت که منظورم رضای خداست نه شهرت. او تأکید کرد که برای شهرت یافتن راه‌های سهل‌تری هم است. اما فقط رضای پروردگار

است که دشواری جنگ و جهاد را تحمل پذیر می‌سازد. (خداوند اجر اخلاصش را دهد.)

شهید بهلول آگاهی خوبی از دوست، دشمن و رقیب داشت. زمانی که در پاره‌ای از امور، تفاوت نظری با رهبری جبهه داشت، پیشنهادات و سوسه انگیزی از رقبای بدطینت شهید مسعود برایش مطرح شد که با فراست و درایت در دام آنها نیفتاد. او علیرغم انتقادات اصلاحی‌اش به شهید مسعود، یکباری که او را بعد از ملاقات با دو تن از رهبران رقیب دیدم، با لبخند معنادار و جوانمردانه‌ای برایم گفت: مسعود یک رهبر واقعی و معنوی است و اینها هرگز با او قابل مقایسه نیستند. او راه، هدف، آرمان و همسنگرانش را آگاهانه انتخاب نموده بود و تا آخر تعویض نکرد.

۲. مجاهدی شجاع

شهید بهلول مرد شجاع، نترس و متهوری بود که در جریان حملات پیهم و سهمگین ارتش سرخ و جنگ‌های زنجیره‌ای پنجشیر با قوای متجاوز و تاندان مسلح شوروی و چاکران داخلی‌شان مردانه رزمید و هرگز نهراسید. او زمانی به سنگر خونین جهاد پیوست که کشورش آماج تجاوز ارتش سرخ قرار گرفته بود و لشکر اشغالگر کفر و الحاد بر مردم و مملکتش سیطره داشت. او زمانی پنجه در پنجه ایادی کفر و کمونیزم انداخت که جهان از رعب و وحشت آن دلهره داشت و کسی را یارای ایستاده‌گی در برابرشان نبود. اما قوت ایمان جوانان غیرتمندی چون شهید بهلول، طلسم شکست ناپذیری ابرقدرت شوروی را باطل ثابت نمود و جرعه امید را در دل امت زجر کشیده و مأیوس اسلامی روشن ساخت.

شهید بهلول در دوران حکومت اسلامی و سال‌های دفاع از کابل در برابر باغیان و لشکرهای نیابتی استخبارات کشورهای همسایه خوب درخشید و از مردمش به درستی حراست نمود. کارنامه او در سال‌های دشوار مقاومت اول در برابر جند شیطان طالبان، تروریستان القاعده و اجیران پاکستانی، مملو از رشادت و فداکاری است.

بی تردید، چنین حضوری مستمر و پیروزمند در میادین مختلف نبرد، مستلزم شجاعت و دلاوری کم نظیری است که شهید بهلول دارای آن بود.

۳. مؤمنی عدالت خواه

یکی دیگر از صفات بارز آن شهید والامقام، روحیه عدالتخواهی او بود که با هیچکسی در این زمینه مسامحه و مدارا نداشت. افزون بر آنکه در یک تصویر بزرگ، جریان نیرومند جهاد در نفس خود، حرکتی عدالتخواهانه در برابر ظلم و بی‌عدالتی تاریخی بویژه جور و ستم رژیم کمونیستی بود، اما طبیعتاً در کشوری مثل افغانستان که فقر فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ابعاد مترادفش از آن زبانه می‌کشد، خانواده جهاد نیز از این امر مستثنی نبود که شهید بهلول در کنار جهاد علیه کفر و کمونیسم، بر ضد بی‌عدالتی‌های داخلی مجاهدین نیز قاطع و مصمم ایستاده بود.

این روحیه او که ظاهراً خلاف مصلحت اندیشی‌های معمول دوران جهاد و مقاومت جلوه می‌نمود، بعضاً او را در انزوا قرار می‌داد و بهانه‌ای برای سودجویی رقبای فرصت طلبش مساعد می‌ساخت. اما آنچه مبرهن و واضح بود، موضع برحق و نیت نیک شهید بهلول بود که دوست و دشمن بر آن ملتفت و معترف بود.

شهید بهلول همانگونه که بر مجاهدین و زیردستانش مهربان و رؤف بود، در برابر رهبران و بزرگان مجاهدین، صریح و قاطع بود و چه بسا که هزینه زیادی، بابت عدالتخواهی‌اش پرداخت.

او مرد روزهای دشوار بود. همیشه در هنگامی که مشکلات عدیده بر جبهه غلبه می‌نمود، در مغایرت با بسیاری دیگر از رهبران و فرماندهانی که در چنین مواقعی با صدها بهانه و توجیه، خویش را کنار می‌کشند تا آسیب نبینند، بی‌ادعا به صحنه می‌آمد، قربانی می‌داد و گشایش ایجاد می‌کرد. یکی دیگر از خصیصه‌های منحصر به فردش که فقط در بحبوه جنگ و جهاد توجیه پذیر است، نمایش دادن جسارت و تبارز شجاعتش بود که گاهی همسنگران را به چالش می‌کشاند. بارها دیده شده بود که فرماندهان همسنگرش را در جنگیدن و قربانی دادن چلنج می‌داد. یادم است که در یکی از پیشروی‌هایش در ولایت پروان، با لحن دوستانه اما تحریک آمیزی گفت: حالا ببینیم که پاچه بلندهای شمالی (منظورش جوانان کاکه و عیار پروان بود) چه می‌کنند. صد البته که چنین رقابت سالم در جهاد پسندیده است.

او همانگونه که زیبا و پرافتخار زیست، مردانه و پرشکوه نیز به شهادت رسید. دکتور علی شریعتی نویسنده و مبارز شهیر ایرانی گفته است: هر کسی طوری می‌میرد، همانگونه که زنده گی نموده است. مرگ ثمره و ماحصل زنده گی فرد است. شهید بهلول مصداق بارز و تمام عیار این نکته است. زیرا مرگ او همانند زندگی‌اش، همچنان زیبا است.

در روزگاری که جای ایمان‌داری و ارزشگرایی معنوی را زراندوزی و معامله‌گری گرفته بود و کسانی چون فرمانده بهلول در انزوا بسر می‌برد. در

تداوم بحران سیاسی و نظامی کشور و در يك اقدام مشکوك و توطئه‌ای از قبل طراحی شده، بساط حكومت پوشالی غنی برچیده شد و جند شیطان طالبان بر اوضاع مسلط شد. خانواده متشتت جهاد بر سه راهی تسلیمی به طالب، فرار بزدلانه از کشور و یا مقاومت در برابر آنها قرار گرفتند. فرمانده بهلول آن مجاهد ورزیده و آبدیده که پا به دهه هفتم عمرش نهاده و محاسنش سپیدی آورده بود، به زادگاهش پنجشیر که يك بار دیگر به پایگاه مقاومت ضد طالبان تبدیل شده بود، شتافت تا در برابر طالبان این ملیشه‌های پنجاب مقاومت کند.

او که فراز و نشیب فراوان را تجربه نموده بود و کوره راه دشوار جهاد را بخوبی پیموده بود، فرآیند ناگوار آشفستگی، پراکنده‌گی و بی‌برنامه‌گی مقاومت گران را بخوبی درک می‌کرد. عدم تجربه رهبران جوان، فقدان امکانات و نبود توازن قوا، او را در موقعیت دشواری چون سیدنا حسین (رض) قرار داد که در میان زنده‌گی با ذلت و مرگ با عزت، شهادت را که آرزوی دیرینه‌اش بود، ترجیح دهد.

او با انتخاب مسیری فردی، در سنگر حقانیت دفاع از خود، خانه، ناموس و زادگاهش قرار گرفت و در يك جنگ نابرابر، در حالی که تنها مانده بود، آخرین گلوله‌اش را به سینه دشمن منافق، متجاوز، خون‌آشام و نامرد خواباند و خود نیز جام گوارای شهادت نوشید.

شهید بهلول بهیج، آگاهانه به جهاد و مبارزه پیوست، با شجاعت و عدالتخواهی، رشادت و مجاهدت نمود و با سرخرویی و سرافرازی به شهادت رسید.

درود ما و رحمت پروردگار بر او باد!

نام نامی و یاد گرمی اش مستدام باد!

غروری که با هندوکش همسری می‌کند

نویسنده: عبدالحفیظ منصور

پنجشیر نزد سنگ شناسان بخاطر زمردش و نزد ملت‌های آزادیخواه بخاطر مقاومت قهرمانانه‌اش در طی ۴۰ سال پسین شهرت جهانی دارد. و این مقاومت زیر رهبری اسطوره‌ی بی‌بدیل جهاد و مقاومت صورت پذیرفت. وقتی دلاور مردان پنجشیر را در این سال‌ها از نظر می‌گذرانم، چهارتن در پیشاپیش همه تبارز می‌کنند، گدا محمد خالد، محمد پناه، محمد عظیم قیام و بهلول بهیج. بهلول خان جوان نوحاسته‌ای بود، که به صف مجاهدان پیوست، با چهره‌ی جذاب، گردن برافراشته، سیمایی با ابهت و آواز سنگین از همان ابتدا شجاعت و دل‌داری‌اش در میدان‌های رزم آشکار گردید و شهرتش در سراسر دره‌ی پنجشیر پیچید.

در حمله‌های دوم، سوم، چهارم و پنجم قوای شوروی به پنجشیر، جانانه رزمید و در میان شیرمردان آنجا در این مرحله به خاطر رشادت‌های بی‌نظیرشان زبانزد خاص و عام شدند، بهلول خان در جریان جنگ‌های حمله ششم قوای سرخ به پنجشیر، کارستانی از خود به یادگار گذاشت، در ارتفاع مشرف به پل آبدره سنگر گرفت، و با دهشکه‌اش جاده‌ی عمومی را بر روی کاروان‌های اتحاد شوروی بست، بستن جاده به روی کاروان‌های زرهی، از شگفتی‌های روزگار است، تا این که قوای شوروی ناگزیر گردیدند از طریق پشته‌ی تاواخ جاده‌ی جدیدی احداث کنند و از آن طریق به رفت و آمدشان پردازند.

از ویژگی‌های بهلول خان این بود، که در کنار شهامت و مردانگی

بی‌مثالش، پا بندی خاصی به نماز داشت، از انحرافات اخلاقی به دور بود، و در باب رسیدگی به زیردستانش فوق‌العاده جدی و محتاط بود. بر علاوه، در گفتن مقاصدش صریح بود و از نابرابری‌ها انتقاد به عمل می‌آورد. صراحت لهجه‌اش باعث گردید که ایشان با این همه شجاعت و فداکاری ارتقای لازم را نداشته باشد، و کسانی بودند که گاهی حرف‌های او را وارونه ساخته و به مقامات عالی‌تر گزارش می‌دادند، و از همین بابت بود، که باری برای مدت کوتاه به زندان رفت، اما وی روحیه جهادی خود را نگه داشت و پس از رهایی از زندان با نشاط‌تر از گذشته، فرماندهی یک لوارا در دفاع از شهر کابل (۱۳۷۱-۱۳۷۵) عهده دار شد. نامبرده در سال‌های مقاومت (۱۳۷۵-۱۳۸۰) فرماندهی لوائ چهارم پنجشیر را بدوش داشت و وظیفه دفاع و حراست از ارتفاعات چپ دهانه‌ی پنجشیر را عهده دار بود. در این سال‌ها، نام او مترادف به اعتماد و اطمینان بود و در هر جایی که سنگر می‌گرفت، رهبری کل جبهه و عامه‌ی مردم از آن جا مطمئن می‌شدند، زمانی که صدای او در بیسیم بلند می‌شد، لشکر روحیه می‌گرفت.

با وقوع حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر و آمدن تحول در وضعیت افغانستان / خراسان حاجی بهلول بهیج به عنوان والی پنجشیر گماشته شد، و این فرمانده نامدار در رهبری و مدیریت این ولایت به خوبی درخشید و به عنوان یک شخصیت دلسوز، مدبر و عادل در دل‌های مردم نفوذ کرد. بی‌گمان او شایستگی و لیاقت مقام‌های بالاتری را داشت، اما غرور و صراحت لهجه‌اش، مانع از پیشرفت بیشتر شد. نام او در میان مجاهدان و مردم پنجشیر با نیکی و افتخار و بحیث الگوی شهامت و دلیری یاد می‌شود. حیف بود، چنین شخصیتی زیرلحاف بمیرد و در میدان نبرد شهید

نشود، با هجوم لشکر طالب به پنجشیر در ۱۵ سنبله ۱۴۰۰، بهلول خان در کنار منزلش سنگر گرفت و جانانه رزمید، تا این که سرخ رو و سربلند به ملکوت اعلی شتافت. کارنامه‌ی چنین مردانی، چراغ آینده‌ی ماست، و مقاومت امروز را خون آن‌ها فروزان نگهداشه است.

نگاهی به ویژگی‌های یکی از مرزبانان اسلام

نویسنده: مولوی حبیب الله حسام مهاجر

فرمانده شهید حاجی بهلول بهیج رحمه الله یکی از مرزبانان راستین اسلام و سرزمین اسلامی و مدافع کرامت و شرافت مردم مجاهدی بود که در جنگال هیولای الحاد کمونستی و ارتش سرخ شوروی فرورفته بودند. این فرمانده شهید نخستین روزهای جوانی را با بستن میثاق معامله با پروردگار خود آغاز نمود و با سلاح ایمان، اخلاص و تعهد با مجاهدین در یک صف مرصوص تحت رهبری و امارت آمرصاحب شهید رحمه الله به جهاد در راه خدای متعال پرداخت و در برابر کمونیزم لجام گسیخته و ارتش سرخ پیمان ورشوقد علم کرد.

در مرحله نخستین فعالیت‌های جهادی به نام ضابط بهلول مشهورگردید، زیرا که مردم پنجشیرانسان‌های با ایمان، شجاع و جوانمرد را به زودی قبول می‌نمایند، بی‌صبرانه به شهرت می‌رسانند، نقل مجالس و محافل خود می‌سازند، و فرمانده شهید از نعمت توصیف به عنوان یک مجاهد وارسته، جسور، نترس و دلاور برخوردار بود و مردم به نام ایشان احساس عزت و فخر می‌کردند. و بدون تردید فرمانده شهید رحمه الله یکی

از یاران پاکباز آمرصاحب شهید و از سنگرداران جهاد مقدس و از سنگر نشینان مقاومت اول و دوم خطه سرزمین پنجشیر بود که یک سال قبل در ۱۵ سنبله ۱۴۰۰ به دست دژخیمان سفاک اجنبی و لشکر نیابتی پاکستان و گروه تکفیری خوارج در سنگر دفاع از عزت، شرف، جان و مال مردم مجاهد به درجه شهادت نائل گردید و روحش آسمانی شد و ملتش را برای همیشه در سوگ خود نشاناند (انالله وانا الیه راجعون)

بدون تردید به همان پیمانی که چهل سال قبل با پروردگار خود بسته بود استوار ماند و به مقصد غایی خود رسید که مصداقش در سایه سار آیه کریمه بیان شده است: {مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا} [الأحزاب: ۲۳]

ترجمه: در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. بیگمان مجاهدان وارسته که مصداق آیه مبارک قرار می‌گیرند دارای شخصیت متفاوت می‌باشند و من به عنوان یک دوست صمیمی و برادر نهایت گرمی‌ام با برداشتی که از جناب حاجی صاحب بهلول بهیج داشتم چند نکته را بازگو می‌کنم که شاید حق این مجاهد وارسته به کمالش بیان نشود، اما از اینکه در مرحله حساس تاریخ زندگی قرار داریم و آن تجاوز لشکر نیابتی کشورهای پیرامونی گروه تکفیری خوارج به نام طالبان زمین و آسمان را به چنگ گرفتند، مردم بلاکشیده این سرزمین از کم‌ترین حق انسانی و الهی بهره‌مند نیستند، در زیر خیمه سیاه به نام امارت اسلامی نفس ناامیدی می‌کشند، هر روز دارند قربانی

می‌دهند، به زندان جهنمی برده می‌شوند، تیرباران و سربریده می‌شوند، جان، مال و آبرویشان در پرتگاه نیستی قرارگرفته است. بنا براین چند سطر برای اینکه از دوستم حکایتی به شما عزیزان داشته باشم و بیگمان نظر به علاقه و نسبت به دوستی که با ایشان به معیار بلند و حیانی همان دوستی‌ای که برای عظمت و بزرگی خدای متعال که مایه شرف و عزت در دنیا و از بهترین توشه‌ای آخرت است با ایشان داشتم، باید بنویسم و به فرزندان امروز بگویم.

آنانی که همانند حمزه رضی الله در احد جان خود را در بدل جنت فروختند و مجاهدین که در ۴۳ سال جان شیرین خود را فدای اسلام و نجات مردم نمودند، چگونه انسان‌هایی بودند، مبانی فکری، برنامه مبارزاتی، رفتار و اخلاق‌شان چه بود؟ و به کدام دلیل شهادت را برلذای زندگی ترجیح دادند و توشه آخرت را به زرق و برق دنیا ترجیح دادند؟ و با پیکر خونین و پاره پاره نزد پروردگار جهانیان شتافتند؛ تا درس بندگی، آزاده‌گی، کرامت انسانی و عدالت را به فرزندان و رهروان بعد از خود داده باشند و نسل‌های آینده از ایشان الگو بگیرند و این حقیقت تبیین و مسلم شود که در برابر مهاجمین بر مرز ایمان و اسلام، در برابر دشمنان جان، مال و آبروی مردم خود می‌توان ایستادگی و مقاومت کرد و حتی از خود بگذرند تا مصونیت و امنیت را به قیمت فداکردن جان‌شان به دیگران به ارمغان بیاورند و این است راه آزاد مردانی که در گذر نیم قرن، ثابت و استوار در پاسداری از سنگرها ثابت ساختند. به انواع ظلم و استبداد نه گفتند، تا پای مرگ پیش رفتند و یقیناً شخصیت‌هایی که با سخت‌کوشی و مقاومت راه مبارزه را ادامه می‌دهند دارای یک سلسله صفات برجسته قرآنی

می‌باشند که در حقیقت بُعد معنوی و روحی شخصیت‌شان را تشکیل می‌دهد و ذریعه ارتقای کمال انسانی و بندگی بسوی خداوند- می‌گردد و انسان را از لجنزار زمین به معراج بندگی بالا می‌برد. آری از روی برداشت من، برجستگی خصال حمیده و صفات مومنانه را در وجود حاجی صاحب بهلول بهیچ شهید به شرح ذیل احساس می‌کردم، از جمله:

۱. عقیده پاک

حوزه عقیده، سنگ بنای زندگانی اسلامی را می‌سازد و بدون عقیده و باور خالص و پاک از هرگونه آلودگی ضد توحید و یکتا پرستی و پاک از مرض شرک و نفاق ممکن نیست اعمال انسان مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد، همه عبادات و اعمال بستگی به عقیده و باور خالص و عاری از بیماری دارد و اگر عقیده درست نبود، عبادات و بقیه اعمال سراب و رنجی بیش نیست، نه نجات دهنده است و نه ثواب می‌آورد. خوشبختانه حاجی صاحب بهلول شهید از این نعمت ربانی برخوردار بود، وقتی که سخن می‌گفت پیشاپیش می‌گفت تا خداوند نخواهد هیچ چیز نمی‌شود و هر چیز به دست خداوند است و ما هر چه فکر کنیم و بگوییم اصل کار به خداوند متعال تعلق دارد، مصداق این آیه کریمه: {ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ} [الأنعام: ۱۰۲] ترجمه: (آری، این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز است؛ او را پرستید و او نگهدارنده و مدبر همه موجودات است.

این نوع باور محکم و خالص توحیدی در برخی از فرماندهان جهادی که ظاهراً صلاح بودند و هستند دیده نمی‌شد، آنها به شکلی از اشکال در

دام و بازی‌های شیطانی گیرمانده بودند و اما بهلول شهید رحمه الله عقیده صحیح و باور توحیدی عالی داشت.

۲. عبادت

خداشناسی و عبادت مقصد اصلی آفرینش و هدف غایی زندگی را در انسان می‌سازد و خداوند متعال فرمود: {وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ} [الذاریات: ۵۶] ترجمه: من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند).

عبادات؛ خصایص جامع الاطرافی دارند و هر عبادت دارای منفعت‌های دنیوی و اخروی و مادی و معنوی می‌باشد، اقامه نماز از اصول تامین‌کننده رابطه انسان با خداوند و تقویت بعد معنوی و جایگاه متعالی را نزد خدا و مردم تشکیل می‌دهد و رابطه انسان با خالق انسان، با عبادت و خصوصا عبادت نماز استوار و محکم می‌گردد، حاجی بهلول همیشه با وضو می‌بود، در اقامه نماز و ادای سایر فرایض و واجبات و سنت‌ها توأم با توفیق الهی با تمام محبت و علاقه کوشا بود و در عبادت، یک انسان پارسا، زاهد، عابد و ذاکر بود و همان شرط اساسی عبادت را که همان اخلاص و موافقت به کتاب الله و سنت رسول الله بود، انجام می‌داد و بدون تنبلی، کسالت و کوتایی در نماز و بقیه عبادات مبادرت می‌ورزید که آن از صفات مومنان رستگار در قرآن بیان شده است، به مصداق آیه کریمه: {الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ} [المعارج: ۲۳] ترجمه: آنها که نمازها را پیوسته بجا می‌آورند.

ویکی از خوش‌بختی‌های زندگی بهیچ شهید عبادت و بندگی خالصانه

به خداوند جل جلاله بود، با کمال میل، فروتنانه و خاشعانه پیوسته با خدا تضرع و عاجزی می کرد و ادای تکلیف می نمود.

۳. وفا به عهد

حاجی بهلول شهید به مقتضای آیات و احکام دین به وفای عهد عمل می کرد، خدای متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ} [المائدة: ۱]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمانها (و قراردادهای) وفا کنید! امر وفا به عهد و پیمان و قراردادهای شامل حوزه اعتقادی و عبادات و حقوق خداوند و معاملات و حقوق بندگان خدا می شود که انسان مومن مکلف است به تمام تعهدات خود وفا کند و هیچ پیمانی را بدون دلیل شرعی نقض نکند. جناب شهید بهلول بهیچ انسان متعهد لا محکم و استوار به این مسائل بود که از نشان های خوشبختی یک مسلمان واقعی و مجاهد راستین می باشد.

۴. شجاعت

شجاعت یک صفت معنوی و ذاتی در نهاد انسان می باشد، همچنان که بزدلی و جبن از صفات ذاتی در نهاد انسان است. خوش بخت کسی است که شجاع باشد و ایمان توحیدی به آن قوت می بخشد و توکل را به معنی اصل کلمه تمثیل می کند و به نمایش می گذارد و زمزمه کنان می گوید: {حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ} [التوبة: ۱۲۹]

ترجمه: خداوند مرا کفایت می کند؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ براو توکل کردم؛ و او صاحب عرش بزرگ است.

انسان شجاع کمال دلاوری را در پرتو شریعت نمایش می‌دهد و از خصال نبی مکرم - شجاعت بود و علی رضی الله عنه را به همین دلیل اسدالله - شیرخدا - صدا می‌کرد، حمزه را سیف الله - شمشیرخدا - صدا می‌کرد و همچنان خالد بن ولید - را اسدالله و عمر - را فاروق و ابوبکر - را صدیق می‌خواند و بقیه را چنین ستایش تمجید می‌کرد. شهرت دوران جهاد فرمانده بهلول شهید به دلیل شجاعت و افش در جنگ با ارتش سرخ شوری بود و در راه مجاهدت بخاطر اسلام شجاعت کرد و اولین کسانی بود که در مقاومت اول دژ استوار دفاع را در برابر هجوم لشکر نیابتی پاکستان ایجاد کرد و در مقاومت دوم یگانه سنگردار شجاع بود که سبب شهادت او گردید و انسان‌های شجاع در عمل کردن به احکام شریعت نسبت به هرکس دیگری موفق و با استقامت می‌باشند و رسالت دفاع از مرز اسلام، سرزمین، ناموس و عزت را مسلمانان دلاور و شجاع بخوبی انجام می‌دهند و به همین دلیل بود که اسیر نفس، مقام و مال نشد و از ارزش‌های جهادی عبور نکرد و استوار باقی ماند. درحالی که فرصت‌های بی‌شماری برایش دست داد اما همه را به پشت پا زد، پارسا زندگی کرد تا رسیدن به مقام شهادت مقاومت کرد و خیلی از همسنگران از هر طریق فرار کردند و از معامله با دشمن کور دل دریغ نکردند و امروز مردم برای این فرمانده شهید واژه «رحمه الله» ایشار می‌نمایند و برای دیگران نفرت، انزجار و بیزاری می‌بخشند.

خاطره‌هایی به روایت شفایی

یک: روزهایی که دستگاه توطیه کرزی برای بنده که رییس شورای ولایتی کابل بودم دام توطیه چیدند و در رسانه‌ها به سطح بین‌المللی اعلان کردند و از سفر کاری که از فلیپین و میدان دویی الی مقصد کابل می‌آمدم، هیچ زنده جانی برای حمایت و همکاری ام نیامد و رگ ایمان و غیرت همه بزرگان خاموش و خوابیده بود، احمد ضیای مسعود معاون اول رییس دولت بود در تماسی گفته بود « بگذارید مجرم است جزایش را ببیند» نیروی‌های امنیتی از زیربال طیاره اسیرم ساختند به مثل یک جنایت کار دسته اول در سطح مملکت، به زندان کابل انتقالم دادند و به فردای همان روز و یا دوروز بعدش جارچی زندان صدا زد: بیا والی پنجشیرآمده است، آمدم که جناب والی صاحب شهید بهلول بهیج با جمع محافظینش در پذیرش ایستاده است، بعد از سلام و کلام گفت: « به مه بگو چه کنم اینه بین با موترهای زرهی ام و با بچه‌های مسلح و مجهز داخل ولایت آمدیم که قانونا اجازه نبود و ما آمدیم، اگر می‌روی می‌برمت، دلت هرچه می‌خواهد و من غم کسی را ندارم، گپ خودت مهم است» گفتم تشکر جناب والی صاحب، شما به سلامت باشید. ببینیم چه می‌شود شما مسئول رسمی در دولت هستید در کدام حرج نمانید، انجینرواصل بخاطر من منفک شد، حالا بودن شما در ولایت مهم است، توکل به خداوند متعال هرچه رضای الهی بود می‌شود و دوستان در تلاش اند. یک مقدار پول را به جیبم گذاشت و گفت: «هر خدمت بود به مه بگو من دریغ نمی‌کنم، مثل دیگران مرا فکر نکنی در خدمت هستم اینها به عزت ما بند نیستند و ما هم درکنارت هستیم، تو عالم دین و عزت مان

هستی مه می فهمم چرا دانه دانه ما را سرکوب می‌کنند!» این لحظه مهم از زندگی را هرکسی فکر کند حد فداکاری، صداقت، شجاعت، ننگ و غیرت شهید بهلول را درک می‌کند.

دو: در پریان خانه برادرم حبیب الرحمن نشسته بودیم قرار بود شورای مجاهدین پریان بیابند و مبارزه انتخاباتی بسیار گرم بود، گفتند والی صاحب موترهایش بالا رفت، ۱۵ دقیقه بعد گفتند والی صاحب آمد، برآمدم با حاجی صاحب رسا و حاجی صاحب حمیدالله رسیدند، خانه رفتیم چای مختصر گرفتند، گفت: جناب مولوی صاحب! ما وشما می‌رویم در ولسوالی مردم جمع هستند یک صحبت کنیم همایشان، در مسیر راه جنگل زیر قلعه بسیار سرسبزی و زیبایی بود، محافظین والی صاحب اقدام به عکس‌گیری نمودند، به مزاح گفتم والی صاحب، من چهره ضد آمریکایی هستم با این عکس تاوان می‌کنی، گفت: «من افتخار می‌کنم اگر اسامه بن لادن هم باشی با تو عکس می‌گیرم» با خنده رفتیم به پیش.

سه: روزی در ولایت بودم و خواستم بیرون شوم، همراهی ام کرد، وقتی که به دروازه خروجی برآمدیم کاکا تاج الدین خسرا صاحب شهید و باشی سعدالدین مرحوم به دروازه نزدیک شدند، بعد از سلام و کلام گفت: «هر دویتان خبر باشید اگر بزم در مرغوی دان شتل و مرغوی دان پریان پنجشیر انفجار کند من شما را می‌گیرم وسخت جزا می‌دهم». هردوی آنها وضع شان تغییر کرد و خواستم فضا را نرم بسازم گفت: «در قسمت امنیت پنجشیر ترحم نمی‌کنم، باز قوای آمریکایی بیاید مردم را بم باران کند وما زنده؟» آن زمان موضوع شورش و قیام مولوی صاحب محمد خان در پارنده بود و تشویش همه نسبت به امنیت آینده پنجشیر زیاد شده بود.

قضاوت به شما که در قضیه آرامش و امنیت مردم پنجشیر تا این سرحد پیش می‌رفت.

چهار: قرار فیصله‌ای که در خانه احمد ضیا مسعود شده بود، جمعی از علماء، محاسن سفیدان و معززین به پنجشیر بروند و با مولوی محمد خان صحبت نمایند تا مشکل پیش آمده را با ولایت حل نمایند، به من هم تماس گرفتند که ولایت می‌رویم و بالاخره در ولایت همه رسیدند، من پازنده رفتم توسط مولوی کبیر و مولوی سلیمان، مولوی صاحب محمد خان مرحوم را در مسجد پایین خانه ایشان که چراغ و روشنی هم نداشت، آوردیم و بعد از نماز شام نشستی نمودیم و چیزهای لازم به مولوی صاحب مرحوم گفتم، ایشان قناعت کرد و آمدیم به ولایت که مردم زیادی در مسجد مارشال فهیم مرحوم نشسته اند و طبق فیصله مان در مسجد پازنده، باید مولوی صاحب محمد خان صحبت فصل الخطاب می‌کرد، اما برخلاف تعهد صحبت شان حلال مشکل نبود، لذا در فضای مسجد سرو صدا زیاد شد. به جناب والی صاحب پیشنهاد کردم که ما و شما در یک جای تنها با مولوی صاحب بنشینیم به توافق برسیم و بیاییم فیصله مان را اعلان کنیم. در یک اطاق بسیار سرد عقب دفتر نشست نمودیم. القصه به مولوی صاحب محمد خان که مولوی سلیمان و مولوی کبیر هم حضور داشتند گفت: «پنجشیر را بی امن نسازیم، مردم بد بخت می‌شوند، لازم است شما را حمایت کنیم و شما یک حزب سیاسی برای مبارزه خود بسازید، در کابل دفتر بگیرید همه حمایت تان می‌کنیم» بعد از بحث بسیار طولانی که تمام تجارب دوران جهاد و مقاومت را پیشرویش گذاشت توافق نمودیم. نیت خیر و مقصد متعالی جناب والی صاحب شهید را احساس می‌کنید که

چه اندازه مصالح و منافع مردم را در اولویت کاری قرار می‌داد. به مسجد و درس قرآن کریم شوق و علاقه وافر داشت و یکی از کارنامه‌هایش مسجد عمر فاروق در حوض ماهی در کارته پروان و زیرباغ بالای کابل است که سلطان علی کشتمند آن را تکیه خانه ساخته بود و فرمانده شهید آن را به مسجد تبدیل کرد و اکنون از مساجد بزرگ کابل است. در دوران ماموریت ولایتش هرگاه در کابل تشریف می‌داشت حتما در درس تفسیری که بعد از نماز صبح در مسجد جامع باغ بالا داشتیم، اشتراک می‌کرد و به تفسیر قرآن کریم شوق و محبت زیاد داشت.

۵. صداقت

فرمانده شهید بهلول بهیج یک مجاهد وارسته و در زندگی صادق، راستگو و راست‌کار بود، معلوم است که از مردان شجاع اخلاق زشتی چون دروغ و فریب ساخته نیست و آن را خلاف عزت و شخصیت خود می‌دانند و همیشه در پاک بازی، راستکاری و درست اندیشی می‌کوشند. مصداق آن را قرآن کریم بیان می‌دارد: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ } [التوبة: ۱۱۹] ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید! از مقتضای اهل ایمان این است که تقوای الهی را اختیار می‌کنند، و با راست‌کاران همسو، هم‌صف، هماهنگ و متحد می‌باشند. و این ویژگی از کمال ایمان‌داری و بزرگی شخصیت‌های وارسته و پارسا می‌باشد که در تمام حوزه‌های کاری، تعامل، اخلاق، رفتار، گفتار، سیاست و همه امور صادق و راست می‌باشند. این صفت از صفات انسان‌های خوشبخت، شایسته، متدین

و پرهیزگار است که در وجود بهیچ شهید به خوبی تمثیل می‌شد و به خاطر صداقتش در بسیاری از بازی‌های بد سیاسی حضور نداشت، آلوده نبود، با معامله‌گران کنار نمی‌آمد و بازی‌گران مکار کوشش می‌کردند که او را در پشت پرده غفلت و بی‌خبری نگاه دارند.

۶. امانت

فرمانده بهلول شهید در حفاظت و ادای امانت، چه امانت مادی و یا معنوی حتی الوسع انسان ملتزم بود، خداوند متعال امانت‌داری را از صفات برجسته و نشان رستگاری می‌داند، می‌فرماید: {وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ} [المؤمنون: ۸] ترجمه: و آنها که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند.

امانات دینی و شرعی و امانات مادی و معنوی شامل تمام حوزه‌های اعتقادی و شرعی، معاملات، سیاست و اخلاق می‌شود، انسان مومن باید امانت‌دار باشد و در حفظ و ادای امانت تلاش خستگی‌ناپذیر داشته باشد. امانت‌داری از صفات برجسته انسان‌های مومن و رستگار است که قرآن کریم به آن تاکید دارد. و بهیچ شهید نسبت به اکثر همقطاران و همسنگران و همسفرانش یک سروگردن در امانت‌داری بلند بود، رحمه الله.

۷. مجاهد

فرمانده بهلول بهیچ از نام‌دارترین مجاهدان نخستین روزهای جهاد مقدس در برابر الحاد کمونستی و ارتش سرخ شوروی بود. از بارگاه الله متعال می‌طلبیم که مجاهدت و مرزبانی‌شان را در راه خدا مورد قبول قرار دهد، خداوند متعال در وصف مجاهدین می‌فرماید: {لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ غَيْرِ أُولِي الضَّرَبِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا} [النساء: ۹۵]

ترجمه: (هرگز) افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشتند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان [ترک‌کنندگان جهاد] برتری مهمی بخشیده؛ و به هریک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان)، خداوند وعده پاداش نیک داده، و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است.

وعده‌های خداوند متعال به مجاهدین: آموزش، رحمت و مهربانی است: {دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا} [النساء: ۹۶]

ترجمه: درجات (مهمی) از ناحیه خداوند، و آموزش و رحمت (نصیب آنان می‌گردد)؛ و (اگر لغزش‌هایی داشته‌اند) خداوند آمرزنده و مهربان است.

۸. مهاجر

حاجی بهلول بهیج درکاروان مهاجرین تلخی‌ها و رنج‌های هجرت و غربت و بی‌وطنی را در راه خدا به شدت چشید، خوشبختانه هجرت هم یک فرصت بندگی و نزدیک شدن به الله متعال است، مهاجر نزد خداوند جایگاه بس بزرگی دارد، فرمود: {وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ} [التوبة: ۱۰۰] ترجمه: پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها

پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!.

۹. متعلم

حاجی بهلول بهیج همیشه شیفته علم و اهل علم بود، اهل مطالعه و کتاب خوان بود. سیرت پیامبر مکرم - را خوب می‌دانست و همیشه مثال می‌زد، و برای فهم احکام شرعی تلاش جدی می‌کرد و از همه مهم طلبه علم و متعلم بود. درس‌های دانشگاهی را در حالی که پاسی از عمرش سپری شده بود، به خوبی و علاقه‌مندی به پیش می‌برد و در صنف و درسگاه دانشگاه حضور می‌یافت که بیانگر دانش باوری، علم دوستی و شیفته کمال علمی و دانایی بود. پیامبر اکرم - در حدیثی فضیلت متعلم و جوینده علم را چنین تعریف می‌کند:

وعن عائشة أنها قالت: سمعت رسول الله - يقول: «إن الله عز وجل أوحى إلى أنه من سلك مسلکاً في طلب العلم سهلت له طريق الجنة ومن سلبت كريمته أثبتته عليهما الجنة. وفضل في علم خير من فضل في عبادة وملاك الدين الورع». رواه البيهقي في شعب الإيمان وصححه الألباني.

ترجمه: مادر مومنان عایشه رضی الله عنها می‌گوید: شنیدم پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمود: همانا پروردگار عزوجل برایم وحی کرد که مطمئناً هرکس راهی را که در آن طلب و جستجوی علم است، پیمود یقیناً برای او راه بهشت آسان می‌گردد، و هرکس چشمان خود را از دست بدهد و برایش جنت واجب گردانیده می‌شود و برتری در علم بهتر از برتری در عبادت

است و معیار و ملاک دین پرهیزگاری و پارسایی است.

عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «و من سلك طريقا يلتمس فيه علما سهل الله له به طريقا إلى الجنة» [مسلم]

ترجمه: و هرکس راهی را در پیش گرفت و در آن راه و سفر، علم و دانشی فرامی‌گرفت، بیگمان خداوند برایش راه به سوی جنت را آسان می‌سازد.

دانشمندان می‌گویند: بهترین و آسان‌ترین و نزدیک‌ترین راه رسیدن به مقصد که همانا جنت است، راه شهادت می‌باشد. همچنان دانشمندان می‌گویند: فروش نفس انسان به چیزی کمتر از جنت زیان بزرگی دارد و هرکس نفس خود را می‌فروشد باید در بدل بهشت بفروشد و در کمتر از آن زیانی می‌کند که شایسته انسان مکرم و خلیفه خدا در زمین نیست.

۱۰. مقاومتگر

حاجی بهلول بهیج شهید رحمه الله هم زمان با سقوط تمام کشور و رسیدن طالبان به دروازه‌های پنجشیر، با مردم مشوره کرده و از مردم خواست در برابر طالب تسلیم می‌شوید و یا مبارزه و مقاومت می‌کنید و یا مهاجر می‌شوید؟ مردم گفتند: ما مقاومت می‌کنیم، فرمود: «یک قطره خونی که داریم فدای دفاع از جان و مال مردم می‌کنیم».

در شریعت اسلامی یکی از قلمروهای آن، جهاد و مقاومت در برابر ظلم و ظالمان و گرفتن دستان ظالم و تسلیم نشدن به آنان است؛ چنان‌که خدای متعال می‌فرماید: {وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ} [هود: ۱۱۳] ترجمه: و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد؛ و در آن حال، هیچ ولی و

سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ ویاری نمی‌شوید!

داستانی از امام احمد حنبل نقل می‌شود، هنگامی که در موضوع فتنه (خلق قرآن) مورد ابتلا، محنت و مصیبت قرار گرفت، زندانی شد، به آزار و اذیت‌های فراوانی در این زمینه مواجه گردید. روزی یکی از زندانبانان از او در مورد احادیثی که در باره یاوران ظالم آمده و غذایی که نزد خداوند در انتظارشان هست، پرسید؟ امام احمد حنبل رحمه الله به او فهماند که این احادیث صحیح‌اند، آن شخص گفت: آیا فردی مثل من را از یاوران ظالمان می‌بینی؟ امام احمد گفت: نه، تو از یاوران ظالمان نیستی، چون یاوران ظالمان کسانی هستند که لباست را می‌دوزند، غذایت را آماده می‌کنند، و نیازهایت را برآورده می‌سازند، ولی تو از خود ظالمان هستی!.

فرقی نمی‌کند که ظلم از طرف ثروتمندان برفقرا باشد، یا از سوی مالکان به مستاجران باشد، یا از جهت کار فرمایان به کارگران، یا از سوی حاکمان و مسئولین بر مردم باشد، همه حرام و منکر و ناجایز است که باید با آن چه انسان در توان دارد با دست، زبان و قلب در برابرش مقاومت و مجاهدت کند؛ چنان که در حدیث صحیح مسلم از ابن مسعود آمده است: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّتِهِ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ، وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ، فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ خَرْدَلٍ» [مسلم]

ترجمه: هیچ پیامبری را خداوند در امت‌های گذشته نفرستاد، مگر این که برای او از امتش دوستان صمیمی و یارانی قرار داد که از سنت و طریقه او

پیروی کرده و به فرمان او اقتدا می‌کردند، بعداً جانشینانی به مسند خلافت آنان می‌نشینند که می‌گویند آن چه را انجام نمی‌دهند و انجام می‌دهند آن چه را که بدان مامور نشده‌اند، کسی که بادرست خویش در برابر آنها جهاد کند، مومن است؛ کسی که با زبان خویش در مقابل شان جهاد کند، مومن است، و کسی که بادلش در برابرشان جهاد کند، مومن است. و ماورای این، به اندازه دانه خردلی ایمان وجود ندارد.

حاجی بهلول بهیج شهید خوشبختانه به این رسالت خود به خوبی عمل کرد، در برابر وحشی‌ترین ظالمان راست قامت ایستاد و در یک نبرد رویارویی به تاریخ ۱۵ سنبله ۱۴۰۰ خورشیدی به وسیله ظالم‌ترین موجودات هستی همراه یارانش جام شهادت نوشید، رحمهم الله تعالی. این‌گونه رفتار و باور در زندگانی، انسان را به نعمت‌های جاودانه اخروی می‌رساند و برای بازماندگان نسل در نسل درس آزادی می‌دهد.

حاجی بهلول بهیج شهید به نسل‌های امروز الگوی مقاومت است. آنها خون دادند تا فرزندان‌شان در سایه اسلام کریمانه و آزادانه و عزت‌مندانه زندگی نمایند و باید از گذشتگان سنگردار خود بیاموزیم و راه‌شان را زنده، پررهور، استوار و مقاوم نگاه داریم.

اللهم اغفر لهم وارحمهم واجعل الجنة الفردوس مأواهم.

بهلول بهیج؛ مجاهدی عیار و نترس

الحاج قره بیگ ایزدیار

تهاجم قشون سرخ شوروی در روز ششم جدی سال ۱۳۵۸ هجری

خورشیدی به حمایت دوست دست نشانده کمونیستی در افغانستان، آغاز یک فاجعه بزرگ انسانی در این کشور بود.

تجاوز قطعات نظامی شوروی در میهن عزیز ما افغانستان و استقرار حکومت مستبدانه و دین ستیزانه کمونیستی، در تقابل با اهداف بقیه اجزای جامعه اسلامی ما قرار گرفت. در اثر سرکوب‌های خشن حکومت خلق و پرچم، مخالفت با رژیم بیشتر شد، قیام‌های مردمی خودجوش به میان آمد، علمای متبحر و مجرب دینی، تکیه جهادگران بر وجوهای شرعی را به عنوان منبع اصلی فعالیت‌های مجاهدین را توصیف کردند.

انگیزه جهاد اشخاص مؤمن، موحد، متدین و در مجموع مردم مسلمان افغانستان با آغاز جنگ‌های میهنی در برابر قدرت بیرونی دوچندان شد. احمدشاه مسعود یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های تاریخ معاصر افغانستان از پنجشیر به هدف اخراج قشون سرخ شوروی با انتخاب فرماندهان دلیر، متدین و آزادیخواه کوشید در میدان مبارزه علیه تجاوز و اشغال تا پای جان بایستد و از ارزش‌ها و نوامیس ملی پاسداری کند.

در آن برهه از زمان شهید بهلول بهیج با جسارت و رشادتی که داشت راهکارهای نظامی و اجتماعی را خوب می‌دانست شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی انتخاب او را در سال ۱۳۵۹ هجری شمسی به حیث فرمانده قطعه متحرک جهادی از موفق‌ترین و مبتکرترین سازماندهان جهاد نامید. من، در آن زمان مسئولیت فرماندهی مجاهدین ساحه دشت ولایت پروان را به عهده داشتم و مقرر فرماندهی‌ام در آشابه پروان موقعیت داشت، از انتصاب ایشان خیلی خوش شدم چون از سال‌ها قبل با او آشنایی داشتم و با شهید فرمانده بهلول بهیج در بهبود اجرای امورات کاری روی وضعیت

موجود برای بار اول در آشابه پروان ملاقات سازنده ای نمودم.

شهید فرمانده بهلول بهیج یکی از فرماندهان سرشناس و نام نیک پنجشیر در دوران فراز و فرود جهاد است. نیروهای جهادی به مدیریت و رهبری او در جبهات جنگ به طور جدی نیاز داشت. سوق و اداره گروه‌های جهادی در مقابل یک ابرقدرت، با قشون تعلیم یافته و مجهز با تجهیزات نظامی کار آسانی نبود. به فرماندهی یک فرمانده که با قاطعیت عمل نماید ضرورت مبرم احساس می‌شد.

استقامت و پایمردی بهلول بهیج در سرپرستی مجاهدین تحت امرش به جبهات مختلف پنجشیر در مقابل دشمن سفاک و بیرحم در بلند بردن روحیه‌ی مبارزاتی مجاهدین تحت امرش نقش ارزشمندی داشت، بدین لحاظ در میدان‌های معرکه در برابر ارتش شوروی مؤفقیت‌های شایان و دست‌آوردهای چشمگیری داشت.

کارنامه‌های شکوه و شهامت این ابرمرد نستوه در مدیریت و سازماندهی جبهات مجاهدین در طول حیاتش سرمشق و سرلوحه قوماندانان جهاد قرار گرفت. به یمن پروردگار تبارک و تعالی و همت قاطبه مردم مسلمان پنجشیر رهبری درست فرمانده کل جبهات و فرماندهان تحت امرش نظیر بهلول بهیج آثار و برکات زیادی برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده بر حفظ وحدت و انسجام گروه‌های مجاهدین باعث بلند بردن روحیه معنوی و اعتقادی مجاهدین می‌گردید.

شهید بهلول بهیج مرد نستوه و آهنین، نگین جهاد، مرد متدین و مستعدی بود که با کارنامه‌های افتخار آفرین او در دوران جهاد علیه قشون سرخ شوروی و ایادی وابسته به آن ثبت تاریخ پرافتخار وطن عزیزمان گردیده

است. با درایت و جسارتی که داشت در مقاومت اول فرماندهی خط مقدم جبهه پنجشیر را به دست داشت. دشمن با همه ترفند و راهکارهایی که داشت نتوانست یک وجب هم بر حریم مقدس پنجشیر تا آخرین روزهای حضورشان در کشور پیشروی کند. در خارج از پنجشیر هم وظایف سنگین و خطیری را برای حفظ دین و نوامیس ملی در سنگرهای داغ مبارزه در مقابل دشمن انجام داده که نام نامی و خاطرات نیک او در دل ها و افکار مردم و کارنامه های به یادماندنی او به خط زرین ثبت تاریخ کشور عزیزمان گردیده است.

شهید فرمانده بهلول بهیج شخصیتی بود که به حیث دومین والی در ولایت نوتاسیس پنجشیر در حکومت حامد کرزی در سال ۱۳۸۳ هجری شمسی تعیین و ایفای وظیفه می کرد. در سال های کاری اش در عرصه خدمات عامه کارهای بنیادی و ارزنده ای انجام داد.

در عرصه معارف که رکن اول و اساسی جامعه را تشکیل می دهد اعمار ۱۰۰ باب مکتب، منظوری مؤسسه تربیه معلم الی صنف شانزدهم، جذب ۴۵۱ پروژه انکشافی از سوی مؤسسات داخلی و خارجی، در بخش صحت، ایجاد و اعمار کلینک های حیوانی و انسانی از سوی برخی مؤسسات داخلی و خارجی، در بخش انرژی و آب ایجاد بندهای برق، در بخش احیا و انکشاف دهات سرک های موتررو در دره های پرخم و پیچ دوطرف چپ و راست پنجشیر، اسفالت جاده عمومی از منطقه جبل السراج الی ولسوالی حصه اول، برای توسعه سیستم مخابراتی جابجایی تعداد ۱۳ پایه آنتن ها در موقعیت های مختلف پنجشیر از طرف شرکت های مخابراتی، ایجاد رادیو خراسان با نشرات ۲۳ ساعته که بیشتر از چهار ولسوالی را تحت

پوشش قرار می‌داد، نشریه قلم، شرشره، شتل و فرهنگ نیز از ابتکارات و کارکردهای جناب شهید بهلول بهیج در دوران ولایتش بود.

شهید قوماندان بهلول بهیج مرد نترس، شجاع و یکی از سنگرداران عزت و شرف مردم افغانستان بعد از ختم دوره پست ولایتش و قبل از زمان خروج آشفته غرب از کار دولتی دست کشیده بود و در دوره حکومت اشرف غنی و به خصوص بعد از سقوط این رژیم فاسد در زادگاهش ولسوالی عنابه در یکی از قریه‌های دره آبدره پنجشیر امرار حیات می‌کرد.

مردم آزاده پنجشیر که در طول تاریخ زیر بار استکبار نرفته و دست به مقاومت زدند. طالبان برای سرکوب مردم پنجشیر به همکاری نیروهای پاکستانی دست به حملات گسترده هوایی و زمینی در پنجشیر به خصوص دره تسخیر ناپذیر آبدره زدند.

فرمانده بهلول بهیج این مجاهد کبیر و سربلند، چهره مهم کلیدی، یورش بر حریم زندگی، مال، جان و تاریخ افتخار آفرین این سرزمین را تحمل نکرد در نبرد در کنار امیر جوان احمد مسعود ایستاده شد و سرانجام در یک جنگ رویارویی با وجودی که یک تعداد طالبان مزدور و نیروهای پاکستانی را روانه جهنم کرد خودش عاشقانه جام شهادت نوشید و به لقاء الله پیوست.

شهکاری‌ها، ابتکارات، خاطرات و کارنامه‌های جهادی چهاردهم اخیر شهید قوماندان بهلول بهیج این مرد نستوه در حالات فراز و نشیب جهاد در جبهات مختلف پنجشیر و خارج از پنجشیر باید به صورت موشگافانه مورد بررسی قرار گیرد، چون به یک یا دو خاطره خلاصه نمی‌شود. اکنون فرصت آن فراهم شده تا در باره خاطرات به یاد ماندنی جهاد شهید

بهلول بهیج صحبت‌های همه جانبه صورت گیرد. اهل قلم، فرهنگ این خاطرات مردان بی نظیر تاریخ را به عنوان یک افتخار در سطح ملی از طریق جمع آوری مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها با بازنویسی‌شان در قالب یک کتاب به حافظه تاریخ برای آموزش نسل‌های آینده بسپارند، رفع این دغدغه با کارنامه پیروزمندانه فرماندهان جهاد از واقعیت‌های جنگ تحمیلی و رشادت و پایداری قهرمانان ما در مقابل تجاوز اجنبی و ایادی وابسته‌گان‌شان صورت گیرد و از دست آورده‌های این فرزندان صدیق که با خون‌های قرمزشان درخت آزادی و استقلال را آبیاری نموده اند آگاهی حاصل نمایند. این‌گونه مستندسازی‌های واقعی باید به عنوان زمینه‌ای ارزنده برای جلوگیری از تحریف تاریخ ماندگار باقی بماند.

فرمانده بهلولی که من می‌شناختم

انجینیر محمد واصل بازغ

مجاهدی بود که اوصاف مجاهدت تا آخرین روزهای زندگی‌اش در عمل و گفتارش معلوم و محسوس بود. فرماندهی که قوت قلب و مولد روحیه جنگی برای سپاهیان‌ش بود. فطرتاً برای سپه‌سالاری ساخته شده بود. همیشه از حقوق سپاهیان و مجاهدان خود به شکل واقعی آن دفاع می‌کرد. صداقت، راستی و دیانت در همه شرایط معیار زندگی‌اش بود. با همه، رفتار و برخورد اسلامی و یکسان داشت.

مجاهدی حق‌گو بود، مسایل و قضایا را روبه‌رو بدون ترس و هراس مطرح می‌کرد ولی در خفا عادت غیبت‌کردن نداشت. از نظر مزاج و فطرت

فیزیکی برای فرماندهی ساخته شده بود. هر قدر سپاه زیاد می‌شد، اداره آن برایش دشوار نبود. با بلندترین تشکیل آماده کار بود. در حالت دفاع، که از نظر نظامی نسبت به تعرض مشکلات و ناچاری خود را دارد، کاملاً آماده می‌بود.

علاقه و عادت داشت دستور کارش از یک مرجع داده شود تا کار به سرعت و سهولت اجرا شود. شجاعتش در جنگ فراتر از تعریف شجاعت بود. ترس در وجودش دیده نمی‌شد. مزاج تند و حق‌گو داشت. زندگی کردن با مجاهدان و سپاهیانش برایش لذت بخش بود. زیبایی را در زندگی طبیعی می‌دید. ساده می‌زیست، ساده غذای خورد، ساده می‌پوشید و ... زیبایی‌ها را در سادگی جستجو می‌کرد.

در هر شرایط انسان معتقد، پایبند و ملتزم به دین بود. از منکرات بسیار بدش می‌آمد و عناصر مفسد را همیشه در هر کجا تقبیح می‌کرد. با دوستان خود روش صادقانه و قایم داشت. خصوصاً با هم‌زمان خویش رابطه محکم داشت. حرف منطقی و خیراندیشی را خوب گوش می‌کرد. از کارها و دست‌آوردهای نظامی هیچ‌گاه استفاده مادی و سیاسی نکرد.

سکوت نظامی را خودش می‌شکست. به چشم سر دیدم که برای اولین بار سلاح راکت را در سال ۱۳۶۰ در نقطه عروس سنگ حصارک استعمال کرد. از نظر نظامی این کار خیلی مهم و حساس می‌باشد و قدرت و ظرفیت اعتماد به نفس را نشان می‌دهد که انسان‌های با چنین اوصافی، انگشت شمار هستند.

مخالفین سیاسی‌اش هیچ وقت توانایی و جرأت انتقاد روبرو از او نداشتند. همین اکنون بعد از شهادت‌اش در اقلیم و قلمرو قیادتش صدای

گلوله‌ای بالا نمی‌شود. سنگرش خالی و ملتش بی‌سرنوشت و یتیم نظامی شده اند وگرنه افراد و فرماندهان زیادی حیات دارند اما جرأت و ظرفیت پرکردن خلأ شهید بزرگوار و غازی دوران را ندارند.

با عرض حرمت و دعای پرسوز بخاطر خوشنودی روح همه شهدا به خصوص حاجی صاحب بهلول شهید. باور می‌کنم که دست راست بنده قطع شده حالانکه دست دارم.

خاطرات دکتر خلیل الرحمن حنانی

آشنایی من با شهید بهلول بهیچ در زمستان ۱۳۶۰ آغاز شد که آمر صاحب یک گروه بیست نفری را که تقریباً همه جوانان تحصیل یافته بودند، به صورت سیتار تحت تعلیمات خاص قرار داده بود. بهلول خان اندکی بعد از آغاز تعلیمات با ما ملحق شد و چنان می‌نمود که قوماندان این گروه تعیین شده است، هرچند تعلیمات توسط کسان دیگری از جمله خود آمر صاحب انجام می‌شد. هنوز تعلیمات خاتمه نیافته بود که آمر صاحب او را قوماندان عمومی اسلحه ثقیله جبهه پنجشیر تعیین کرد و از گروه جدا شد. از جمله جوانان شامل این گروه مرحوم عبدالله جان توحیدی بود که هر دو شاگرد لیسه رحمان بابا بودند. چون عبدالله جان در صنفی بالاتر قرار داشته و از نظر سن و سال هم بزرگتر بوده، در کارها و درس‌ها او را رهنمایی می‌کرده است، از این لحاظ بهلول خان او را استاد می‌گفت. بهلول خان لیسه رحمان بابا را تمام ناکرده شامل کورس افسری می‌شود، از همین جهت او را در ابتدا ضابط می‌گفتند. در همین دوره بهلول خان

دستگیر و زندانی می‌شود. بعد از آن دقیق نمی‌دانم که چه وقت از زندان رها شد، قبل از شش جدی ۱۳۵۸ بود و یا بعد از آن.

در بهار سال ۱۳۶۱ پنجشیر مورد پنجمین حمله قوای شوروی قرار گرفت. قبل از حمله قوماندانان گدا محمد خالد قوماندان عمومی سمت نشر پنجشیر تعیین شده بود که من چند بار با وی به قرارگاه‌های آبدره، فراج، حصارک و غیره سفر کردیم و از نزدیک وضعیت جنگ را می‌دیدیم. هرچند مرکز قوماندانی گدا محمد خالد قرارگاه حصارک بود، اما بارها به فراج رفتیم و مدت بیشتر در آبدره اقامت کردیم که در آن زمان دو قرارگاه فرعی داشت: شُوفه و گَر. بهلول خان یک توپ ۸۲ را در تیغه رو به روی پل آبدره در فاصله بسیار نزدیک جابجا کرده بود و هفته‌ها مانع عبور و مرور کاروان اکمالاتی دولت شد و یک تانک غول پیکر را در سرپل آبدره با فیر توپ تخریب کرد و دولت مجبور شد که سرک جدید بکشد و مسیر رفت و آمد کاروان‌ها را از طریق پشته تاواخ به دشتک تغییر بدهد.

سید آقا، قوماندان آبدره و برادر بزرگ بهلول خان جوانان تحصیل یافته، برجسته و مخلص بودند و آمر صاحب هردو برادر را خیلی دوست می‌داشت و مورد توجه قرار می‌داد. بهلول خان که شجاعت و شایستگی خود را در جنگ‌های سال ۱۳۶۱ به اثبات رسانیده بود، در سال ۱۳۶۲ قوماندان قرارگاه فراج تعیین شد که در آن زمان قوماندانی فراج کار آسان نبود.

دوره کاری بهلول خان در قوماندانی فراج تجربه موفق بود، بنابراین در سال ۱۳۶۳ و بعد از اینکه محمد ابراهیم دشت ریوت، قوماندان کوهبندها به شهادت رسید، بهلول بهیج قوماندان کوهبندها تعیین شد.

سال ۱۳۶۳ سال بسیار پرچالش برای مجاهدین و مهاجرین پنجشیر

بود. حزب اسلامی حکمتیار همزمان با حمله شوروی بر پنجشیر جبهات و قرارگاه جمعیت اسلامی در پروان و کاپیسا را مورد حمله قرار داد. درین دوره قوماندان بهلول خان در جریان این جنگ‌ها در کمین قوماندان آغا جان سنجنی، قوماندان حزب اسلامی افتاد و اسیر شد و چند ماه بعد تبادل گردید و دوباره به وظیفه خود به حیث قوماندان کوهبند ادامه داد.

در سال ۱۳۶۷ در حالیکه بهلول خان قوماندان کوهبندها بود، در اثر یک جنجال قومی بین دو بخش قرارگاه آبدره، پایش در قضایای پنجشیر کشیده شد و منجر به بروز سوء تفاهم میان امرصاحب و بهلول خان گردید و در نتیجه آن بهلول خان مدتی از امرصاحب و امورات جبهه دور ماند و بعد عازم پاکستان گردید. در پاکستان رقیب‌های امرصاحب زیاد کوشش کردند تا او را در جهت مخالفت مسلحانه در برابر جبهه تشویق کنند، ولی بهلول خان حاضر به این کار نشد و همچنان در پاکستان ماند تا اینکه در سال ۱۳۷۱ حکومت داکترنجیب سقوط کرد و بهلول خان دوباره به کابل آمد و دوباره با امرصاحب همکاری شد. بهلول خان در دفاع از دولت اسلامی در شهر کابل نقش عمده داشت و مقاومت سرسختانه او در برابر گروه‌های شورشی علیه دولت مجاهدین، سرزبان‌ها بود.

در دوره مقاومت اول هم بهلول خان نقش عمده داشت و آن وقتی بود که دولت مجاهدین از کابل عقب نشینی کرده بود و بسیاری‌ها به سمت شمال رفته بودند و دره پنجشیریگانه جای و صدایی بود که اعلام تسلیمی به طالبان نکرد. شرایط پیش آمده بسیار دشوار و تقریباً غیر قابل کنترل بود. در آن شرایط دفاع از پنجشیر به عزم آهنین و آمادگی برای قربانی نیاز داشت که بهلول خان آنرا داشت. وی یکی از این قهرمانانی بود که در

منطقه راه تنگ مسئولیت دفاع از سمت دربند را به دوش داشت که قوای مهاجم طالبان را که سرمست از پیروزی‌هایی بزرگ و بی درد سر در مناطق دیگر بودند، به سختی در دهنه دره پنجشیر شکست دادند که تا آخر دیگر طالبان جرأت لشکرکشی مجدد به پنجشیر را نکردند.

نقش بهلول خان در دوره مقاومت اول در سمت شمال هم برجسته بود و رهبری یک قطعه را بدوش داشت. وی در اواخر دوره مقاومت به خاطر تداوی به ایران رفت و آنجا ماندگار شد. در جریان اقامت خود در ایران به حج آمد و من او را در مکه مکرمه ملاقات کردم و خاطرات گذشته را تجدید نمودیم. بهلول خان بهیچ بعد از سقوط رژیم طالبان به افغانستان برگشت. اولین ماموریت او مقام ولایت پنجشیر بود که تقریباً پنج سال آنرا با صلاحیت و کفایت به پیش برد. از کارهای ماندگار او درین دوره توسعه و اسفالت سرک پنجشیر تا قسمت های بالای دره است که یقیناً هیچ یک از والیان غیر از او توان و جرأت تخریب خانه‌ها و جای دادهایی که در مسیر و اطراف سرک پنجشیر قرار داشتند، نداشت و آنهم در زمانی که از سر دره تا آخر دره صدها زورگو ادعای کلانی می‌کرد. توسعه شهرک ولایت با ساختمان‌های اداری ولایت جدید و ایجاد مجتمع ولسوالی‌ها از کارهای قابل یادآوری و ماندگار شهید حاجی بهلول بهیچ در پنجشیر است. به حق می‌توان ادعا کرد که دوره ولایت حاجی بهلول بهیچ در پنجشیر از بهترین دوره‌های کاری والیان در بیست سال گذشته در پنجشیر است.

بهلول خان بعد از برکناری از ولایت در سال ۱۳۸۸ در خانه نشست، استغنا و عزت نفس خود را حفظ کرد، با فقر و تنگدستی ساخت، اما سر با عزت خود را به درب زورمندان و ثروتمندان خم نکرد و تا آخر با غرور و

عزت زندگی کرد. هرچند که بعد از ولایت وظیفه دولتی نداشت، اما بیکار نشست و با استفاده از فرصت تحصیل خود را در دانشگاه‌ها ادامه داد و تا مرحله ماستری پیش رفت.

در مقاومت دوم با وجودیکه حاجی بهلول بهیج از ناحیه درد زانو زیاد رنج می‌برد و توان گشت و گذار در کوه‌ها را نداشت، با این وجود همین که رهبری مقاومت از وی تقاضا کرد که مسئولیت دفاع از سمت نشرده را به عهده بگیرد، ناگزیر شد که مسئولیت را قبول کند. هرچند با توجه به أوضاع عمومی کشور و تسلط کامل طالبان بر سراسر افغانستان، از ابتدا معلوم بود که مقاومت دوامدار در برابر حملات طالبان سرمست از نشه پیروزی بر ناتویر پنجشیر که از همه اطراف در محاصره دشمن قرار دارد، دشوار چه که غیرممکن است، با آنهم مقاومت صورت گرفت و بعد از چند روزی روی عوامل مختلف شکست خورد و بهلول خان به منطقه خود در آبدره متحصن گردید. چون تاریخ مبارزات بهلول بهیج با آزادی و زندگی با عزت گره خورده و هم سرشت شده بود، بنابراین نخواست زندگی با عزتش با مرگ بی عزت خاتمه پیدا کند و ترجیح داد که آخرین نفس‌های خود را در سنگر شرف و آزادی بکشد، نه اینکه فرار کند و بقیه عمر را با ذلت سپری نماید، همان بود که در سنگر دفاع جان باخت و شهادت نصیبش شد. رحمه الله تعالی.

دیدگاه جنرال ایوب سالنگی

از دوره مکتب با هم دوست بودیم و تا پایان زندگی شان همچون برادر با

هم تماس و رفت و آمد داشتیم و همواره در مسایل مختلف بحث و تبادل نظرمی کردیم.

جنرال بهلول بهیج یکی از فرماندهان نامدار دوره جهاد و مقاومت بود که هرازگاهی رسالت و مسئولیت خود را در برابر ملت و مردم ادا کرد و هیچ‌گاهی از خود کوتاهی نشان نداد. دل و زبان وی یکی بود؛ حرف‌هایش رک و راست و صریح و به دور از دیپلوماسی بود. احساسات ایشان در برابر دشمنان وطن قابل درک بود. خلاصه می‌توان گفت: حاجی صاحب بهلول تمام عمر خود را در راه مبارزه و آزادی وطن صرف کرد. در دوره جهاد، مقاومت اول و پس از آن در مقاومت دوم تا روزی که شهید شد، از خود نام نیک به جا گذاشت.

در برابر توطئه‌ها همیشه مردانه ایستادگی کرد و از هیچ نوع تلاش و مجاهدت دریغ نکرد. از دشمن هیچ‌گونه هراس نداشت و بالای نفس خود کاملاً مطمئن و متکی بود. با همسنگران‌ش سلوک خوب داشت. راه ایشان آزادی بود و یا مرگ با عزت. من امیدوار هستم خاطرات و راهی که از برادر مجاهد ما به جای مانده است، الگویی باشد برای نسل‌های بعدی.

خاطرات فرمانده گل حیدر خان

در طول پنجاه سال گذشته خاطرات زیادی از حاجی صاحب بهلول شهید دارم. تقوای ایشان، غیرت شان و ناموس داری و همت و دلسوزی و رابطه شان با اقشار مختلف مردم مانند موی سفیدان، مجاهدین و غیره، یک رفیق بسیار همدل و هم طبع بود همیشه که دق می‌آورد زنگ می‌زد و

من می‌رفتم از نزدیک ایشان را می‌دیدم.

یکی از خاطرات ما این است که در دوره مقاومت اول جنگ بود از دوسرکه (پروان) به طرف کابل در حال پیش‌روی بودیم. آمرصاحب قوماندانی عمومی را به حاجی صاحب بهلول داده بود تا قره باغ به پیش برود. وقتی قره باغ آزاد شد، گفت: قوماندان صاحب گل حیدرا! مسئولیت ما تا همین جا بود، دیگر از اینجا پیش نمی‌روم. من باید از قوماندان آمرصاحب اطاعت کنم. ما با بچه‌های شمالی بودیم، از ایشان دعا گرفتیم و تا پل صوفیان به پیش رفتیم.

یکی دیگر از خاطرات ما این است: زمانی که در دور مقاومت اول تصمیم گرفت به خاطر مریضی سفر کند. رفتیم ده میدان جنگلک همراهی ما حاجی صاحب عزم الدین خان و قوماندان صاحب عظیم بود. ایشان به خاطر تداوی به تاجکستان رفتند در آنجا با کاکا قدوس جنگلک که داماد آمرصاحب می‌شود روی کدام قضیه‌ای گفتگو کردند که باعث دست اندازی (منارعه فیزیکی) میان شان شد و کاکا قدوس را با سیلی زد. این امر از یکطرف و از جانب دیگر، چون فضای تاجیکستان برایش خوش آیند نبود به ایران سفر نمود.

خاطره دیگر این است که یک جنگ در منطقه خلازی (پروان) شد. برادران شمالی هم بودند. جنگ خیلی خطرناک بود. کسانی که عقب نشینی کردند در بین آنها طالبان نفوذ پیدا کرده بودند تا عقب خط پیش رفتند. آنجا خطاب به من گفت: شما تکلیف دارید چطور کنیم؟ گفتم: شما نگران نباشید قوماندان صاحب، من با همین پای مصنوعی خود را نجات خواهم داد.

در تمام خیر و شر پنجشیر و شمالی حضور می‌یافت. برخی مردم که حاجی صاحب را خوب نمی‌دیدند دلیلش این بود که آدم زک و راست بود و هیچ گپی را زیر زبان نگاه نمی‌کرد. روزی که کابل سقوط کرد، فردای آن روز همراهی حاجی صاحب رحیم پنجشیر رفتیم، فردایش در زیر چنار دشتک حاجی صاحب بهلول همراهی پسر کوچک شان آمد و با هم دیدیم. احوال پرسى کردیم، از اینکه از کابل بیرون شده بودم خوش شد و بعداً از ایشان پرسیدم که حاجی صاحب چه کنیم؟ گفت: هیچ‌کسی تا حال نزد من نیامده است و پرسان نکرده است. نه حاجی احمد و نه ریگستانی که قوماندان عمومی جنگ است. اگر طالب وارد پنجشیر شد، من سلاح خود را می‌گیرم و بالای همان کوه (اشاره به پشت خانه‌ی مسکونی شان کرد) می‌برایم و از خانه خود دفاع می‌کنم. من گفتم: حاجی صاحب شما باید در باره سردربند و شتل فکر کنید که چه کاری کنیم؟ گفت: وقتی کسی از ما مشوره نگیرد، جز این، کاری نمی‌توانیم انجام دهیم.

همین شد که من رفتم طرف رخنه و یک روز بعد از آن باز نزد حاجی صاحب آمدم و مشکلات مربوط به خطوط جنگ و وضعیت را با ایشان شریک ساختم. گفت: قصه همان قصه است.

چند روز پس از آن در حالی که من در تنگی پنجشیر بودم خبر شدم که حاجی صاحب احمد دعا می‌کند که حاجی بهلول قوماندان عمومی سر دربند و سر شتل شود. آمد در پنجپیران و دقایقی مجاهدین را تشویق کرد و لحظاتی با هم صحبت کردیم و پس برگشت.

روز دیگر که در تنگی بودیم زنگ زد و گفت: در جریان هستی که قوماندان زرداد شهید شده، فامیل‌های ایشان، حاجی سیدآغا و استاد کلانتری از

کابل به طرف پنجشیر آمدند و در آنسوی خط بند مانده اند یک راهی را پیدا کن تا فامیل های زرداد خان و حاجی صاحب سید آغا و استاد غلام الدین بیایند. من به نوید از نفرهای قوماندان نورحبیب تماس گرفتم راهی را از طریق لکار تنظیم کرد و آنها وارد پنجشیر شدند.

بعد از آن، از خطوط دربند دیدار کرد و من در منطقه سرپل فراج زیر چارمغز با هم تلفونی صحبت کردیم که بخشی از آن در صفحات فیسبوک نیز منتشر شده است.

زمانی که از ولایت پنجشیر کنار رفت و به جای ایشان سارنوال صاحب کرام آمد، من از سارنوال صاحب تقاضا کردم که یکبار به احترام حاجی صاحب بهلول خان نزد ایشان برویم، سارنوال گفت: حتماً. رفتیم در سرپل آبدره کسی زنگ زد و پرسان کرد که کجا می روید؟ سارنوال صاحب گفت: حاجی صاحب هموطن و همسنگر ماست می رویم به احترام ایشان. هرکسی که بود چیزهایی با سارنوال صاحب گفت و بالاخره گفت بروید. رفتیم نزد حاجی صاحب بهلول خان. خیلی شرافت کرد و در خطاب به سارنوال گفت: همین که تو در ولایت آمدی من فکر می کنم خودم هستم. برو هرکاری که بود ما در خدمت هستیم.

مارشال صاحب را خداوند مغفرت کند، زمانی که بین ایشان و حاجی صاحب بهلول خان کشیدگی پیدا شده بود و برخی منافقین فاصله میان آنها را بیشتر ساخته بودند، من به مارشال صاحب گفتم حاجی صاحب بهلول یک مجاهد است و یکبار خبر ایشان را بگیرد. مارشال گفت: چرا نمی حتماً به احترام ایشان می روم.

همین شد که در زمستان بسیار سرد نزد ایشان رفتیم، قومندان شیربچه^۱ راه‌های پر از برف را برای موترها پاک کرد. همین شد که رفتیم و نان چاشت را در خانه ایشان خوردیم. حاجی صاحب سید آغا برخاست و صحبت کرد. مارشال صاحب گفت: ایکاش، ایکاش دو سال پیش خانه حاجی صاحب می‌آمدیم. مارشال صاحب اشک‌هایش ریخت. باز همین شد که حاجی صاحب بهلول به خانه مارشال صاحب به کابل رفت و رابطه‌شان دوباره برقرار شد و حاجی صاحب در جنازه و فاتحه مارشال صاحب هم حضور یافتند.

حاجی صاحب بهلول وقتی که والی شد، پنجشیر از لحاظ امنیت و بازسازی نسبت به هر وقت دیگر هم ضرورت داشت و هم فرصت. رابطه نیک والی صاحب با اقشار مختلف مردم فرصت دیگری برای پنجشیر بود که در عرصه امنیت و بازسازی خیلی کمک می‌کرد. پنجشیر در همان زمان به امنیت‌ترین ولایت تبدیل شد.

دوم، در یک رمضان قوماندان ذکریا برادر حاجی صدیق به اثر سرطان وفات شده بود، در ساحه زیر شصت جایی را تدارک کرده بودند به اینکه بزرگان اگر می‌آیند در رابطه به شهید صحبت نمایند. آمرصاحب پنجشیر (سارنوال محمود دقیق) آمد و آنجا صحبت کرد. جنازه را به سوی

۱. قومندان شیربچه از مجاهدین سابقه قرارگاه آبدره است، خانه اش در دهانه آبدره قرار دارد و با بهلول شهید رابطه نزدیک داشت. ایشان در مقاومت اول پای چپ خود را از دست داد، بعد از برگشت از درمان پایش، نیز به مجاهدتش ادامه داد، خانه شخصی اش قرارگاه دوم مجاهدین شمرده می‌شد. در مقاومت دوم، پسر ارشدش در نتیجه اصابت توپ در نزدیک خانه اش شهید شد.

قبرستان حرکت دادند. حاجی صاحب از جایش برخاست که برود. من از ایشان تقاضا کردم که همینجا باش رمضان است، افطار را همراهی ما کنید، گفت از شما من خفه هستم. بالآخره گفت: ذکر یا از دوستان خیلی نزدیک ما بود، من باید سرقبرشان صحبت می‌کردم، گفتم: در سر جنازه قوماندان سید اکبر (آبدره) خودتان تقاضا کردید که آمرصاحب پنجشیر صحبت کند، اینجا من هم همان کاری را کردم که شما در سر جنازه قوماندان صاحب سید اکبر کردید.

راه خود را گرفت و رفت پس از مدتی که رو به رو شدیم گفت: آنجا پاسخی دادید که هیچ راهی را برای ما باقی نگذاشتید، من گفتم: آمرصاحب پنجشیر کلان و موی سفید ماست و ایجاب می‌کرد که باید صحبت کند.

یادداشت مولوی محمد صهیب «ناب»

به مناسبت نخستین سال شهادت حاجی بهلول بهیج وهم سنگرانش در مقاومت دوم علیه گروه خوارج تکفیری طالبان مزدور دقیقاً به خاطر ندارم که از چه وقت با نام حاجی صاحب بهلول شهید آشنا شدم، اما تا جایی که به خاطر دارم بسیار خرد سال بودم، دقیقاً در آغاز جهاد، ما پسر بچه‌هایی بیش نبودیم و هر از گاهی نام‌هایی در دلاوری و سلحشوری بالا می‌آمدند و برای ما پسر بچه‌ها به مردان رویایی و افسانوی مبدل می‌شدند.

قصه رشادت‌ها و پیکار آنان با قوای متجاوز شوروی خیلی برای ما شنیدنی بود و سخت مایه برای الگوگیری! شهید الحاج بهلول از این

دست مردان آن روز گار بود. قصه‌هایش زود همه‌گیر شده بود و او دیگر نامی بود آشنا برای همه و به ویژه زمانی که او در جوانی خود رزمیده بود. در سال‌های مقاومت در پنجشیر از نزدیک با او آشنا شدم و آنگاه که ایشان مسئولیت ولایت پنجشیر را به عهده داشتند بیشتر محشور بودیم و گاهی در زمینه‌های فرهنگی با ایشان همکاری هم می‌کردم.

من که نظر به خرد سال بودن از نعمت اشتراک در جهاد در برابر روس‌ها محروم بودم، بعدها نقش شهید بهلول را از لای روایت‌ها و نوشته‌های پی بردم. او کسی بود که در یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخی کشور به عنوان یک سنگردار مکتبی و یک مکتبی سنگردار حضور به هم رسانده بود.

او نماد و نمودی از ایستادگی بود. شاید رساترین کلمه در حق او کلمه «صمود» باشد که ایشان به عنوان رمز پایداری درآمده بود. کارنامه‌های او در رویارویی با روس‌ها و به ویژه زمانی که ایشان درگیری عمیق با ارتش شوروی در دره فراج پنجشیر داشتند، یکی از پدیدارهایی است که در عین شهرت آن کم‌تر به آن پرداخته شده و مورد تحلیل قرار گرفته است. او برخلاف شماری از روشنفکرانی که بیشتر در لای کتاب می‌خزند، با فهم و درایتی که داشت با زمان پا به پا گام نهاد و در برهه‌ای از تاریخ ادای دین نمود. به زبانی دیگر او با ثبت درخشان‌ترین کارنامه‌هایش از خود الگویی برجای نهاد که کمتر نظیر آن دیده شده است.

محل نفوذ و نفوس مردمی و نظامی شهید بهلول به گونه‌ای بود که عقد و حل قفل دره پنجشیر با او پیوند داشت. از این رو، شهید بهلول توانسته بود با ایستادگی و مقاومت خود پنجشیر را در فضایی که ناامیدی بر آن حکومت می‌کرد، امید بخشید و توانست روحیه ایستادگی را در صفوف مجاهدین

ایجاد کند. گام‌های او سبب شد تا آنانی که آیت یأس می‌خواندند دوباره به ایستادگی باورمند شوند.

در یک سخن او صلابت یک والی در شأن مردم پنجشیر را از خود تبارز داد. واقعیتی که هرگز تکرار نشد. پایان همه زندگی مرگ است، همه می‌میریم اما این که چگونه می‌میریم این خیلی مهم است؛ شکست خورده، لبریز از تسلیمی و یا این که آزاده، سربلند و ایستاده! او این اخیرا برگزیده بود. یک بار با او و یک کس دیگری که بنا بر دلایلی از نام بردن او اجتناب می‌کنم، باهم بودیم، نوشته‌های کسی را در حضورش نقد کرد و صراحت لهجه او برایم تا اکنون دلپذیر و ستودنی است؛ قاطع، صریح و بی‌پرده حرف می‌گفت.

یادداشت جنرال محمد نسیم سنگین

شناختی که من با حاجی صاحب بهلول پیدا کردم در سال ۱۳۶۲ زمانی بود که طبق هدایت قهرمان ملی کشور شهید احمدشاه مسعود به‌حیث قوماندان قرارگاه فراج تعیین شد. یک انسان جوان‌مرد، با غرور، مسلمان، صادق، راستگو، مسئولیت‌پذیر و نترس بود. پیش از آن، زمانی که در قرارگاه آبدره بود از عملیات‌هایی که در سرپل آبدره صورت می‌گرفت یادآوری می‌شد که برادر قوماندان سیدآغا به‌نام ضابط بهلول این عملیات راهبردی و اجرا می‌کند که خود سلاح راکت RPG به دست داشت.

در سال ۱۳۶۳ بعد از پایان آتش بس که جنگ در پنجشیر آغاز شد، حاجی صاحب بهلول به‌عنوان قوماندان قرارگاه فراج وظیفه داشت.

چونکه از مکتب نظامی به رتبه بریدملی (ضابط) فارغ شده بود، از مهارت‌های خاص، تکتیک و استعمال قوای دست داشته در اراضی به خوبی آگاهی داشت.

به یاد دارم پیش از حمله روس‌ها در منطقه فراج از سمت گارنیزون عنابه حاجی صاحب بهلول به همراهی قوماندان عبدالواحد که در آن زمان قوماندان قطعه ضربتی فراج بود و سایر قوماندانان دلگی به خاطر کشف اراضی رفتند و ساحه کمین را در فراج انتخاب کردند.

در آن زمان سه محل برای کمین تشخیص داده شده بود که دلگی‌ها تماس چشم (دید) ارتباط مخابراتی و آتش حمایه را با یکدیگر داشتند و برای هر یکی از مسئولین دلگی‌ها یا قوماندان‌های ده نفری ساحه تقسیم شد و قطعه ضربتی در وقت ضرورت به شکل حمایوی موقعیت خود را افزاز کرد. نقاط تقسیم شده عبارت از قریه ده سرخ، قریه سارو و قریه زمان خیل بود. ساحه کمین شکل هفت را داشته هدایت همین شد که دشمن باید در قریه زمان خیل برسد، سپس جنگ شروع شود به خاطری که دشمن در عمق کمین داخل شود و قطعه ضربتی از آتش هوایی دشمن نیز در امان باشد.

وقتی که روسها به منطقه فراج حمله کردند هرگروپ در ساحه خود جا به جا شد. مطابق پلان، جنگ آغاز شد در آغاز مسئول مخابره دشمن کشته شد و ارتباط دشمن با قوای تعرضی شان قطع گردید. این امر سبب گردید که طیاره‌های حمایوی هم بالای روسها آتش گشود. در این جنگ، مجاهدین به تعداد ۳۵ میل کلاکوف، سه میل کرینکوف، یک ضرب هاوان ۸۲ ملی متری و یک پایه مخابره دشمن را به غنیمت گرفتند.

یادداشت صوفی محمد سعید

حاجی صاحب بهلول در سال ۱۳۵۹ که زندانی شده بود توسط حکومت کمونست‌ها، از زندان خلاص شد و آمد به پنجشیر در صف مجاهدین قرار گرفت به جهاد خود ادامه داد. حاجی صاحب بهلول شخصیت روشن، آدم باتقوا و تحصیل کرده بود. با همه مجاهدین یک برخورد برادرانه داشت و در پنجشیر و جاهای دیگر همه مردم و مجاهدین را دوست داشت.

در مقاومت اول قومندان عمومی جنگ در ولسوالی عنابه بود و در غوربندها هم در خط اول قومندان جنگ بود. دست‌آوردهای خیلی خوبی هم داشت. در پنجشیر تا آخرین وقت و در خط اول دفاع کرد، طالب‌ها نتوانستند داخل پنجشیر شوند.

در دورانی که والی پنجشیر بود همیشه در خدمت مردم بود و در بازسازی پنجشیر فعالیت‌های زیادی کرد. بند برق‌های زیادی را اعمار کرد که حالا هم مردم پنجشیر از روشنی آن برخوردار هستند. برعلاوه، دیوارهای استنادی، سیل‌برو و سرک‌های قریه به قریه و سرک‌های حلقوی در داخل پنجشیر اعمار کرد. همه مردم از ایشان خوش بودند و در حق‌شان دعای مغفرت می‌کنند.

حاجی بهلول شهید در وقت مقاومت دوم باز هم قومندان خط اول جنگ بود و در هجوم طالب‌ها در دره پنجشیر بعد از درگیری شدید دو روزه در اثر جنگ تن به تن، شهید شد. انا لله و انا الیه راجعون.

خاطره من از آن اینست که در زمانی که روس‌ها از پنجشیر خارج می‌شدند، من توسط مین روس‌ها زخمی شده بودم و در شفاخانه رخنه

بودم. بمباران شدید بالای شفاخانه صورت گرفت. حاجی صاحب بهلول آمد و مرا از بمباردمان طیاره‌های روس‌ها نجات داد. حالا هم که آن درد یادم می‌آید در حق حاجی صاحب دعای مغفرت می‌کنم.

یادداشت جنرال محمد اسحاق تمکین

به جناب حاجی صاحب بهلول شهید در ماه جوزای سال ۱۳۶۰ در کوتل خاواک در یک وظیفه مشترک به طرف اندراب می‌رفتیم آشنا شدم، به نام ضابط بهلول آبدره مشهور بود، دو نام آشنا که همه با این دو نام بحیث دو قوماندان مطرح پنجشیر احترام داشتند (قوماندان صاحب سیدآغا و ضابط صاحب بهلول) دو برادر از یک خانواده کمره‌مت به جهاد بستند و تا ختم استوار باقی ماندند.

در سه مرحله از تاریخ جهاد، دفاع از حاکمیت اسلامی و مقاومت با ایشان از نزدیک کار می‌کردم. ایشان را قوماندان مکتبی، شجاع، قاطع و عملگرا یافتم. در پلانگذاری وظیفه را دقیق محاسبه می‌کرد، تا زمانی که از اکمالات مهمات، اعاشه، البسه، مخابره و غیره مطمئن نمی‌بود عمل نمی‌کرد.

صادقانه خدمت‌تان عرض نمایم، چند قوماندان محدود پنجشیر بودند که حضورشان در جبهه تأثیرگذار بود، قوماندان صاحب مرحومی گدامحمد خالد، قوماندان صاحب پناه شهید، و حاجی صاحب بهلول شهید یگانه قوماندان بود که شجاعت طلب حقوق مجاهدین از امرصاحب را داشت و همیشه سراین موضوع با امرصاحب مشت و گریبان بود.

من در اکثر موارد شاهد بودم که در وظیفه‌ای که حاجی صاحب شهید

در رأس می بود، آمرصاحب توجه بیشتر می کرد تا با ایشان مواجه نشود. زمانی که از کابل عقب نشینی کردیم داخل پنجشیر شدیم آمرصاحب در بازارك جلسه فوق العاده گرفت و قرار ذیل تقسیم وظایف نمود:

۱. جبهه در بند، لوای حصه چهارم، در رأس لوا حاجی صاحب بهلول شهید.

۲. جبهه سالنگ و شتل، لوای حصه اول و دوم، قوماندان صاحب گدامحمد خالد در رأس هردو لوا.

۳. تنگی گل بهار، لوای حصه سوم، بسم الله خان در رأس.

البته بعد از عقب نشینی از کابل، هنوز لواها تشکیل نشده بود، تقسیمات جبهات در چوکات ولسوالی ها بود. اولین خط مدافعه که به سرعت شکل گرفت و آماده دفاع شد، خط مدافعه در بند بود، در يك زمان کوتاه چندین حمله دشمن تحت قوماندانیت سالم و مسلکی حاجی صاحب شهید دفع شد، که بالای جبهات دیگر در بالا بردن روحیه مدافعین تأثیر مثبت گذاشت، همیشه حضور حاجی صاحب بهلول بهیج درسوق و اداره در بند در بین مدافعین اعتماد به نفس ایجاد کرده بود.

خدمات در زمان ولایت شان زبانزد خاص و عام مردم پنجشیر است، قوماندان سالاری را مکمل در پنجشیر از بین برد، اعمار و قیرریزی سرک پنجشیر، تشکیل ریاست تحصیلات پنجشیر، اعمار سرک های جانبی دره های پنجشیر، اعمار پل ها بالای دریای پنجشیر از فراج و شتل الی پریان، ارتقای ظرفیت معارف در پنجشیر، ارتقای تشکیلات ریاست صحیه و اعمار کلینیک ها در هرقریه ای از پنجشیر نتیجه زحمت کشی های شبانه روزی ایشان بود.

در مقاومت دوم با وجود تکلیف پاهایش عاشقانه خود را به پنجشیر رسانید سوق و اداره استقامت جبهه دربند را در دست گرفت، در اولین تهاجم دشمن پسرکاکایش قوماندان زرداد، قوماندان قرارگاه آبدره شهید شد، در مرحله دوم شخص خودش که تا آخرین گلوله در مقابل دشمن رزمید و بالاخره به درجه شهادت رسید، عهدی را که با خدا بسته بود به آن وفا کرد.

بنده در دوران دفاع از حاکمیت اسلامی در کابل مدت چهار سال سنگر به سنگر در پهلوی او بودم بسیار چیزها از او آموختم که همه این آموخته‌ها را مرهون زحمت کوشی‌های او می‌دانم. از درگاه خداوند منان برای این مدافع صدیق که در راه دفاع از وطن تا آخرین رمق حیات رزمید و سرانجام جان به جان آفرین سپرد، جنت الفردوس مسألت می‌نمایم.

یادداشت مولوی عبدالوارث الصمدانی

از آغاز دوره جهاد به نام شهید الحاج بهلول بهیج آشنا شدم و برای بار اول در سال ۱۳۸۴ قبل از احراز پست مقام ولایت در بازار عنابه همراه شان آشنا شدم که شخصیت ایشان صلابت و ابهت خاصی داشت. ایشان مجاهد نامدار و مطرح در میان مردم و مجاهدین بودند، حضورشان در میادین جنگ رعب را در دل دشمن می‌افکند و تاثیرگذاری شان بر جانب مقابل رستم‌گونه بود.

در زمان مقاومت نخست، پس از عقب نشینی از کابل به پنجشیر، آمرصاحب با مردم و مجاهدین ولسوالی عنابه جلسه برگزار نمود و از مردم

پرسان کرد که چه کنیم؟ مجاهدین و مردم به آمر صاحب گفتند: جز جنگ هیچ گزینه‌ی دیگری نداریم. آمر صاحب از تصمیم قاطع مجاهدین و مردم استقبال کرد و مسئولیت مقاومت در منطقه دربند را به حاجی صاحب بهلول سپرد.

حاجی صاحب بهلول شهید با قاطعیتی که داشت، خطاب به آمر صاحب گفت: من در خط اول مقاومت منطقه دربند می‌روم، اما امیدوارم که فردا به جای من احمد و محمود را تعیین نکنید. آمر صاحب با ایشان توافق نمود و حاجی صاحب با جمعی از مجاهدین مقاومتگر ولسوالی عنابه به منطقه دربند رفتند. نقش ایشان در مقاومت اول به عنوان فرمانده لوای چهارم بدون تردید تعیین کننده بود.

زمانی که در سال ۱۳۸۴ به عنوان دومین والی پنجشیر معرفی شد، در قدم نخست تمام تأسیسات نظامی را که در هر جایی به شکل پراکنده از طرف ارگان‌های نظامی محافظت می‌شدند زیر یک چتر واحد جمع نمود تا از دست داری افراد استفاده جو مصون بمانند.

در تمام ادارات دولتی تغییرات مثبت آورد؛ افرادی که توانایی وظیفه را نداشتند به عوض شان اشخاص کار فهم را معرفی کردند در زمان ولایت شان تیم PRT به ولایت پنجشیر غرض بازسازی آمدند و قیودات سختی را بالای شان وضع کرد که از تانک‌ها و وسایط نظامی در داخل ولسوالی‌ها و قریه‌ها استفاده نکنند. در مدت ولایت شان سرک عمومی پنجشیر، مکاتب، پل‌ها و جوی‌ها و سرک‌های فرعی و تعمیر ولایت و ادارات دولتی و... اعمار گردید. در عمران و بازسازی، ساختار ادارات، مبارزه با فساد اداری، نهادینه سازی انتخابات در ولایت پنجشیر و محبت با مردم و

مجاهدین نقش به‌سزایی داشتند.

یکروز قبل از سقوط کابل توسط طالبان یک جوان نظامی از قریه کر در ولایت غزنی شهید شده بود که بنده با مولوی ضیاء الحق ناقد و مولانا عتیق‌الله کریمی به نماز جنازه ایشان رفتیم. نماز جنازه به تاخیر افتاد و شهید بهلول بهیچ ما را به خانه دعوت کرد. رفتیم در مهمان‌خانه‌شان حدود دوساعت نشستیم. گفت من از منطقه خود تا اخیر دفاع خواهم کرد. از کتابخانه‌شان در منزل بالا دیدن کردیم و دیپوی مهمات را نیز برای ما نشان داد که مقداری مرمی دهشکه، زیکویک، پیکا و کلاشنکوف در آنجا بود.

چند روز بعد، برایم خبر دادند که: حاجی صاحب می‌خواهد شما را ببیند. من با دوستم مولوی فضل‌الکریم سراجی به خاطر انجام کاری به طرف ولسوالی شتل روان بودیم. در وقت برگشت تماس گرفتیم، گفتند به خانه شیربچه در دهانه آبدره بیایید.

در مهمان‌خانه شیربچه که حاجی صاحب همانجا بودند گفتند که از طرف جبهه مسئولیت جبهات دربند و شتل برای ما سپرده شده است. در قسمت شتل مسئول انجنیر صاحب محمد واصل بازغ و در قسمت دربند محترم معلم صاحب فقیر احمد را تعیین نمودم. اما افسوس کردند که ریش سفید شده اند. با وجود آن تا اخیر ایستادگی کردند و سرانجام در منطقه‌شان به درجه شهادت نائل آمدند، روح‌شان شاد و یادشان گرامی.

سخن پایان

آنچه جنرال بهلول بهیج را در میان فرماندهان در زمان جهاد شهرت بخشید جرأت، شهامت و ایستادگی در برابر نیروهای تا به دندان مسلح شوروی در دهانه‌ی آبدره، سپس در چارچوب قطعه متحرک نمبریک و به دنبال آن در جنگ‌های فراج، کوهبندهای کاپیسا، لغمان و اندراب بود. در زمان مقاومت اول نیز ایستادگی ایشان در منطقه دربند در برابر گروه طالبان صفحه‌ی پیروزی را برای جبهه مقاومت به رهبری شهید احمدشاه مسعود رقم زد. طالبان، پس از ظهورشان در ولایت کندهار تا رسیدن به دهانه‌ی پنجشیر به هیچ مقاومتی شدیدتر از جنگ دربند و دهانه‌ی پنجشیر مواجه نشده بودند.

همین ایستادگی در برابر طالبان بود که برای نخستین بار باعث شکست این گروه در ولایت‌های پروان و کاپیسا گردید و روحیه‌ی جنگی طالبان را به شدت تضعیف کرد.

حاجی بهلول شهید همانگونه که در زمان جهاد عادت داشت همواره با طهارت بود؛ از مرگ هیچ‌گاهی هراس نداشت؛ به ویژه مرگی که به خاطر عزت، آزادی و عدالت در برابر ظلم و تجاوز باشد؛ رگ و راست حرف می‌زد؛ زبان و دلش یکی بود؛ کین و کدورت نسبت به دیگران در دل نداشت.

دوستان کمتری داشت و به زودی با هرکسی دوست نمی‌شد. فرزندان شهدا را نوازش می‌کرد؛ چیزی که از همکاری در توان داشت از آنها دریغ نمی‌ورزید. در مراسم فرهنگی و مناسبت‌های مردمی با علاقمندی اشتراک می‌کرد؛ در مراسم جنازه و فاتحه حضور می‌یافت و با همه روابط نیکو و

صمیمی داشت.

در دوره‌ی زمامداری ولایت شان، پنجشیر را به یکی از ولایت‌های امن، آرام و مترقی تبدیل کرد؛ در بخش توسعه‌ی معارف توجه خاص داشت؛ به علما ارادت می‌ورزید، مجاهدین را دوست داشت و جوانان را همیشه به آموزش تشویق می‌نمود و با فرهنگیان روابط نیکو و صمیمانه داشت. در کارها همیشه سنجیده و با اطمینان تصمیم می‌گرفت؛ هیچ‌گاه در برابر حوادث ناگوار دست و پاچه نمی‌شد و وجودش در میان مردم مایه آرامش و افتخار بود.

به کشورهای پاکستان، ایران، تاجیکستان، هندوستان، آمریکا، امارات متحده عربی، عربستان سعودی و برخی کشورهای دیگر سفر نمود، اما هیچ‌گاهی سفر به بیرون از افغانستان را دوست نداشت؛ زمانی که پس از سفر دوهفته‌یی از آمریکا برگشت از ایشان پرسیدم که سفر چگونه بود؟ گفت: از اینکه محیط آمریکا برای روح و روان ما سازگاری نداشت، خیلی دل‌تنگ شده بودم و انتظار داشتم زودتر به افغانستان برگردم.

بهترین روزهای زندگی‌اش همان روزهای بهاری و تابستانی‌ای بود که در زیر سایه‌ی درختان باغش در دهکده‌ی کلانترخیل با دوستانش می‌نشست، صحبت می‌کرد و می‌خندید؛ استغنا و عزت نفس، پاکی وجدان، اعتقاد و باورمندی به خدا و شریعت، برهیت، وقار، بزرگی و زیبایی‌های شخصیتی‌اش می‌افزود.

رابطه‌شان هیچ‌گاه از کتاب و قلم قطع نبود؛ پس از عمر پنجاه سالگی با استفاده از فرصتی که برایش دست داده بود، مراحل تحصیلات عالی لیسانس و ماستری را با موفقیت پشت سر گذاشت. از آنجایی که همیشه

کتاب می‌خواند، برخلاف خیلی از فرماندهان در رابطه به پیچیدگی‌های روابط بین الملل و پشت پرده‌ی بازی‌هایی که در افغانستان جریان داشت، بیشتر می‌فهمید و با دوستان چیزفهم‌شان در این خصوص بحث و تبادل نظر می‌نمود.

در شورای رهبری جمعیت اسلامی و جلسات فرماندهان در زمان جهاد و مقاومت و بیست سال اخیر جایگاه خاص خود را داشت. در یازده سال اخیر، گاهی در نشست‌های خودمانی‌ای از کم‌مهری و بی‌مروتی دوستانش که در مقامات بلند حکومت قرار داشتند، شکایت می‌کرد اما هیچ‌گاهی به دروازه‌ی آنان نمی‌رفت.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ هجری خورشیدی حاجی الماس زاهد، انجینیر ویس احمد برمک و برخی دیگر از مشاوران دکتر اشرف غنی چندبار به منزل وی رفت و آمد کردند و از ایشان دعوت نمودند تا یکبار با رییس جمهور ملاقات کند، اما هیچ‌گاهی حاضر نشد به ارگ برود و با دکتر اشرف غنی ملاقات نماید.

در یکی از موارد، یکی از مشاوران رییس جمهور برای ایشان گفت: اگر شما به ارگ حضور یابید، به خاطر حفظ حرمت و شخصیت شما، در دروازه‌های ورودی ارگ از موتر پایین نخواهید شد و زمینه‌ی ملاقات شما با رییس جمهور در حرم سرا و به دور از چشم رسانه‌ها تنظیم می‌شود، اما به پاس همان رفاقت‌های دوره‌ی جهاد و مقاومت که با دکتر عبدالله عبدالله رقیب اشرف غنی در انتخابات، داشت از هر نوع امتیاز مادی و موقف سیاسی که احتمالاً از جانب رییس جمهور برای ایشان پیشنهاد می‌شد، گذشت و هیچ‌گاه ترجیح نداد با وی ملاقات کند.

برخی از دوستان در آن زمان ملامت‌شان کردند بدین‌که باید دعوت رییس جمهور را می‌پذیرفت. وی بالبخند انتقادگونه و آمیخته با صمیمیتی که داشت گفت: ما هیچ‌نوع وجه مشترک با اشرف غنی نداریم؛ ایشان می‌خواهد از نام و جایگاه مردمی ما به نفع خود و تیم فاسد و بدنام خویش استفاده کند؛ گذشته از آن هرکسی که با غنی رفته است، آبروی سیاسی و جایگاه اجتماعی و مردمی‌اش را از دست داده است. سرانجام به آنچه می‌گفت، عمل کرد و با شکوه و افتخار جامه سرخ شهادت پوشید.

روحش در فردوس برین شاد باد



شهید استاد برهان الدین ربانی، رهبر جمعیت اسلامی، با شهید بهلول بهیج
والی پنجشیر هنگام بازدید از کوتل انجمن.



قومندان قطعه متحرک اول پنجشیر جیلانک، شتل، ۱۸ دلو ۱۳۵۹

از متن کتاب

در کاخ سفید، خطاب به آقای بوش گفتم: دستگاه‌های دیپلماتی و امنیتی شما سه اشتباه بزرگ را در افغانستان مرتکب شده‌اند که نتایج احتمالی آن خیلی زیان بار خواهد بود:

یک، اینکه شما افغانستان را از زاویه پاکستان می‌بینید و در تمام مسایل بزرگ مربوط به افغانستان در مشورت با پاکستانی‌ها تصمیم می‌گیرید؛ پاکستانی‌ها راهی را برای آمریکا نشان می‌دهند که در تقابل با منافع برخی کشورهای منطقه خواهد بود؛ به‌خاطری که برای پاکستانی‌ها پیش از منافع آمریکا، منافع ملی خودشان مهم است.

دو، شما در افغانستان بالای تکنوکرات‌ها خیلی اعتماد کرده‌اید در حالی که آنها در جریان سه دهه جنگ در میان مردم نبوده‌اند، از مشکلات مردم آگاهی ندارند و مردم نیز بر آنها اعتماد ندارد. اگر شما به جای تکنوکرات‌ها بر مجاهدین اعتماد می‌کردید و هنوز فرصت از دست نرفته است که در این زمینه تجدید نظر نمایید، رابطه دوستی مردم آمریکا با مردم افغانستان به شکل دوامدار تأمین خواهد شد.

سه، به سربازان خود توصیه کنید تا به احساسات و عواطف مردم بازی نکنند؛ گشت و گام آنها بالباس و وسایط نظامی در قریه‌ها و قصبات، احساسات مردم را جریحه دار می‌سازد. مردم افغانستان تحمل دیدن خارجی‌ها را بالباس نظامی در شهرهای شان ندارند.